

(۱) در خارج از کشور در بین افغانهای مهاجر در اروپا، آمریکا، استرالیا و غیره هم علماء دینی وجود دارند و هم علماء علوم مختلفه اجتماعی و طبیعی، لیکن دولت طالبان از جمله علماء برون مرزی کسی را دعوت نکرده، با این روش ناعاقبت اندیش نه تنها حقوق افغانهای برون مرزی را در نظر نگرفته بلکه با افغانهای برون مرزی حق اظهار نظر درباره سرنوشت کشور شان داده نشده است.

(۲) زنهای افغان شکایت کردند که در حالیکه در بیانات علمای دین گفته شده که در صورت حمله ایران زن و مرد افغان از خاک وطن دفاع خواهند کرد، اما برای زنهای افغان بداخل حجاب اسلامی حق شمول و اظهار نظر در بین شوری داده نشد. یکزن دانشمند افغان گفت: بداخل حریم کعبه مبارک ملیونها زن و مرد یکجا طواف میکنند، اما در یک شوری چند هزار نفری در کابل چرا زن اشتراک نداشته باشد؟ ما اعتراض معقول هر دو طبقه را نشر کردیم، خدا کند در بین طالبان کسانی با چشم بینا و گوش شنوا پیدا شود که باین شکایات ترتیب اثر بدهند.

آهادگی اقوام بلوچ و پشتون ماورای سرحد

قرار اطلاع واصله از کویته، اقوام شریف اچکزی و بلوچ جلسه بزرگی که حدود دو لک نفر در آن اشتراک نموده بود دایر ساخته تهدیدات و مانورهای نظامی ایران را تقبیح و در صورت بروز حمله و تجاوز ایران بالای افغانستان همکاری و همبستگی خود را با مردم افغانستان اظهار نمودند. متعاقباً یک گروه پنجهزار نفری متشکل از اقوام پشتون مقیم بلوچستان با اسلحه خود شان حاضر به همکاری فعال بداخل افغانستان شدند.

هكذا جرگه بزرگ اقوام پشتون در منطقه وزیري و صوبه سرحد تشکیل جلسه داده، تحریکات و مداخلات ایران را بشدت تقبیح و در صورت حمله بالای افغانستان وعده هرنوع همکاری را داده عجالتاً یک گروه پنج هزار نفری با سلاح خود شان متشکل از اقوام وزیري، مسعود و صافی برای اشتراک در عملیات دفاعی بکابل رفته از آنجا بجبهه غرب اعزام شدند.

دولت ایران که از مناسبات عنعنوی و خون شریکی برادران ماورای سرحد با مردم افغانستان اطلاعات درست ندارد و نمیدانند که زور حکومت پاکستان به تصمیمات جرگه های افغانها نمیرسد، حکومت پاکستان را تحت فشار قرار داده که از اعزام افراد مسلح پشتون بداخل افغانستان جلوگیری نکرده است. حکومت ایران نمیداند که اگر حکومت پاکستان بمناسبات پشتوننولي بین پشتونهای ماورای سرحد و افغانها مداخله کند، امنیت و استقلال خود پاکستان در معرض خطر قرار میگیرد.

گلبیدین ایرانیار در خدمت استخبارات ایران

بموجب اطلاعات واصله اداره استخبارات مرکزی ایران برای گلبیدین ایرانیار در مرکز و مقر اداره مذکور یکدفتر بزرگ و مجهز با سایر وسائل مخابره تهیه کرده، گلبیدین ایرانیار روزانه با محافظین ایرانی بدفتر مذکور برای خدمات جاسوسی حاضر کار میشود. وظیفه گلبیدین ایرانیار اینست که اطلاعات مطلوبه استخباراتی را توسط ایجنت های خود از داخل پاکستان و افغانستان بوسایل مخابره ستلایت جمع آوری کرده بدسترس استخبارات ایران بگذارد.

اخیراً دولت ایران بتعداد ۹۰ نفر دپلوماتهای خود راز خاک پاکستان به تهران احضار نموده و اینکار با اثر خوش خدمتی گلبیدین ایرانیار صورت گرفته است، زیرا به تعقیب کشته شدن پنجنفر خلبانان ایرانی که ششماه قبل برای ترپینگ بها کستان آمده بودند و ایرانیها (سپاه صحابه) پاکستانرا متهم بقتل پنجنفر خلبان مذکور و شیعه های پاکستان میدانسته، رئیس سپاه صحابه از طرف دولت پاکستان توقیف و موضوع تحت تحقیق قرار گرفت. درینوقت اهل تشیع پاکستان دونفر از ارکان جمعیت سپاه صحابه (معاون و منشی جمعیت) را بقتل رسانید. در نتیجه آن، جمعیت های سپاه صحابه و الانصار دست بهم داده متعهد بانترقام از اهل تشیع پاکستان شدند. گلبیدین ایرانیار که چوچه پرورده پاکستان بوده شناخت عمیق از جامعه و دسته بندی های پاکستان دارد ازین انکشاف اطلاع یافته بحکومت ایران خبر داد که دپلوماتهای ایرانی در خطر بوده مورد حمله قرار میگیرند. همان است که حکومت ایران که بخاطر تبلیغات برای ۲۰ ملیون شیعه پاکستانی حدود ۱۵۰ نفر دپلومات در پاکستان دارد، یکمده دپلوماتهای خود را بمحوظ تهدید امنیت شان بتهران احضار کرده است. بعضی حلقه ها چنین پنداشته اند که گویا این عمل ایران مقدمه قطع مناسبات بین ایران و پاکستان خواهد بود؛ اگرچه اینهم واقعیت دارد که مناسبات ایران با پاکستان درین اواخر بسرد ترین و پایانتیرین سطح نزول نموده است، اما روابط فرهنگی و منافع ایران در پاکستان طوریت که ایران تحمل قطع مناسبات با ایران را ندارد.

هموطنان محترم! در اثر راکتپرانی امریکا و تهدیدات نظامی ایران اوضاع افغانستان و منطقه وخامت پیدا کرده، تمام صفحات این مجله وقف این موضوعات شده، متأسفانه درین شماره بخش (زبان و ادبیات) نداریم و این کمبود را در شماره آینده تلافی خواهیم کرد

تجاوز مکرر طیارات ایرانی برخاک افغانستان

بتاریخ اول اکتوبر از قندهار اعلان شد و رسانه های خبری اطلاع دادند که تا کنون طیارات جت ایرانی ۲۵ بار و هلیکوپتر های ایرانی ده بار بر حریم خاک افغانستان در منطقه هرات و نیمروز و فراه تجاوز نموده اند. سخنگوی دولت اسلامی در قندهار گفت که بموجب سفارش علمای افغانستان تا بمقابل مداخلات ایران از صبر و حوصله کار گرفته شود، ما تا کنون بر طیارات ایرانی فیر نکرده ایم، اما سخنگوی مذکور اخطار داد که بعد ازین اگر طیارات و هلیکوپتر های ایرانی بر حریم فضائی افغانستان تجاوز نماید از طرف قوای مدافع هوایی افغانستان ترتیبات دفاعی و اقدامات عملی صورت خواهد گرفت.

تشکیل یک لشکر ملیشه بهمکاری گلبدین و دیگران

قبلا اطلاع رسیده بود که خوجه نین ربانی هنگامیکه سلام عساکر ایران را در تربت جام قبول میکرد از اردوی ایران خواهش نمود تا سرحدات وطن آبائی او را عبور نموده هرات و مزار شریف را دوباره برای حکمرانی او اشغال نمایند. بموجب آخرین اخبار دولت ایران بهمکاری گلبدین ایرانیار، ربانی، خلیلی، دوستم و پیروان تورن اسمعیل خان یک لشکر ۱۵ هزار نفری ملیشه ترتیب و در پنج شهر ایران (زاهدان، تربت جام، زابل، مشهد و بیرجن) مراکز تربیتی و لوژستیکی تشکیل داده قوماندان این لشکر ملیشه گلبدین ایرانیار تعیین شده است. بموجب خبر دیگر گلبدین بیک تعداد پیروان خود در کمپهای پاکستان خبر داده که هرگاه بایران بیایند علاوه بر کرایه طیاره ماهوار سه صد دالر معاش برایشان داده خواهد شد.

تسلیم شدن یک طیاره مسعود بمیدان کابل

و افشا شدن انتقال اسیران طالب به ایران

بتاریخ اول اکتوبر یک طیاره انتونوف روسی با پیلوت و پنج نفر عملی طیاره که همه افغان میباشند بطور غیر مترقبه بمیدان هوایی کابل فرود آمد. از کابل اطلاع دادند که پیلوت طیاره در اثر تراکم انتقالات نظامی روسی از کولاب بمیدان بگرام تحت فشار وجدان قرار گرفته به پیروی از اصل حب الوطن بمیدان کابل پناه آورده است. پیلوت طیاره اظهار داشته که یک طیاره مملو از اسلحه روسی و ایرانی را شب گذشته از کولاب بمیدان بگرام انتقال داده، چونکه افراد امنیتی مسعود در بین طیاره بودند آوردن محموله مذکور بکابل ناممکن بود، اما بعد از خالی کردن محموله طیاره، عوض آنکه بکولاب مراجعت کنند، بکابل آمده میخواهند در خدمت مادر وطن قرار بگیرند. پیلوت مذکور اطلاعات ذیل را بحکومت طالبان داده است:

(۱) از تاریخ فتح مزار شریف بدست طالبان چهل طیاره سلاح و مهمات نظامی توسط طیاره از طرف شب از کولاب به بگرام تحویل شده است.

(۲) حدود هشتاد نفر اسیران طالب که نزد احمد شاه مسعود در پنجشیر توقیف بودند، بعد از سقوط مزار شریف توسط طیاره از میدان بگرام بکولاب منتقل و از آنجا توسط طیاره ایرانی بایران برده شده اند. حکومت ایران در مقابل تباله این اسیران افغان برای مسعود اسلحه و مهمات نظامی و پول نقد داده است.

متن بیانات پیلوت و عملی طیاره مذکور که در کابل چاپ شده تا کنون بدسترس نرسیده در آینده نشر خواهد شد این خبر توسط تلفون تهیه شده است.

بازی با آتش

عبدالحمید انوری از کانکور

چون بمیدان آمدی میدانیم

گرنه دانی غیرت افغانیم

در حالیکه قتل کارمندان جمهوری اسلامی ایران در مزار شریف کار عاقلانه نبود و نباید صورت میگرفت، هر چند «جاسوس هم بوده باشند»، اما تسلیمی عاملین آن بجمهوری اسلامی کاریست خلاف مصالح علیای افغانستان و مقامات جمهوری اسلامی ایران نباید منتظر آن باشند، چون اگر قرار باشد چنین کاری صورت گیرد، مردم افغانستان خواهان استرداد جنایتکاران بزرگ قرن، از قبیل گلبدین حکمتیار و جنرال ملک پهلوان که مهمانان عالیقدر جمهوری اسلامی ایران اند، میباشند.

جنرال ملک پهلوان زمانی که سه هزار اسیران جنگی طالبان را بصورت وحشیانه قتل عام کرد و بعدا مجبور بفرار شد، مقامات جمهوری اسلامی ایران از وی بطور شایسته ای پذیرائی کردند و همینطور است گلبدین (ایرانیار) که بعد از ویرانه ساختن شهر کابل و قتل عام بیش از چهار هزار باشندگان بیگناه و بی دفاع آن، زمانی که فرار

عوامل ناکامي ديموکراسي پارلماني در کشور های رو بانکشاف و افغانستان

دکتور محمد عثمان روستار تره کي

در معرکه افغانستان گرو های رقيب با يکديگر بخصوص در سطح روشنفکران بعضا از وضع دفاع از ديموکراسي بر يکديگر می تازند و از همین موضع اين يا آن حکومت را مورد تائيد يا انتقاد قرار می دهند.

در ممالک رو بانکشاف در جريان برخورد های سياسي، مفهوم ديموکراسي مانند بسي اصطلاحات ديگر سياسي چون انقلاب، جمهوريت، آزادي، مساوات وغيره از قالب اصلي خود بيرون شده و جنبه کاملاً تبليغاتي و تشريفاتي اختيار کرده است: چه بسا واقع شده است که کودتا را بنام انقلاب تجليل کرده اند و نظام استبدادي و موروثي را با نام پرجاذبه جمهوريت آراسته اند. در برخی کشور های رو بانکشاف اپوزيسيون سياسي از حربه ديموکراسي بقصد حمله بر حکام مستبد بر حال بهره برداري کرده است. اما همین اپوزيسيون حين احراز قدرت عملاً در موضع ضديت با ديموکراسي قرار گرفته است.

از آنچه گفتيم چنين استنباط ميشود که در ممالک عقب مانده از شمار ديموکراسي طی برخورد های سياسي بمثابه يک تکتیک کار گرفته ميشود تا يک ستراتيژي ثابت و قابل دفاع.

در ميان گرو های در گير سياست در افغانستان طی دهه ۶۰ ميلادي کمونيست ها بيش از ديگران خود را در موضع دفاع از ديموکراسي قرار دادند و حين رسانيده شدن بقدرت بيشتر از ديگران بر جذبات نوپای ديموکراسي ضربه وارد کردند.

بعد از جنگ جهاني دوم رهبران کشورهای آسيائي و افريقائي که پس از حصول استقلال کشور های خود زمام امور را بدست گرفتند به پياده نمودن اصول عمومي ديموکراسي بمرم تعلد سپردند. آنگاه پارلمانهای بالنسبه نمايندگي و مطبوعات کم و بيش آزاد بوجود آمد. بصورت عموم تجويز آزادي های اساسي به رژيم های سياسي ممالک متذکره قيفاً نمونه اعطا نمود. بدبختانه آزمائشها ديري دوام نکرد. ديکتاتوري های ملکي و غالباً نظامي بقدرت رسيدند. ناکامي در آزمائش ديموکراسي سايه سنگين نوميدي و برخورد گي را بر ممالک ديگريکه بعداً آزادي رسيدند، گسترد.

برخی ممالک رو بانکشاف بخصوص طی دهه ۶۰ عيسوي دارای رژيم های ديکتاتوري با حزب واحد شدند. فقدان آزاديهای عامه و تبليغ در اطراف کيش شخصيت که از رهبر کشور «ناجي»، «آزادي بخش»، «نابغه سياسي» و غيره ميساخت، از وجوه مشترک نظامهای سياسي اين کشور ها بود. قابل يادآوری است که ديکتاتوري وقتی از طريق تبليغ دوامدار و سيستماتيک در متن معتقدات توده ها جايگاه ثابت برای خود کسب نمايد يا به تعبير ديگر مورد قبول عامه واقع شود، راه نفوذ ديموکراسي را بصورت موثر می بندد: جمال عبدالناصر در مصر، صدام حسين در عراق و خميني در ايران ديکتاتورهای مورد تائيد مردمان خود بحساب می آيند که توانسته اند بعنوان يکي از عوامل بازدارنده تعميم ديموکراسي عمل کنند.

ديموکراسي بشيوه انکشاف يافته امروزي خود، محصول انکشاف صنعتي ممالک اروپائي است. توريد ديموکراسي توأم با ارزشهای زندگي مدرن ممالک پيشرفته صنعتي، در ممالک رو بانکشاف کار واقع بينانه نيست؛ بخصوص وقتی که کشور رو بانکشاف، وارث يک تمدن کهن قياس شود. چه درين حال قبول ارزشهای کلتوري خارجي (از جمله ديموکراسي) در واقع معروض گردانيدن کلتور خودي با يک سوال بزرگ است که چنين امري غالباً بیک پارچگي اجتماعي صدمه ميزند و موجب ظهور بحران هويت ميگردد. اين خود راه را برای تبارز ديکتاتوري هموار مينمايد.

با اينهمه، مردم با بي ميلي بشرطي حاضر اند ارزشهای کلتوري بيگانه را که با مودرنيزم وارد ميشود بپذيرند که برای شان تامين آزادي و انکشاف وعده شود. اما هرگاه اين وعده ها جامه عمل نپوشيد، ديگر رد کردن مودرنيزم و حتی قبول ديکتاتوري امري ساده معلوم ميشود. مثالهای متعددی در مورد ميتوان ارائه کرد، از جمله مثالهای افغانستان و ايران متبارز معلوم ميشود:

در افغانستان رفورمهای امان الله خان از يکطرف (۱۹۲۰ - ۱۹۲۹) و اصلاحات سياسي دهه قانون اساسي (۱۹۶۴ - ۱۹۷۳) از جانب ديگر، که هر دو از ارزشهای زندگي غربي الهام ميگرفت، نتوانست مشوق حرکت جامعه بسوی افق تازه رشد اقتصادي و اجتماعي و تعميم ديموکراسي شود. ظهور ديکتاتوري های سردار هاشم خان و سردار داود خان به آزمائشات محبوبانه تحقق ديموکراسي خاتمه داد.

در ايران زمان شاه توريد ارزشهای مدرن زندگي غربي نتوانست پروبلم های حاد اجتماعي، اقتصادي و کلتوري را که جامعه ايراني بدان مواجه بود، حل کند. بنا بران راه برای قيام ديکتاتوري مذهبي آيت الله ها باز شد.

نامه انگليسي بروس ريچاردسن بجواب لاس انجلس تايمز خواندني است

۱ - سوال چگونگی رژیم سیاسی در برخورد با پروبلم عدم مساوات اقتصادی :

در برزیل ۱۰ فیصد ثروتمندان ۵۰ فیصد عاید ملی، در مکزیک ۴۰ فیصد، در پیرو ۴۳ فیصد و درزمبابوی و کینیا ۴۶ فیصد عاید ملی را بدست دارند. در اتازونی ۱۰ فیصد ثروتمندان ۲۳ فیصد عاید ملی را حاصل میکنند. ثروتمندان دارائی خود را به وارثین خود منتقل مینمایند. آنگاه یک قشر بسته بوجود می آید که بیشتر به احتکار پول می اندیشد تا سرمایه گذاری در سکتور تولیدی. با اینهمه هرگاه سرمایه گذاری در سکتور تولیدی مطرح باشد، بیشتر در صنایع لوکس خواهد بود که بازار خوب فروش دارد، تا صنایع مصارف عامه. درین حال سکتور صنایع لوکس بخش عمده کارگران ماهر و مولد را جذب مینماید. به عواید درین سکتور، بضرر عواید سکتور عامه، هرچه بیشتر افزود میگردد: به ترتیب فوق عدم مساوات اقتصادی و اجتماعی به شیوه پایدار زندگی تبدیل میگردد.

در دهه ۵۰ عیسوی شمار مساوات اقتصادی در ممالکی که اکثریت نادار دریک سو و اقلیت دارا در سوی دیگر قرار داشت، جذب پیدا کرد. این جذب خواه نا خواه برجحان نان بر آزادی انجامید. درست در همین زمانیکه مناقشه بین دیموکراسی با اصطلاح « تشریفاتی » (دیموکراسی سیاسی) و دیموکراسی نام نهاد « واقعی » (دیموکراسی اقتصادی)، دنیای سوم را در تب هيجان میسوخت، برخی ممالک روبانکشاف از نظام های سیاسی دیموکراسی های توده ئی اروپای شرقی تقلید کردند. از آنجائیکه این تقلید در زمینه مساعد رشد نسبی اقتصادی (آنطوریکه در اروپای شرقی دیده میشد)، پیاده نگردید، حذف آزادی های عامه و استقرار نظامهای استبدادی را بدنبال داشت.

قابل یاد آوری است که نظامهای استبدادی در برخی کشور ها (چین، کوریای جنوبی، اندونیزیا، تایوان و غیره) انکشاف اقتصادی را قسماً تضمین کرده، در حالیکه در ممالک دیگر (مثلاً برما) بمشابه عامل سد کننده رشد اقتصادی عمل نموده است. برخلاف، ممالک « دیموکراتیک » مانند مالی و موزمبیق معروض بمشکلات بزرگی در راه رشد اقتصادی گردیده اند.

لی کوان (LEE KUAN) صدراعظم سابق سنگاپور در ۱۹۹۳ گفته بود: «برخلاف نظر برخی مبصرین امریکائی، من تصور نمیکنم که دیموکراسی، انکشاف کشور مارا تضمین کند. بنظر من، دنیای سوم بیشتر به انضباط ضرورت دارد تا دیموکراسی».

پروفسور (T. WONG) عضو انستیتوت مطالعات آسیای شرقی در همین ردیف اظهار نظر میکند: «شرط عمده انکشاف، استقرار سیاسی و اجتماعی است. ناممکن است که در فضای متشنج و فاقد نظم، انکشاف اقتصادی - اجتماعی را تامین کرد».

۲ - فساد اداری، ارتشاء و اختلاس :

بدولت از جانب بخشی روشنفکران، در کشور های عقب مانده بمشابه گاو شیری نگاه میشود که دسترس به آن برای کسب نفوذ اجتماعی و اندوختن ثروت یک ضرورت است. در بخش عمده ممالک آسیا و امریکای لاتین، مالکین بزرگ ارضی و سرمایه داران فیل پایه های قدرت دولتی را تشکیل میکنند. بخش عمده این ثروت راز طریق دستبرد به کیسه «سرکار» بدست آورده است: (Collon, K) رئیس جمهور برزیل که با شمار مبارزه علیه ارتشاء و فساد انتخاب گردید، در ۱۹۹۲ نسبت رشوه گیری مبلغ ۵ ر ۶ میلیون دالر از یک کمپنی خارجی از وظیفه برکنار شد. علاوه نامبرده متهم گردید که از دارائی های عامه بمنافع شخصی خود (خرید زمین و موتر و سازماندهی مسافرت های پرمصرف با خانواده) سوء استفاده کرده است. در مکزیک منسوبین پولیس قضائی در سطوح بالائی، حامی یک شبکه وسیع قاچاق هیروئین جانب اتازونی بود. وزیر داخله، وزیر دفاع و گورنر ایالت پلیلا از طرف شعبه ضد قاچاق مواد مخدره امریکا متهم بدست داشتن بقاچاق گردیده بودند.

درافریقا وضع ازین هم بدتر است. درینجا دولت وسیله خوب بهره کشی های مالی و پولی بحساب می آید. این بهره کشی غالباً از طریق مالیات سنگین بردهاقتین بینوا، اختلاس و ارتشاء عملی میشود. در گینی آقای سکوتوری، در مالی آقای موسی تراور، در ساحل عاج آقای هوفونیه بوانینی در میان مردم خود از ثروتمندترین آنها بحساب می آیند. درکشور زائر رئیس جمهور موبوتو ۱۷ تا ۲۲ فیصد بودجه کشور را برای مقاصد شخصی بکار برده است. در سال ۱۹۸۲ ذخایر سرمایه های وی در بانک های خارجی ۴ میلیارد دالر تخمین میگردید. وی در کشوری زمامدار است که اقتصاد ورشکست دارد، مامورین مدت های مدیدی از اخذ معاش به نسبت کمبود بودجه محروم میمانند، بیماران دوا و روجائی را در شفاخانه ها خود تهیه میکنند و والدین باید به مدرسین فرزندان خود فیس بدهند.

انتظار اینکه درین کشورها مانند جاپان قرن ۱۹ بورژوازی ایکه بخش عمده عواید ملی را برای مقاصد شخصی بکار برده است به بورژوازی صنعتی تبدیل شود و راه بالتدریج برای استقرار دیموکراسی هموار گردد، بیهوده است. چه طوریکه قبلاً اشاره کردیم ذخایر پولی غالباً بشکل احتکاری آن در سکتور های لوکس سرمایه گذاری

میگردد. علاوه بر این کشور ها فقدان امنیت موجب میگردد تا سرمایه داران خارجی جرات بسرمایه گذاری نکنند.

بهر حال، واقعیت های فوق برپروژه رشد اقتصادی و اجتماعی تاثیر ناگوار انداخته و روند دیموکراتیزه کردن جامعه را مختل نموده است. چه دولت در شرایط فوق برای تضمین حاکمیت فاسد خود الزاما باید از شیوه های استبدادی کاربرگیرد.

۳- کودتا ها :

یکی از خصائل مشترک ممالک دنیای سوم اسنست که در آنجا نظامهای بر سر اقتدار غالبا از طریق کودتا بقدرت دست یافته اند. امریکای لاتین را آشیانه کودتاها میگویند. پراتیک کودتا درین قاره بیشتر از براعظم های دیگر بمشاهده رسیده است. از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ یعنی طی ۲۰ سال، ۳۰ کودتا درین قاره ثبت شده است.

سنت توصل بکودتا نیز درافریکا بشدت محسوس است: در مصر کودتای نجیب (جولای ۱۹۹۲) وناصر (نوامبر ۱۹۵۴)، کودتای سودان (نوامبر ۱۹۵۶)، کودتای کانگو کینشاسا (اکتوبر ۱۹۶۰)، کودتای توگو (جنوری ۱۹۶۳)، کودتای داهومی (اکتوبر ۱۹۶۴)، مثالهای برجسته سلطه زور در احراز قدرت سیاسی است. بعد از آرامش نسبی سالیان ۱۹۶۴، ۶۵ و ۶۶ باردیگر ظهور موج کودتاها قاره افریقا راتکان داد. از سال ۱۹۶۷ بعد درجمهوریت افریقای مرکزی دگرم بوساکا، در ولتای علیا دگرم لامیزانا، درنایجریا ایرونسی، در گانا جنرال انکراه، دربروندی تورن میکومبیرا از طریق کودتا بقدرت دست یافتند.

کشورهای باقیمانده این قاره نیز بدست نظامیان اداره میگردید. دربرخی موارد نظامیان با نظامیان دیگر تعویض شدند. سه کشور در ۱۹۶۷ و ۶۸، دو کشور در ۱۹۶۹، یک کشور در ۱۹۷۱ و سه کشور در ۱۹۷۲، یک کشور در ۱۹۷۳، دومملکت در ۱۹۷۴، سه مملکت در ۱۹۷۵ تا ۷۸ وچندین کشور در ۱۹۸۷ معروض بکودتا ها شدند. اما در آسیا، باستثنای دو کشور هندوستان وفلیپین، در بقیه کشور های این قاره نظامیان یا عناصر ملکی متمایل به مطلقیت حاکم اند. دربرخی موارد نظامیان از طریق افراد ملکی نظام رهبری کشور را بدست دارند. پاکستان درزمینه مثال خوب بوده میتواند.

موارد بکاربرد کودتا: از کودتا درحالیکه در اغلب موارد بمشابه وسیله فساد وارتشاء و ضدیت بادیموکراسی استفاده بعمل می آید، از آن درموارد نادری بقصد رشد اقتصادی واجتماعی بهره برداری میشود. درحالت اخیر رژیم های بر سر اقتدار کودتا را بنام انقلاب تیرک کرده اند و به تقلید ازسیستم های کمونیست، دولتهای خود را «دیموکراتیک» نامیده اند. آنگاه بادیموکراسی های پارلمانی نظام های سرمایه داری مقاطعه شده است. در امریکای لاتین از ۳۰ کودتای نهایی طی سالیان ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰، ۱۴ آن دارای خصلت مترقی و ۷ آن دارای تمایلات محافظه کارانه بوده است. بقیه درحالت نوسان بین این دو تمایل قرار داشته اند. از دهه پنجاه بعد، کودتاها دارای گرایش مترقی که طی آن کودتاچیان در دفاع طبقات متوسط موضع گرفتند و شیوه معمول گردید. در بعضی کشورها نظامیان از طریق کمیته های نامنهاد انقلابی که در سطوح مختلف جامعه تشکیل کردند، با مردم تماس قایم نمودند. ازین گذشته، اردو در خدمات عامه (زراعت، اعمار بند وانهار، سرکها وغیره) سهم گرفت و مبارزه علیه فساد وارتشاء را رهبری کرد:

درنایجریا محمد بهاری هدف کودتا علیه فساد وارتشاء را طی چند کلمه چنین توجیه کرد: «ما علیه فساد و ارتشاء برخاسته ایم.» درتایجیریا کودتای نظامی ۱۹۸۰ برای خود ماموریت «اخلاقی ساختن امور کشور» را قایل شده بود. مبارزه علیه «بیعدالتی اجتماعی و فساد» در صدر پروگرام کودتاچیان قرار داشت.

دربرخی کشورهای افریقائی تلاش هائی در جهت ارتقای اقتصادی از جانب کودتاچیان ثمرات قابل ملاحظه ئی ببار آورد. ۱۳ نوامبر ۱۹۸۴ بولیتن خبری صندوق وجهی بین المللی تذکر داد: «بعد از دو سال تلاش برای تامین ثبات و تعادل، گانا آینده امیدوارکننده دارد.» بتاریخ ۳ دسامبر ۱۹۸۵ صندوق وجهی بعنوان پاداش پرداخت مبلغ ۲۵۸ میلیون دالر را به گانا اعلام نمود. در ۱۱ و ۱۲ همین ماه ممالک عضو گروپ شورای بانک جهانی در مورد گانا بکشور متذکره اعطای ۴۵۰ میلیون دالر راتجویز نمود.

قدر مسلم اینست که کشورهای روبانکشاف برای کسب فیروزی در مسیر دشوار گذار انکشاف بدولت های قدرتمند ضرورت دارند. مبارزه با گرسنگی، با بیسوادی، با فقدان عدالت اجتماعی وغیره ممالک عقب مانده را بداشتن حکومتها موثر و مقتدر دعوت میکند. دیموکراسی از تمرکز قدرت دولت که لازمه حل پروبلم های انکشاف اجتماعی واقصدادی است، میکاهد. اما در عین حال فقدان آن که در واقع مترادف فقدان کنترول مردم بالای زمامداران است، موجب گرایش هیات حاکمه جانب مطلقیت وفساد اداری میگردد.

بهر دلیلی که باشد (عدم مساعدت محیط، نظر غیر مساعد هیات حاکمه یا عوامل دیگر) باتاسف باید گفت که در ممالک عقب مانده موثریت و مسلط دولت، همیشه با تعمیم آزادی و دیموکراسی همراه نیست. چنینکه طبقات محروم و پیرعقد سر رشته دولت را برای سرکوبی دشمنان خود بدست بگیرند، دیگر نمیتوان از آزادی

و دیموکراسی صحبت بمیان آورد. دیموکراسی در ممالک رو بانکشاف در بهترین حالت منحیث یک حربہ تکتیکی در مبارزه سیاسی مورد استفاده قرار میگیرد.

۴- در افغانستان :

افغانستان بعنوان یک کشور بسیار عقب مانده و فاقد زمینه های مساعد اجتماعی، کلتوری و اقتصادی ایست که موفقیت دیموکراسی لیبرال را تضمین می نمایند. در ممالک پیشرفته صنعتی دیموکراسی بدنبال انقلابات بزرگ اجتماعی آرمان توده ها را علیه حکام مستبد منعکس ساخته و فتوای تعمیم آن از پائین به بالا صادر شده است. در افغانستان بدلیل عدم مساعدت اوضاع و نازل بودن شعور سیاسی، دیموکراسی نه از طریق پائین (انقلاب)، بلکه از بالا به پائین از مجرای ابتکار هیات حاکمه در تجربه گذشته مسیر نفوذ در میان مردم را تعقیب کرد و در نیمه راه از رفتن باز ماند :

در کشور ما بدلیل عدم مساعدت محیط اجتماعی، عمر آزمایشات دیموکراسی لیبرال بسیار کوتاه بود: آزمایش اول مشهور بدوره هفت و هشت شورا در دوره صدارت شاه محمود خان غازی (۱۹۴۹ - ۱۹۵۲) قریب سه سال و تجربه دوم در دهه قانون اساسی (۱۹۶۴ - ۱۹۷۳) کمتر از ده سال دوام کرد.

در افغانستان از زمان کسب استقلال تا استقرار نظام کمونیست، طی ۲۰ سال کشور همیشه دارای یک پارلمان تشریفاتی بوده است که برای زیب و زیبیت نظام های بر سر اقتدار بکار گرفته میشد تا تمثیل اراده مردم. در طول این مدت ده بار انتخابات پارلمانی «اعلام» شده است. اما مردم در معیار بسیار کمی از حق رای خود استفاده نموده اند.

بهره برداری از حقوق و آزادیهای مجوز در قانون اساسی برای توده های مردمیکه دارای سواد نبودند، چه رسد به شعور سیاسی، امری محتمل بنظر نمیرسد. ازین گذشته، زنان بسیار دیرتر از اعلام دیموکراسی توسط قوانین اساسی، پس از دهه ۶۰ در عرصه سیاست قدم گذاشتند. علی الرغم آن، استفاده از حق رای توسط زنان در حد تئوری باقی ماند.

در کشور حتی در مساعدترین اوضاع (دوره هفت و هشت شورا و دهه قانون اساسی) ترکیب پارلمان هامعروض به اعمال نفوذ هیات حاکمه بوده و شوراها هیچوقت مجال تمثیل تمام عیار اراده عامه رانداشته اند. در افغانستان در طول ۲۰ سال پس از حصول استقلال تا فاجعه ثور، از جمله چهار متن قانون اساسی، صرفا یک متن آن (انتقال سلطنت از نادر شاه بظاهر شاه) توانسته است در امر انتقال مسالمت آمیز قدرت، مورد استفاده قرار بگیرد. در باقی موازد، قدرت همیشه خارج پیش بینی قانون اساسی از مجاری قهر آمیز انتقال کرده است.

در اوضاع واحوال فعلی، مطالعه عوامل و قرائینی که حاکی از ناکامی دیموکراسی پارلمانی دهه قانون اساسی است، برای مبارزین سیاسی افغانی بسیار آموزنده معلوم میشود. این موضوع را ما در دوبرخ، عوامل عمومی و قرائن خصوصی (مربوط دیموکراسی پارلمانی)، مطالعه میکنیم:

(یک) - عوامل عمومی:

الف) فقدان شرایط مادی ته بنائی رشد دیموکراسی.

ب) فقدان سواد و شعور سیاسی.

ج) فقدان رعایت تدریج و تسلسل منطقی در امر پیاده نمودن اصول دیموکراسی و نهایتا جلو گیری از تبارز انفجار گونه عقده های چندین دهه مطلقیت با استفاده از مساعدت های دهه قانون اساسی.

د) فقدان تمرین و آموزش سیاسی در امر استفاده از ارزش های دیموکراسی. سوء استفاده از آزادیهای مصرح در قانون اساسی توسط کمونیستها: استفاده از آزادی برضد آزادی: حادثه سه عقرب که طراح آن کمونیستها بودند و از احساسات مردم سوء استفاده شد، بهترین تظاهر عدم بلوغ سیاسی در استفاده معقول و مطلوب از دیموکراسی بحساب می آید.

ه) آماده نبودن مقام سلطنت در امر احترام مواد قانون اساسی و مداخله آن در امور حکومت و حتی انتخابات پارلمانی.

(دو) - قرائن خصوصی (در ارتباط به فعالیت پارلمان):

الف) خرید و فروش آراء.

ب) اعمال نفوذ شخصیت های با نفوذ دولتی در انتخابات به نفع اشخاص مورد نظر.

ج) اعمال نفوذ و کلاه بقصد انجام کارهای شخصی و قومی بالای ادارات دولتی و بهمین منظور اخذ رشوت اموکلین.

مراجعات مکرر و دوامدار و کلاه رایادارات دولتی باید بعنوان یکی از عوامل عمده به تمویق افتادن جلسات شورا بحساب آورد. از نوامبر ۱۹۶۹ تا اواسط ماه می ۱۹۷۰ از جمله ۳۲ جلسه مجوز ولس جرگه، صرف چهار جلسه دایر گردید.

همچنان در آغاز سال ۱۹۷۲ جلسات ولسي جرگه نظر به فقدان نصاب دوماه دایر شده نتوانست. برخی اوقات، حکومت خودش ابتکار نصاب شکنی را از طریق تشویق و کلاه بغیر حاضری، بدست می‌گرفت و آن وقتی بود که آمادگی رویارویی را با مجلس نداشت.

(د) سوء استفاده از مصئونیت های پارلمانی بمثابة وسیله ستر و اخفاء فعالیت های مخالف قانون. (ه) استیضاح حق و ناحق عمال حکومت و یا بالاتر ازان وارد ساختن اتهامات ناوارد با اعضای حکومت. باین کار دوانگیزه مرتب بود:

- و انمود کردن شورا بحيث مرجع مهم تصمیم گیری دولت، و

- اذیت، تضعیف و تحقیر حکومت که در ذهنیت روشنفکران ممثل جور و ستم گذشته تلقی میشد.

(و) فقدان احزاب سیاسی و گروپ های وابسته پارلمانی به آنها، باعث شده بود تا بیانیه های انفرادی، تکراری، طولانی و سراسر لفاظی باشد. این امر شورا را به عامل بازدارنده تحرک اجتماعی و اقتصادی تبدیل کرده بود.

در سال ۱۹۶۹ برای دادن رای اعتماد به اعتمادی ۲۰۴ تن وکیل شورا طی ۱۴ جلسه مسلسل سخنرانی کردند. در سال ۱۹۷۱، در جریان ۱۷ روز، ۲۰۴ وکیل در جلسه رای اعتماد بحکومت داکتر عبدالظاهر بیانیه دادند.

توجه به بیلانی عوامل ناکامی تحقق دیموکراسی پارلمانی که در بالا به آن اشاره شد، کافی است تا بما در تبعیت کور کورانۀ دیموکراسی لیبرال هوشدار بدهد.

این امر نیز قابل تذکر است که ۳۴ سال قبل که افغانستان دست به پیاده نمودن اصول دیموکراسی پارلمانی زد و ناکام گردید بمقایسه امروز در شرایط بهتر اقتصادی، کلتوری، اجتماعی و سیاسی قرار داشت. در آن وقت جنگ هستی مادی و معنوی جامعه ما رابه یفمانبرده بود. اکنون پس از قریب ۳۰ سال جنگ، باید عوامل نامساعد بشمار دیگری رادر امر ناکامی قطعی تطبیق احتمالی دیموکراسی پارلمانی بحاسبه گرفت.

هم اکنون بسیاری از کسانی که در افغانستان از دیموکراسی پارلمانی دفاع میکنند، بیشتر تصور مینمایند که تعویض یک هیات حاکمه مطلقه بیک هیات حاکمه دیموکرات میتواند حلال مشکل تحقق دیموکراسی باشد. این گروه بصورت قطع محیط اجتماعی ایراکه باید برای نشو و نماي دیموکراسی مساعدت کند، از نظر دورنگاه میدارند.

واقمیت اینست که تعویض هیات حاکمه مستبد بدیموکرات، تازمانیکه زمینه اجتماعی برای تحقق دیموکراسی مساعد نباشد، راهیست بسوی ماجرا جوائی. بصورت ساده عرض کنم که هرگاه در افغانستان طی دهه قانون اساسی بموضع گروپ افغانی مدافع قانون اساسی و دیموکراسی، خدای ناخواسته هیات حکومتی فعلی امریکا زمام امور رابدست می‌گرفت، در جهت پیشبرد داعیه دیموکراسی بدلیل عدم مساعدت شرایط و اوضاع درین بست قرار می‌گرفت.

افغانان مدافع دیموکراسی پارلمانی غالباً اشخاصی اند که نورخیره کننده مشعل دیموکراسی چشمان شانرا ازدیدن حقایق بازداشته است. در جریان جنگ عقیدوی فعلی، این گروه در حالیکه خوش باور است، مغرض نیز هست. باین معنی که از حربه دیموکراسی بعنوان یک «تکتیک جنگی» حمله به این یا آن حکومت که دشمن تلقی میشود، استفاده میکند. نزد گروه متذکره دفاع از دیموکراسی بعنوان یک سنگر محکم حمله بر دشمن مطرح است.

بسیاری روشنفکرانیکه فتوای محکومیت طالبان راز موضع دفاع دیموکراسی پارلمانی صادر میکنند، یا نمیدانند که دیموکراسی لیبرال در کشور جنبۀ تطبیقی ندارد و یا اینکه آگاهانه شعار دیموکراسی پارلمانی را برای تامین اغراض سیاسی خود بخدمت می‌گیرند.

بهر حال، در ممالک روبرو انکشاف دیموکراسی بصورت کل قابل نفی نیست. باید برخی ارزشهای دیموکراسی لیبرال را بعنوان عالیترین دست آورد انسان در عرصۀ سازماندهی معقول و مطلوب قدرت سیاسی «در حدیکه برای محیط قابل هضم باشد» بخدمت گرفت. اما تعبیه دیموکراسی بشیوه افراطی آن راه را برای انفارشی باز میکند. در حالیکه تمایل مبالغه آمیز به تقویت قدرت حکومت، موجب تعمیم فساد و دیکتاتوری میگردد. باید میان دیموکراسی و قدرت، حد وسطی را که با ایجابات محیط هم آهنگ باشد، دریافت کرد.

افغانستان خوش بختانه دارای سنن دلپذیر دیموکراسی قبیلوی است. لویه جرگه بهترین مظهر دیموکراسی افغانی و دارای ریشه های عمیق در متن معتقدات توده ها است. باید سنن دیموکراسی قبیلوی را با ارزش های قابل قبول دیموکراسی لیبرال مزج کرد تاراه برای ظهور «دیموکراسی افغانی» در کلیت خود هموار شود. انجام - لیون، فرانسه ۱۹ آگست ۱۹۹۸

ماخذ:

۱ - (SERGE CORDELLIER)، دولت دنیای سوم - ص ۲۳ و مابعد، پاریس ۱۹۸۹.

۲ - (MICHELLE ROUSSELET)، دنیای سوم - ص ۱۷۳ و مابعد، پاریس ۱۹۹۷.

۳ - (EDMOND JOUVÉ)، دنیای سوم، ص ۷۰ و مابعد، پاریس ۱۹۸۸.

۴ - جراید کاروان منتشره کابل (شماره ۲۵ مارچ ۱۹۶۹، شماره ۷ نوامبر ۱۹۷۰، شماره ۱ ماه می ۱۹۷۲ و شماره ۱۱۰ دسامبر ۱۹۷۲).

ناهل درباره یک نوشته ضاغلی غوریانی

پوهاند دکتور محمد حسن کاکر

ضاغلی عبدالله سمندر غوریانی تحت عنوان «پوهاند کاکر و مدل لویه جرگه ج. د. خ. ا.» در جریده امید (شماره ۳۲۸ مورخ ۳۰ ماه اگست) درباره آن بیانیۀ من نوشته ای دارد که من در جلسۀ بن بتاریخ ۱۹ جولای ایراد کرده بودم. ضاغلی غوریانی در جلسه مذکور اشتراک نداشتند و نوشته خود را طوریکه خودش میگوید، بنحوی که نامه نگار جریده امید (شماره ۳۲۶) از بیانیۀ من نقل قول کرده بود، استناد نموده است.

نشر این نوشته درامید، طوریکه در آخر ذکر آنرا مینمایم، برایمن غیر متوقع نبود، ولی آنرا قابل تاسف میدانم، زیرا که ضاغلی غوریانی در نوشته خود بیانیۀ مرا مسخ نموده، نقل قول ها را ازقرینه خارج و بعضا تحریف نموده، نه تنها موضوعات نامربوط بلکه تفسیرات هندی و تحریک آمیز هم بان علاوه نموده است. اکثر جملات را که از من نقل قول نموده در ناخونک گرفته که گویا آنها حرف بحرف مال من میباشد. در حالیکه چنین نیست، موصوف اینکار را با چنان مهارت (اما بدون رعایت امانت) انجام داده که درک آن بخصوص برای خوانندگان نا آشنا در موضوع مشکل میباشد. باور کنید حتی خود من هم برای اینکه متیقن باشم بیانیۀ خود را بعد از مطالعه نوشته ضاغلی غوریانی بار دیگر خواندم و بکلمات بیانیۀ خود هم دقیق شدم که نه آنکه آنها طوری افاده شده باشد که تفسیر های ضاغلی غوریانی براساس آن محتمل شده بتواند، اما رابطه منطقی تاویلات و تفسیرات او را با بیانیۀ خود یافته نتوانستم. طور مثال، ضاغلی غوریانی نوشته خود را «پوهاند کاکر و مدل ج. د. خ. ا.» عنوان میکند، طوریکه مراد وی از (ج. د. خ. ا.) شاخه خلق آنست، زیرا متصل بان میگوید که: «جناب پوهاند حسن کاکر با هر طرز دیدی که گرایش قبیلۀ داشته باشد طبیعتا همراهی و هموائی نشان میدهد، چه خلقی و چه طالبی، مخصوصا حالا که جریان خلقی - طالبی و طالبی - خلقی تقویت شده.»

موصوف ملتفت نیست که حکومت خلقی در تمام دورۀ بیست ماهۀ خود حرفی از لویه جرگه و تدویر آنرا بربان نیاورده است و بنا بر آن مدل لویه جرگه (ج. د. خ. ا.) بمفهوم خلقی آن مصداق خارجی پیدا کرده نمیتواند. در جای دیگر نوشته خود به نقل قول از من از «گروپ های مستقر در شمال» یاد میکند، و بان تاویلات و تفسیر های تحریک آمیز ساخت و یافت ذهن خود را ضمیمه مینماید، در حالیکه در تمام بیانیۀ من افاده «گروپ های مستقر در شمال» وجود ندارد. از سایر تاویلات و تبصره های موصوف منصرف میشوم و عوض آن متن در بیانیۀ خود را برای نشر بمجلۀ آئینه افغانستان میفرستم تا خوانندگان ارجمند درباره آن خود قضاوت نمایند. اما در اینجا میخواهم در اینباره چند سطر بنویسم که در حالیکه ضاغلی غوریانی در جلسۀ بن اشتراک نداشتند و در موضوع لویه جرگه تا حال علاقمندی نشان نداده بودند، حالا چرا از جملۀ سایر بیانیۀ ها تنها بیانیۀ مرا مورد تبصره ها قرار داده و آنرا هم با آن شکل عنودانه، بدون آنکه متن آن را خوانده باشد؟ در بن تنها من درباره تدویر لویه جرگه انتقادی نبودم، محترم داکتر انور الحق احدی درباره مشکلات تدویر لویه جرگه با ارتباط واقعیت های سیاسی روز مطالبی اظهار نمودند و گفتند تا لویه جرگه مشروع نباشد، موثر شده نمیتواند و حکومت طالبان جرگه را در حال حاضر نمی پذیرد، و اگر دیگران تصمیمی اتخاذ کنند نقشی بر روی کاغذ خواهد بود و آیا شما و یادیگران میتوانند لویه جرگه را بالای طالبان بقبولانید؟ او همچنان گفت که ما نباید کاری کنیم که لویه جرگه را تحقیر نمائیم. اما ضاغلی غوریانی درباره او حرفی ندارد و تنها درباره بیانیۀ من بعد افراط تند رفته است. بگمان غالب این نوشته ابتکار خود شان نیست. علایم نشان میدهد که این نوشته نتیجه آن برخورد لفظی است که بین من و داکتر عبدالغفور روان فرهادی در سالون مجلس بن بتاریخ ۲۰ ماه جولای صورت گرفت. من در نوشته ضاغلی غوریانی و نوشته کسانی بنام ضاغلی (سید فرهاد) در طرز استدلال، شیوه تفکر و موضوعات مورد بحث مشابهات می بینم. نوشته کسانی بنام (سید فرهاد) درباره آن قسمت کتاب من بود که درباره داکتر روان فرهادی و میر محمد صدیق فرهنگ مطالبی دارد و آن نوشته بگمان غالب به تحریک داکتر روان فرهادی بوسیله کسانی بنام ضاغلی (سید فرهاد) در جریده امید (۴ دسمبر ۱۹۹۵) نشر شده بود. در بن برخورد لفظی من با داکتر روان فرهادی قرار ذیل بود:

فرهادی: «کاکر صاحب بیانیۀ خودت یکرقم بود، ولی شما در نوشته های خود دایم از ایران انتقاد مینمائید ولی از مداخلات پاکستان حرف نمیزنید.»

من: «من مداخلات هردو کشور را در مورد افغانستان مورد انتقاد قرار داده ام زیرا که هردو شان در امور افغانستان مداخله کرده اند و میکنند.»

فرهادی: «نی، پاکستان ۸۰ درصد در امور افغانستان مداخله میکند.»

من: «فیصدی مداخلات معلوم شده نمیتواند، ولی هردو در امور افغانستان مداخله مینمایند.»

فرهادی: «خودت در کتاب خود راجع بمن چیز های بد نوشته ای.»

من: «من فقط چیزی را نوشته ام که خود شما گفته بودید و در آن کم و زیاد نیست.»

نامه انگلیسی بروس ریچاردسن بجواب لاس انجلس تایمز خواندنی است

فرهادي: « بمن گفته بودند که صداها ثبت میشوند. »

من: « حقیقت هرچه بود من چیزی را نوشته ام که خودت بمن گفته بودی. »

فرهادي: « مگر بمن گفته شده بود که پسرت پرچمی است. »

این گفته او بر من سخت تمام شد، به سببی که پسر کلانم؛ کاوون، که در ۱۹۶۹ تولد شده بود، در آنوقت ۱۲ ساله بود که طبعاً این تهمت در حق او صدق پیدا کرده نمیتواند. دانستم که داکتر روان فرهادي دیگر استدلال نمیکند و فقط تهمت می بندد، آنهم بر جوان ۱۲ ساله. من برافروخته شدم و باوجودیکه من بخود حق نمیدهم در برابر اشخاص الفاظ زشت و درشت را بکارم، اورا باین عبارات مخاطب نمودم:

«خودت مزدور رژیم شوروي بودي و برای دو نیم سال بان خدمت کردی.»

برخورد ما بهمینجا قطع شد و هر دو مواضع خود را ترک کردیم. ولی من مبهوت شدم که ساغلی داکتر روان فرهادي چرا از ایران دفاع مینماید و آنرا هم با اینهمه جدیت و درملای عام، در حالیکه حکومت ایران یک عامل عمده

بحران افغانستان و بدبختی هموطنان ما میباشد. زود ملتفت گردیدم که ساغلی فرهادي و شرکاء برای اینکه در حال موجود مسابقه قدرت بقدرت برسند نه تنها بایران متوسل میشوند، بلکه بروسه هم متوسل میشوند که منبع و عامل اصلی جنگها و بدبختیهای افغانستان و افغانها میباشد. آنها حتی قرار را پورهای مطبوعاتی بحکومت اسرائیل هم توسل نموده اند. این توسل ها بوسیله روان فرهادي صورت میگیرد و شاید مبتکر اینکارها هم او باشد. غیر از آن هم، موصوف با خدمتی که مدت دو نیم سال بر رژیم دست نشاندۀ شوروي نموده، وطنی آن دو مرتبه در جمله هیاتهای رسمی حکومت ببرک کارمل باتحاد شوروي سفر نموده و هم در یک مصاحبه رادیویی تجاوز شوروي بر افغانستان را « یک انکشاف مثبت » در روابط هر دو کشور خوانده است، بلحاظ اخلاقی و ملی حق آنرا از دست داده که در مجلسی مانند مجلس بن اشتراک کند چه رسد بآنکه از افغانستان در موسسه ملل متحد نمایندگی کند. اما موصوف عوض آنکه تمام مهارت های خود را بخیر افغانستان و در خدمت افغانستان بکار اندازد از آن بضد منافع ملی افغانستان استفاده مینماید، علاوه بر آنکه در خفا برضد این و آن تحریکات میکند و این شیوه یک شخص تحصیل یافته و عالم نمیباشد. داکتر فرهادي باید مثل یک عالم، یک راهنما، یک مبصر، و یک نویسنده علناً داخل میدان شود و با نوشتارها و نظرات خود دیگران را مستفید نماید، مثلیکه نویسندگان مسئول و وطنخواه در تمام حالات بخصوص در دوره های خطیر ملی چنین میکنند. ختم

یادداشت اداره:

۱) دلیل اینکه روان فرهادي در جلسه بن درملای عام از ایران دفاع میکرد بنظر ما دو چیز بود: یکی اینکه وی از مدت دو سال باینطرف بطور مستقیم از ایران معاش دریافت میدارد و حکومت ربانی باین ننگ ملی باین ترتیب بزخم خود مشروعیت داده است که قراردادی با ایران بسته اند که تا زمان دوباره رویکار شدن حکومت ربانی معاش و مصارف نمایندگی او در نیویارک را ایران بپردازد، بعداً که حکومت ربانی دوباره در افغانستان استقرار یافت قرضه های ایران را میپردازد. دوم اینکه روان فرهادي از حکومت ایران برای مصارف جلسه بن پول دریافت نمود و این راز نیست بین فرهادي و سیرت که بعداً افشا گردید و ما در شماره ۷۲ آئینه آنرا فاش ساخته ایم. از همین مدرک کمکی ایران مصارف تکت طیاره روان فرهادي و چند نفر دیگر که از امریکا دعوت شده بودند پرداخته شده است. در جلسه بن طرفداران و اجیران ایران زیاد بود و فرهادي دفاع از ایران را بخاطری درملای عام انجام داد تا توسط سایر اجیران ایران موضوع (نمک حلائی فرهادي) بگوش اولیای ایران چکانده شود تا معاش و مصارف فرهادي را برای مدت طولانی تر بپردازند. ثبوت اجیر بودن فرهادي نزد ایران بعداً دوبار از زبان خود او بدست آمد، یکی بتاريخ ۸ اگست که از غیر اراکت های امریکا بر خاک افغانستان حمایت نموده این تجاوز را حق امریکا خواند و امریکا را تشویق کرد تا صدها راکت دیگر هم بر افغانستان فیر کند. بار دوم بعد از سقوط مزار شریف و قتل هفت نفر جاسوس ایران در جنگ بود که فرهادي گفت ایران حق دارد برای آزاد ساختن ولایات شمال افغانستان از قوه نظامی کاربگیرد.

۲) اما (بنظر هاشمیان) ملامت خود پوهاند صاحب کاکر میباشند که در جلسه و طنفرشان بن شرکت نمودند. داکتر صاحب کاکر قبل از حرکت بطرف بن بمن گفتند: میروند تا بنظر خود را در مخالفت ابراز نمایند. من برایشان گفتم «استاد، نظر شما یک قطره شیر خواهد بود در تنغاره قیر...» و همانطور هم شد. مجلس بن یک ائتلاف خاینانه بود بین عناصر ربانی و سیرت که تا ابد بشمار های « برادر کلان مرده » و « تاجک فوق همه » ایمان دارند و ایران یک قسمت مصارف این جلسه (بشمول قیمت تکت های مدعوین از امریکا) را پرداخته بود. سیرت که در مدارگیری استاد است و در ۱۶ سال گذشته با روم، ربانی و رشید دوستم نزدیکترین و محرمانه ترین مناسبات را بنحوی نگاه داشته که یکی از دیگرش خبر نداشته است، چند نفر پشتون پاک نهاد بشمول پوهاند صاحب کاکر را بزیر نام «لویه جرگه» فریب داد و در بن جمع کرد و هدف اصلی او تثبیت زعامت خودش بود در آیندۀ افغانستان. اگرچه داکتر صاحب کاکر و داکتر صاحب انور الحق احدی در جلسه بن صداهای خود را بالا

کردند اما این صداها در تفرقه قهر افتاد و جایی را نگرفت، بلکه از آن تعبیراتی برآمد از قبیل آنچه استاد خوریانی نوشته کردند: «آقای سیرت نیز در مصاحبه با صدای امریکا که در امید اجیر ایران شماره ۳۲۷ مورخ ۲۷ جولای (صفحه ۱۲) نشر شده چنین گفته است:

«عمر ملکیار همکار سرویس دری (صدای امریکا) که برای گزارشدهی به بن رفته است از استاد سیرت در مورد اینکه آقایان رسول امین، داکتر حسن کاکر و داکتر انور الحق احدی با این کنفرانس ابراز مخالفت نموده اند پرسید. رئیس کنفرانس عبدالستار سیرت گفت: «ما هیچنوع مخالفتی ره نه در مورد زمان مجلس نه در مورد مکان مجلس و نه درباره پروگرام و کار مجلس، هیچنوع مخالفتی نه در داخل مجلس، نه از بیرون مجلس، بمن نرسیده است...» البته آئینه افغانستان ثبوت مستند این دروغ آقای سیرت را (که در بیرون مجلس هیچنوع مخالفت صورت نگرفته) نشر کرده که یک جرگه ۳۰۰ نفری افغانها در همان شهر بن و بمخالفت با کنفرانس سیرت جلسه ای ترتیب داده قطعنامه هم صادر کردند و یکتعداد اعضای جلسه سیرت بشمول داکتر صاحب کاکر و داکتر صاحب احدی در جلسه افغانهای مخالف رفته و بیانات آنها را شنیده بودند. عمر ملکیار خبرنگار صدای امریکا نیز از وقوع مجلس ۳۰۰ نفری افغانها در بن که بمخالفت مجلس سیرت صورت گرفته بود خبر داشت اما گردن خود را بسته کرده، از اخلاق ژورنالیستی کار نگرفته و حیثیت خبرنگاری خود را پاهان آورده است. بهر حال درباره مخالفت در درون جلسه سیرت اینک بار اول از قلم استاد کاکر میخوانیم که خود او و داکتر انور الحق احدی بیاناتی در مخالفت داده اند، و این ثبوت دیگر دروغگوئی آقای سیرت کاندید مقام صدارت در آینده افغانستان میباشد.

پوهاند کاکر متن کامل بیانیه خود را که برای جلسه بن ترتیب کرده بود غرض نشر بمبارسال کرده و نوشته است که بخاطر ضیق وقت قسمت اول آن در جلسه بن خوانده نشد. ما فقط آن قسمت بیانیه او را ذیلا نشر میکنیم که بتاريخ ۱۹ جولای ۹۸ (۲۸ سرطان) در جلسه سیرت در بن قرائت شده است و قضاوت را میگذاریم بخوانندگان با بصیرت این مجله:

بامید فاصله

چي دالاندی تری غورخنگ و هی سیندونه	مالیدلی د فرنگ ښکلي جیزونه
جنگی مستی آزادي گل بدن	مالیدلی محلو نه د لندن
سره یی انگور، سره یی شراب اوسره گلونه	ما لیدلی د اتلي ښیسته ښارونه
په کردار گفتار خوژی لکه بلبلې	ما لیدلی د پیرس ښاپیری ښکلي
چی وریخوته یی رسي مکانونه	ما لیدلی امریکه کی دی ښارونه
رانه هیر شي محلو نه ښایسته نور	خو چی وویښم زه خپل دخترو کور
ورته څه وي د دنیا ښارونه ښکلي	دانری تنگه کوڅه زما دکلي

(غني)

همین خانه ها و دهات گلی ما باروایات، عنعنه ها و تاریخ ما که همه شان هویت و شخصیت ما را میسازد عمر و ریشه های هزاران سال دارد. درینحال طبیعی است که تعلق ما با وطن ما، افغانستان عمیق و معنی دار میباشد ولی... ۲۰ سال میشود که در این وطن زیبای ما جنگ است، ویرانی است، اودرزادگی است، دشمنی است که در اثر آن هموطنان ما درباره وطن خود، استقلال ملی خود، زندگی خود و زندگی اولاد خود در اندیشه غرق اند. همین اندیشه است که ما و شما را درینجا گرد آورده و باین فکر نموده است که آنچنانیکه در یک نشریه شورای مصالحه و وحدت ملی آمده است: «... راه های ختم جنگ و برادر کشی و رسیدن بحل عادلانه قضیه افغانستان و تنظیم حیات سیاسی کشور با اساس احترام بارداه آزاد کافه مردم افغانستان و از طریق دایر نمودن لویه جرگه عنعنوی افغانی بحیث یک موسسه معتبر و محترم حقوقی و سیاسی افغانستان جستجو میگردد.» این نقاط گویا اجندای اساسی جلسه ما را تشکیل میدهد. بصورت خلص مطالب اصلی این اجندا ختم جنگ و بمیان آوردن کدام نظم سیاسی از طریق لویه جرگه میباشد و این هردو مطلب اساسی اما در عین حال خیلی مشکل میباشد.

همه میدانیم که منبع اصلی تمام مشکلات ملی ما خود جنگ است، مگر اینکه این جنگ چطور ختم شود، یا نمیدانیم و یا اگر میدانیم قادر به آن نیستیم که آنرا ختم کنیم. علت عمده این حال اینست که محرکان عمده جنگ در خارج و بصورت خاص در کشور های همسایه اند و تعداد شان هم زیاد است... اما چون آنها متعدد اند در زمینه نمیتوانند بیک موافقه نایل شوند و هر یکی آن میکوشد که گروه زیر نفوذ خود را تقویه کند و بین شان امکان توافق و توان بمیان آوردن حکومت مرکزی را ضعیف سازند. ایران در اصل مخالف دولت ملی افغان است. در برابر این سیاست های این کشورها از دو راه اقدام شده میتواند:

یکی اینکه قدرت های بزرگ بخصوص موسسه ملل متحد ترغیب شود که حد اقل حکومتات مجاور را از ارسال اسلحه با افغانستان منصرف گردانند. مگر کوفی انان سرمنشی موسسه ملل متحد در پاپوریکه سال گذشته

از جاسوس تا دیپلمات

سرمقاله مدیر مسئول

مناسبات سیاسی و تبادلۀ سفراء و قونسلگریها بین دو کشور معمولاً با اساس شناخت حکومت و نظامهای سیاسی متقابل و حرمت به تمامیت ارضی و استقلال سیاسی متقابل صورت میگیرد.

از سال ۱۹۱۹ میلادی که اعلحضرت امان الله خان استقلال سیاسی افغانستان را تأمین و اعلان نمود و متعاقباً مناسبات سیاسی بسویۀ سفارت بین دولتمین ایران و افغانستان تأسیس گردید، سفارت ایران در کابل و سفارت افغانستان در تهران افتتاح و شروع بکار نمودند. متعاقباً برای فراهم آوردن تسهیلات مسافرت و تجارت برای اتباع هر دو کشور، دولتمین موافقت نمودند که روابط قونسلی در هرات و مشهد تأسیس کنند چنانچه جنرال قونسلگری ایران در هرات و جنرال قونسلگری افغانستان در مشهد تأسیس شد و تا اخیر دوره کمونستی (۱۹۹۱ میلادی) همین وضع دوام داشت. نا گفته نماند که در تمام این مدت اعضای جنرال قونسلگریهای طرفین بشمول جنرال قونسل از سه نفر تجاوز نمیکرد و دارای پاسپورت و امتیازات سیاسی بودند.

بهنگام رویکار آمدن حکومت خوجه لنین ربانی در کابل، با اساس روابط و تماسهای خصوصی و خاینانه که قبلاً بین ربانی و حکومت ایران (در دوره حکومت موقت در پشاور که ربانی وزیر خارجه آن بود) قایم شده بود و خوجه لنین ربانی با اساس فلسفه «تاجک فوق همه» رجحانیت و تعمیم فرهنگ ایران را در افغانستان پذیرفته بود، حکومت ایران بمنظور توسعه نفوذ خود در منطقه پشتو زبان شرق افغانستان یک قونسلگری جدید در جلال آباد نیز افتتاح کرد.

بعد از سقوط کابل بدست طالبان و فراری شدن خوجه لنین ربانی بمزار شریف در تحت حمایت رشید دوستم که متعاقباً سفارت ایران در کابل نیز مسدود گردید، دولت ایران یک قونسلگری جدید در مزار شریف افتتاح کرد تا بحکومت فراری ربانی کمک و رهنمائی کند. همه خبر دارند که ایرانیها در مزار شریف بین گروه های ازبک و ترکمن تحت قیادت رشید دوستم نفاق را تولید و چاق ساخت و حزب وحدت اجیر ایران را اسلحه، پول و قدرت بخشید تا مرکز شهر مزار شریف را اشغال و بحیث مرکز فعالیت های استعماری و جاسوسی ایران مبدل سازد. از جانب دیگر دولت ایران که هرگز موجودیت مرقد حضرت شاه اولیا علی ابن ابی طالب (کرم الله وجهه) را در مزار شریف برسمیت نشناخته است، برای تضعیف مقام روحانی و مذهبی این زیارت مقدس، برای جسد مرده یک شخص جنایتکار و قاتل مانند عبدالعلی مزاری مقام اولو هیت قایل شده برای تعمیر مقبره او مبلغ پنج ملیون دالر تخصیص داد و حزب وحدت اجیر ایران در مدت سه سال تسلط بر مزار شریف مردم سنی مذهب را از رفتن بزیارت شاه اولیا ممانعت نموده بمردم امر میکردند تا اول بزیارت عبدالعلی مزاری رفته سپس بزیارت شاه اولیا بیایند. بعبارت دیگر حزب وحدت بکمک و رهنمائی ایران از قبر عبدالعلی مزاری بلا تشبیه زیارت شاه اولیا درجه اول ساخته و زیارت شاه اولیا اصلی را بدرجه دوم تنزیل داده بودند. این بود یک جنبه فعالیت های قونسلگری ایران در مزار شریف و وظیفه دوم قونسلگری ایران این بود تا شهر مزار شریف را تابندر حیرتان از نفوذ سایر گروه ها مجزا ساخته بدست حزب وحدت بسپارد تا این شهر بحیث پایگاه نظامی و جاسوسی ایران در شمال افغانستان باقی بماند.

بنابر آن، از جمله ده نفر مقتول یا مفقود الاثر که دولت ایران بشیوه تبلیغاتی آنها را «دیپلماتهای ایرانی» میخواند، حدود سه نفر آنها اعضای قونسلگری بوده، متبانی مشاورین ایرانی در امور نظامی و نفاق انگیزی بوده، اینها وظایف جاسوسی انجام میدادند و برای تجزیه کشور افغانستان کار میکردند.

قبل از فتح شهر مزار شریف توسط طالبان، قوماندانی نظامی طالبان از شهر شیرخان اعلامیه ها صادر و بمردم و خارجیان هوشدار و اخطار داد تا از شهر برون برآیند یا اینکه در خانه های خود باشند. در همین مدت شخص خوجه لنین ربانی و اعضای حکومت او از مزار شریف فرار کردند، رشید دوستم و قوماندانهای او فرار نمودند، حزب وحدت و تشکیلات وسیع آن فرار کردند، سوال پیدا میشود که دیپلماتهای نام نهاد ایران که با حکومت ربانی و حزب وحدت سروکار داشتند، چرا از مزار شریف بوطن خود نرفتند، در حالیکه طیارات ایرانی هم در میدان مزار شریف ایستاده بود؟ جواب این سوال معلوم است: دیپلماتهای نام نهاد ایران بقایای حزب وحدت را بمقاومت تحریک میکردند تا برادر کشی بین افغانها دوام کند، در حالیکه تولید شیطنت و نفاق بین مردم و مداخله در امور داخلی یک کشور وظیفه یک دیپلمات نمیشد.

جناب ملا محمد عمر مجاهد در یک مصاحبه رادیوئی گفتند که اعضای قونسلگری ایران در جنگ کشته شده اند. لوی ملا صاحب یک مسلمان صادق و راستگو میباشند و از گفتار ایشان معلوم میشود که اعضای قونسلگری ایران بمقاومت و جنگ مبادرت ورزیده بودند، در حالیکه داشتن اسلحه و درآمدن بمیدان جنگ نیز وظیفه دیپلمات نمیشد، و هرگاه دیپلمات در میدان جنگ داخل شود حیثیت عسکر و سپاهی را پیدا میکند، آنوقت در میدان

نامه انگلیسی بروس ریچاردسن بجواب لاس انجلس تایمز خواندنی است

باسامبله عمومی پیش کرد، گفت: که این کار از عهده ملل متحد خارج می باشد. براستی هم اگر ملل متحد از هیات های دیگرویز، بینان سیوان و محمود مستری جدا حمایه مینمود و یا حد اقل بعد از ناکامی شان عکس العمل قوی نشان میداد، شاید جنگ افغانستان اینقدر دوام نمی کرد. اگر دول بزرگ بخصوص ایالات متحده آمریکا بعد از موافقت نامه های ژنیو و سقوط اتحاد شوروی بکشور های همسایه نشان میداد که آنها مخالف مداخلات شان در امور افغانستان می باشند، این جنگ شاید تا این وقت دوام نمی کرد...دیگر اینکه اگر سرکردگان گروه های جنگی از همسایگان اسلحه بدست نیاورند، زمینه برای ختم جنگ مساعد شده خواهد بود، اما آنها اینکار را نمی کنند، یا آنکه با اینکار خود نزد ملت آنچنان بی اعتبار شده اند مثلیکه سرکردگان گروه های خلق و پرچم بی اعتبار شده بودند. همه میدانیم که آنها با بدست آوردن اسلحه در نهایت هم افغانستان و هم افغانها را متضرر می سازند، همچنانیکه خود را متضرر مینمایند و کشور های مجاور بدنیت از این حال بنفع خود استفاده میکنند. حقیقت اینست که تا زمانیکه این سرکردگان از کشورهای مجاور اسلحه بدست میاورند و تا وقتی که آنها بر سر کدام تجویز موافقه نکنند، حالت جنگ دوام خواهد نمود، با آنکه ملت با جنگ سخت مخالف شده و برای هردو جانب مشکل یافتن افراد جنگی اکنون جدی تر شده است. اگر کسی و یا گروهی و یا کدام منبع اسلامی و بین المللی با دادن تضمین این سرکردگان را ترغیب نمایند که از حاصل نمودن اسلحه از اینکشورها منصرف شوند، قدم اساسی بسوی ختم جنگ برداشته خواهد بود. آیا این جلسه ما اینکار را انجام داده خواهد توانست ؟

موضوع دیگر اجندا یعنی تجویز کدام نظم سیاسی از طریق لویه جرگه وقتی آسان خواهد بود که جنگ ختم شده باشد. اگر جنگ ختم هم نشده باشد، اینکار ناممکن نیست، ولی مشکل خواهد بود. بیائید فرض کنیم که این جلسه ما از عهده اینکار برآمده میتواند، درینصورت حتمی است که قدمهای نخستین ما صحیح باشد تا تجویز نهائی در ساحه عمل تطبیق شده بتواند. از جمله گامهای اولین، مهمترین آن موضوع ترکیب جلسه ها می باشد. در آن باید یا درجمله شخصیت های ملی با اعتبار نمایندگان تمام گروه های سیاسی و نظامی اشتراک داشته باشند که در صحنه سیاسی موثر می باشند و یا باید در آن چنان اشخاص با اعتبار و غیر متعهد شامل باشند که برای تمام گروههای سیاسی قابل قبول باشند و یا حد اقل مخالف شان نباشند. اگر رعایت این اصل اکنون نشده باشد و یادآور آینده نشود، تجاوز با آنکه صادقانه و درست هم باشد، نتیجه نخواهد داد. همچنان لازم است اشتراک کنندگان بحل سیاسی و ختم جنگ از طریق لویه جرگه معتقد باشند و با آن بمخالفت معروف نباشند، و اکنون صرف بنا بر مصلحت روز با آن تظاهر مینمایند.

اکنون بیائید فرض کنیم که برای تاسیس کدام نظم سیاسی از طریق لویه جرگه شرایط مساعد می باشد. درینحال کار این جلسه این خواهد بود که بادر نظر داشت وضع سیاسی افغانستان برای بمیان آوردن کدام نظم سیاسی از طریق لویه جرگه غور نماید... این موضوع دو قسمت دارد که یکی آن اتخاذ تجویز برای تدویر لویه جرگه و دیگری آن بمیان آوردن کدام نظم سیاسی می باشد. برایا درینجا موضوع اولی قابل غور فوری می باشد و این وظیفه لویه جرگه است که برای بمیان آوردن یک نظم سیاسی یا حکومت فارمولی بمیان آورد. مادریک حالت بیسابقه برای تدویر لویه جرگه غور مینمائیم و این حال مشکل ما را زیاد مینماید. این مشکل دوری از وطن است. از طرف دیگر یک قسمت بزرگ افغانها بیرون از مرز اند و شاید در حدود دوصد هزار شان در جهان غرب باشند. این تعداد ما را بان قادر مینماید که مقدمات لویه جرگه را در خارج از وطن انجام دهیم، مگر این حتمی می باشد که خود لویه جرگه در داخل وطن دایر گردد. تمام لویه جرگه های افغانستان در داخل وطن دایر شده اند و آنهائیکه در ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ به ترتیب در پشاور و پسمین بنام های لویه جرگه های مسائل دایر شدند، ناکام شدند، با آنکه مردم از هردو حمایه مینمودند. اگر همین جلسه ما از افغانهای خارج از وطن و تاحدی هم از داخل وطن تمثیل کرده بتواند در اجرای کارهای مقدماتی لویه جرگه مشروعیت حاصل کرده خواهیم بود. در این شکی نیست که افغانها چه در داخل وطن اند و چه خارج از آن، حل معضله و ختم جنگ را از طریق جرگه و مذاکره می خواهند و شاید مخالف آن باشند که موضوع از طریق نظامی حل گردد و شاید این فکر بعد از تراژیدی مزار (قتل عام حدود سه هزار طالب) قوی شده باشد. در هر حال، بیائید چنین فرض کنیم که ما مقدمات لویه جرگه را خواه از طریق تجویز پلان سه مرحله ای محترم شاه سابق و یا از روی کدام طرح دیگر بوسیله کدام کمیته عامل و جرگه مارها (متخصصان جرگه) مهیا نمودیم. شاید همه ما با این موافق باشیم که در طرز عمل لویه جرگه مشکلات وجود ندارد و اگر موجود هم باشد حل شدنی است. مگر من در قسمت سیاسی آن یعنی درباره تدویر لویه جرگه مشکلات می بینم و من این حکم را بر اساس تجارب خود مینمایم. من در سال ۱۹۹۰ با یکتعداد شخصیت های محترم افغان برای تاسیس حکومت انتخابی از طریق لویه جرگه در یک سلسله اقدامات سهم گرفتیم که برای مدت بیش تر از چهار سال دوام کرد. یک تجویز سه مرحله ای را ساختیم ولی در تمیل آن موفق نشدیم، با آنکه امکان آن در آنوقت بیشتر از امروز بود. امروز لویه جرگه در داخل افغانستان تنها وقتی دایر شده میتواند که تمام قوت های سیاسی و نظامی با آن همکاری کنند. ولی این همکاری بسبب جنگهای زیادی که بین شان واقع شده، مشکل شده است.

د افغانستان قوت‌های سياسي برای اساني موضوع بدونام خوانده میشوند: حکومت طالبان و اتحاد شمال. اتحاد شمال از چهار یا پنج گروه تشکیل شده و گفته میشود که اکنون تمام آنها راه لویه جرگه را مرجع میدانند، در حالیکه آن گروه‌های شان که بر کابل مسلط بودند، با لویه جرگه مخالف بودند. اما تمام این گروه‌ها صرف بر چند ولایت کشور مسلط اند و اتحاد شان هم محکم نیست، در حالیکه از چهار قسمت کشور سه قسمت آن در دست حکومت طالبان میباشد. باین حساب موقف این حکومت درباره لویه جرگه قاطع میباشد. اگر منتظمین این جلسه موافقه حکومت طالبان را در زمینه بدست آورده باشند و یا در آینده بدست آرند، موفقیت لویه جرگه را یقینی نموده خواهد بود و اگر حاصل ننموده باشند و یا در آینده حاصل ننمایند، من در موفقیت آن شک دارم. تا آنجا که بمن معلوم است، حکومت طالبان با لویه جرگه و یا شورای سرتاسری مخالفت نمیکند، مگر سرکردگان آن گفته اند که میخواهند وقتی لویه جرگه را فراخوانند که تمام افغانستان را بار دیگر متحد نموده باشند. در نظر آنها اتحاد مجدد افغانستان از تدویر لویه جرگه و تاسیس حکومت مهمتر است، و لو اینکه از طریق نظامی هم صورت گیرد. درینصورت آنها مخالف آن میشوند که لویه جرگه در قلمرو شان پیش از وقت دایر شود. درینحال این جلسه ما برای بمیان آوردن یک نظم سياسي از طریق لویه جرگه، یکی ازین راه‌ها را انتخاب کرده میتوان:

۱ - یا لویه جرگه را در منطقه اتحاد شمال دایر کند، مگر در آنصورت آن لویه جرگه نی بلکه یک جرگه محلی خواهد بود و توان آنرا هم نخواهد داشت که جنگ را ختم کند و کدام نظم سياسي را بمیان آورد. برخلاف، احتمال دارد اینکه تشنج راهنوز هم زیاد و موضوع شمال و جنوب را حاد نماید.

۲ - یا بکمک مجامع بین المللی و موسسه ملل متحد لویه جرگه را خارج از افغانستان تدارک نماید و کدام حکومت خارج از وطن (جلای وطن) تاسیس نماید. درینحال پهلوی حمایت خارجی باید پول فراوان هم داشته باشد که با آن کدام قوه بزرگ امنیتی را تنظیم نماید و با کمک آن حکومت را در افغانستان مستقر نماید. اینکه در نظر من در اصل نا ممکن است.

۳ - یا این جلسه از فعالیت دست بردارد، اما با اینکه در این وقت سرنوشت ساز خود را باراده خارجیان و دیگران تسلیم نموده از رفع مسئولیت ملی شانه خالی نموده خواهیم بود؛ بهمین سبب است که من مساعی محترم سیرت صاحب را که بذریعه شورای مصالحه در زمینه مینماید، قابل قدر میدانم.

۴ - یا این امکان جستجو گردد که به همکاری حکومت طالبان در جهت تاسیس کدام نظم سياسي از طریق لویه جرگه فعالیت صورت گیرد. درین باره من در شماره‌های اخیر جریده افغان ملت و مجله آئینه افغانستان به تفصیل بحث کرده‌ام، زیر عنوان: «موسسه ملل متحد، وزارت امور خارجه امریکا و مسئله افغانستان». بطور خلاص این راه با حکومت طالبان ائتلاف و همکاری میخواهد. من از مشکل این راه خوب خبر دارم و اینرا هم خوب میدانم که در نظر بعضی‌ها شاید طی طریق ازین طریق نا ممکن باشد. مگر این راه با در نظر داشت خطراتیکه بوطن و استقلال ملی ما متوجه میباشد، غور و محاسبه عمیق میخواهد. شاید ناممکن هم نباشد. ممکن ضرورت وقت باشد، زیرا که حکومت طالبان یک واقعیت بزرگ میباشد و در قلمرو آن امنیت هم محکم است و سرکردگان آن موضوع اتحاد مجدد کشور را نظر بهر طرف دیگر جدی تر گرفته اند، با آنکه مخالفان آن هم زیاد و فعال اند. اگر این تجویز از روی پرنسیپ قبول گردد، راه‌های عملی کردن آن زیاد میباشد.

در نظر من یک راه اینست که این جلسه ما بذریعه یک کمیسیون انتخابی متشکل از اشخاص با صلاحیت، با کفایت، فعال و عاقبت اندیش با حکومت طالبان مفاهمه نماید، باین ترتیب که حکومت طالبان حکومت انحصاری خود را ختم کند، یعنی امور غیر امنیتی و غیر نظامی را به متخصصان افغانی واگذارد و بر اساس مناشیر قبول شده بین المللی و حقوقی، حقوق اساسی افراد را رعایت کند و دیگران دزیر این اصلاحات با آن ائتلاف و همکاری نمایند و در فضای اعتمادیکه در نتیجه این اصلاحات و همکاری خلق شده خواهد بود با اتحاد شمال آتش بس نماید و سرکردگان آن را بگذارد که مناطق زیر تسلط خود را تا وقتی خودشان اداره کنند که بر اساس کدام قانون جدید یا از طریق لویه جرگه و یا انتخابات ملی حکومت مرکزی تاسیس گردد، مشروط بر اینکه آنها با اطمینان کدام تضمین واقعی اسلحه ثقیله خود را تسلیم کنند و با دول خارجی از تماس مستقیم بپرهیزند.

با این تجویز هیچ گروه هر چیز را از دست داده نخواهد بود، هیچ گروه هر چیز را از خود کرده نخواهد بود، و هر گروه چیزی را بدست آورده خواهد بود و تمام شان در پروسه تاسیس نظم سياسي حصه گرفته خواهند بود. این تجویز برای آشتی ملی واقعی زمینه را مساعد نموده و امنیت را عام و حقیقی نموده خواهد بود. در عین حال، این تجویز برای تمدید پایه‌های لاین‌ها شرایط را برابر نموده و افغانستان را باین قادر نموده خواهد بود که کشور‌های منطقه را با هم نزدیک نماید که در نتیجه آن روزی درینجا هم مانند بازار مشترک اروپای غربی و اتحاد منطقه‌ای شرایط مساعد شده و بین ملت‌های منطقه باب نوین همکاری و زیست با همی گشوده شده خواهد بود.

حال میخواهم نوشته خود را با این وجیه (دانیل وبستر) امریکائی خاتمه دهم که میگوید:

((هدف ما باید وطن ما، تماماً وطن ما و دیگر چیز نی، مگر وطن ما باشد. و این وطن بملطف خداوند متعال یک

یادگار برزگ و شکوهمند گردد، نه از ظلم و ترور، بلکه از عقل، صلح و آزادی.»

نوت: ساغلی عبدالله سمندر غوریانی در نوشته متذکره خود این تجویز را «احمقانه» خوانده است.

تقیب تجاوز امریکا بر قلمرو افغانستان

مجله آئینه افغانستان و کارکنان و همکاران قلمبست آن تجاوز وحشیانه و عجولانه امریکا را بر قلمرو افغانستان تقبیح نموده درین باره نامه های اعتراضیه بقصر سفید و سنای امریکا ارسال شده است. بارتباط این موضوع نامه های زیاد از طرف وطنخواهان افغان بدفتر مجله رسیده که ما مشت نمونه خروار چند مقاله افغانی و ترجمه دري مقاله انگلیسی ژورنالیست امریکائی آقای بروس ریچاردسن را که جنبه تحقیقی دارد ذیلا نشر میکنیم. متن انگلیسی آن در بخش انگلیسی این شماره نشر شده است. ما اولترخلص رویداد را از قلم مبصر سیاسی آئینه افغانستان میخوانید:

۱- موقف و دلایل امریکا:

اینکه چرا وبدون اخطار قبلی امریکا افغانستان را به راکت بست، بداخل امریکا دونظر موجود است: مخالفین آقای کلینتن این حمله و تجاوز را ناشی از مسائل داخلی و درگیر شدن شخص کلینتن در مناسبات نامشروع جنسی با یک زن یهود میدانند که بدینوسیله اذهان عامه مردم را بطرف دیگر معطوف کردن در نظر بوده است. اما اولیای حکومت امریکا در صدد دفاع از اقدام حکومت خود بارتباط امنیت ملی امریکا برآمده و احتمال قوی منفجر شدن چند سفارتخانه دیگر امریکا توسط تروریستان برهبری اسامه بن لادن را بر مردم امریکا تلقین کردند. اینها در دو روز اول بعد از فیر راکتها، از داشتن اسناد قناعت بخش در ثبوت دخالت و رهبری بن لادن سخن میگفتند، اما جز حرفای سندی حتی برای اقناع مردم خود ارائه نتوانسته بودند. ولی بروز سوم درواشنگتن اعلام شد که یکنفر تبعه یمن بنام محمد رشید داود (الوالی) که در قضیه انفجار سفارت امریکا در کینیا متهم بود بیک سلسله اعترافات پرداخته است. بحواله (اف بی آی) موسسه استخبارات داخلی امریکا، الوالی اعتراف نموده که توسط یک موسسه تحت حمایت و رهبری بن لادن موسوم به (Al Kaiba - القیاطا) تربیه شده و بتاريخ ۳۱ جولای ۱۹۹۸ از لاهور بافریقا رفته و در عملیه انفجار سفارت سهم گرفته و حتی مواد فاضله انفلاقی را بجائیکه پنهان کرده بود نشان داده است. بتاريخ ۲۸ اگست تصویر و نام دونفر دیگر، هریک صادق و خالد سلیم را در محکمه نشان دادند که متهم بشرکت در عمل انفجار بوده و هر دورا از پیروان بن لادن و تربیه دیده کمپ های او معرفی نمودند. اخیرا بتاريخ ۱۷ سپتامبر تصویر یک مسلمان دیگر بنام..... را نشان دادند که متهم بشرکت در انفجار بوده و از قول او گفته شده که در کمپ بن لادن در افغانستان تربیه و سپس موظف به تخریب و انفجار گردیده است. در هر یکی از موارد فوق تفصیلات بسیار کم منتشر شده که تا ایندم در نزد مبصرین ثبوت وافی و کافی پنداشته نمیشود، اما دولت امریکا مدعی است که ثبوت و شواهد عینی رابطه مستقیم بین بن لادن و انفجار در سفارتخانه های کینیا و تانزانیا را بدست آورده و همه این شواهد در جریان محاکمه متهمین برملا خواهد شد.

۲- موجودیت بن لادن در افغانستان:

اسامه بن لادن که بیک فامیل متمول و نامدار عربستان سعودی تعلق دارد از نفوذ روزافزون امریکا در عربستان ناراض بوده در حوالی سال ۱۹۸۰ میلادی در جمله یکمده عربهای دیگر بموافقت (سی آی ای) وارد جهاد افغانستان گردید و همروش افغانها جهاد کرد و در ختم جهاد بوطنش برگشت، ملت افغان از او وامثالش ممنون و مدیون میباشد. اما بعدا در وطن خودش احساسات ضد امریکائی بن لادن تشدید گردید و بمقابل موجودیت قوای امریکا در عربستان اعتراض نمود و این وقتی بود که امریکا برای حمله بالای عراق ترتیبات میگرفت، حکومت سعودی بالای او فشار وارد کرد و او مجبور شد در سنه ۱۹۹۰ دوباره با افغانستان برگردد، اینبار بسفارش سازمانهای پاکستانی باتنظیم های سیاف، ربانی و حکمتیار همکار گردید و در تمام دوره حکومت ربانی باحادث کمپها و تربیه افغانها و پاکستانیها مصروف بود، و از ۸ سال باینطرف کمپهای تربیوی بشمول کمپ (جهاد اسلامی) و کمپ (الانصار) تحت نظر او قرار داشتند که در آنجا برای مقاصد جنگهای داخل افغانستان و کشمیر افراد تربیه میشدند. گویا بن لادن میراث حکومت ربانی است که بطالبان رسیده و بعد از واقعه انفجار مرکز تجارت در نیویارک که دولت امریکا او را در آن حادثه سهم دانست، دولت عربستان سعودی تابعیت او را سلب نمود و او بحیث یک شخص بدون تابعیت با افغانستان پناهنده شده است.

دولت امریکا بعد از واقعه انفجار مرکز تجارت در نیویارک که رمزی یوسف متهم گردید و رابطه رمزی یوسف با بن لادن ثابت شد، نمیتوانست بن لادن را توسط حکومت پاکستان یا توسط حکومت ربانی دستگیر نماید اما

نکرد، و باز که در حادثه انفجار پایگاه نظامی آمریکا در عربستان سعودی اسم بن لادن با اتهام دخالت بالا شد از طرف آمریکا اقدامی صورت نگرفت؛ اینبار با اتهام دخالت وی در انفجار سفارت‌های آمریکا در کینیا و تانزانیا چرا دفعتاً آتشباری بر افغانستان صورت گرفت؟ و چرا از طریق مفاهمه و دیپلماسی اقدامی بعمل نیامد؟ سوالاتیست که جواب قناعت بخش تا حال نیافته است.

دولت آمریکا اعلام داشت که تا حال چند بار تقاضای استرداد بن لادن را از حکومت طالبان نموده و جواب رد گرفته است. یکروز بعد از فیر راکتها و بیانیه آقای کلینتن بملت آمریکا، وزیر دفاع و رئیس امنیت ملی آمریکا در گزارش رسمی خود بمردم گفتند که بقرار راپورهای استخبارات قرار بود بن لادن با ۲۰ نفر از پیروان خود جلسه ای درخواست دایر نماید لهذا برای از بین بردن وی و تخریب کمپهای تروریستی تاریخ ۲۰ اگست برای تطبیق حمله و بمباردمان راکتها تعیین شده بود. اما بروز دوم لهجه گفتار و ترتیب گزارش اولیای امور تغییر کرد و مامورین عالی‌رتبه وزارت های دفاع و خارجه آمریکا در مصاحبه های مطبوعاتی خود بتکرار گفتند که مقصد از ضرب کمپها در افغانستان از بین بردن زیر بنای تربیوی و کمپهای تروریستی بود که توسط بن لادن اداره میشود، نه خود بن لادن. وزرای خارجه و دفاع آمریکا گفتند که بقرار استخبارات واصله قرار بود چند سفارتخانه دیگر آمریکا نیز مورد حمله تروریستان قرار گیرد، لهذا فیر راکت‌های کروزر بمنظور جلوگیری از حملات و انفجارات بعدی بالای سفارت‌ها و موسسات امریکائی صورت گرفته است. حتی آقای کوهن وزیر دفاع آمریکا نام جدیدی (UNIVERSITY OF TERRORISM) بالای این کمپها گذاشت.

بموجب اطلاعاتیکه بمجله آئینه افغانستان رسیده، نماینده خوجه ثین ربانی در نیویارک (روان فرهادی) درباره تدویر یک جلسه بتاريخ ۲۰ اگست در کمپ البدور واقع ژورکلی خوست در تحت ریاست بن لادن به (سی آی ای) آمریکا اطلاعات دروغین داده بود و نماینده دیگر ربانی (داود میر) در یک صحبت تلویزیونی در امریکا این مطلب را که حکومت وی درباره مسکن و حرکات بن لادن اطلاعات مرتب بحکومت آمریکا داده است، تأیید نمود. شنیده میشود که بعد از این اطلاع دروغین حتی حکومت آمریکا هم بالای روان خاین بقهر میباشد.

۳ - تقاضای استرداد بن لادن :

افغانستان با آمریکا قرارداد تبادل مجرمین را امضاء نکرده و ثبوت جرم بن لادن هم ارائه نشده بلکه بالای یک سلسله قرائین استنباط شده است. بن لادن در افغانستان پناه گزین و مهمان بوده و تحت مصونیت قانون افغانستان قرارداد و با اساس عنعنات خجسته افغانی بهیچ حکومتی تسلیم داده نخواهد شد. اما سکونت او در افغانستان باید طوری باشد که از خاک و مصونیت افغانستان برای فعالیت های تخریبی بمقابل دیگر کشورها استفاده نکند و حکومت طالبان باید این تعهد را از او بگیرند و هم مراقب او باشند که در افغانستان بفعالیت های سیاسی و تخریبی نپردازد. تذکر این مطلب بخاطری ضروری است که اعلامیه های اخیر آمریکا که گویا حمله راکتی آن درخواست بحد ملت و کشور افغان نبوده بلکه برای نابودی کمپهای تربیوی بن لادن بوده است، یک چال و بهانه است و بهمین بهانه باز هم حمله و تجاوز خواهد کرد. لهذا برای جلوگیری از تکرار تجاوز حکومت طالبان باید فعالیت های سیاسی بن لادن را در افغانستان متوقف بسازند.

تفجیح آتشباری امریکا

پوهاند داکتر محمد نادر عمر از فرانسه

خبر گذاریهای جهان بصورت ناگهان و غیر مترقب خبر داد که راکت های کروزر آمریکا در افغانستان و سودان فرو ریخت. این خبر دنیا و مخصوصا جهان اسلام را مبهوت و متحیر ساخت. کلینتن رئیس جمهور آمریکا متعاقب اعتراف بانجام عمل جنسی با کارمند قصر سفید که مورد تنفر عامه امریکائیه قرار گرفته بود و سعی میکرد ستر و اخفانماید، ناگهان در پرده تلویزیون ظاهر گردید و اعلان کرد که بقوای مسلح آمریکا دستور داده است افغانستان و سودان را که پایگاه تروریستی و محل تهیه اسلحه کیمیاوی است، مورد حمله قرار دهد؛ و چنین وانمود کرد که اسامه بن لادن پناهنده افغانستان متهم بعملیسات تروریستی علیه آمریکا است، لهذا باید افغانستان مورد حولات راکت‌های قاره پیما قرار گیرد. در اثر این حمله وحشیانه برخوست و جلال آباد تعدادی مقتول و عده ای هم مجروح گردیدند. اما اسامه بن لادن شخص مورد نظر در موضع پرتاب راکت حضور نداشت و جان سلامت برد.

امریکا با این حمله بر حریم افغانستان دینی که در برابر ملت افغان داشت انجام داد. بخاطر داریم که عساکر امریکائی در جنگ ویتنام ۵۸ هزار کشته بجا گذاشته، خجل و سرافکنده برگشتند و لکه ننگین بر پیشانی شان حک گردید. افغانها با دادن قربانی بیش از یک ملیون جوتان خود برای امریکا احاده حیثیت نمودند. هنگام خرز قشون شکست خورده و روی از افغانستان و بلیام و بستر رئیس (سی آی ای) جام شامپاین رابلند کرد و گفت: «ما برنده شدیم.» در آنزمان امریکائیه با شهادت افغانها مباحات میکردند و خود را شریک افتخار می پنداشتند.

متأسفانه امروز رئیس جمهور حق ناشناس امریکا بر سر آنهمه احسان افغانها پا گذاشت و بحریم افغانستان تجاوز عربان کرد و موجبات انزجار و تنفر عامه افغانها و دنیا مخصوصاً جهان اسلام را ببار آورد. افغانها باشکستادن طلسم شکست ناپذیر شوروی و متلاشی ساختن امپراطوری آن، امریکا و جهان را از هیبت و دهشت شوروی نجات داد اما کلینتن در عوض ابراز سپاسگزاری در کاشانه شان آتش زد.

اسامه بن لادن در ۱۹۸۰ وارد افغانستان گردید و در پهلوی مجاهدین در جهاد سهم گرفت و در پایان جنگ بوطنش برگشت. متعاقب حمله امریکا بر عراق در سال ۱۹۹۰ اسامه بن لادن دوباره با افغانستان آمد و با استشاره سازمانهای افراطی پاکستان و همکاری حکومت بنیادگرای ربانی، حکمتیار و سیاف باحادث کمپهای تربیوی پرداخت. متجاوز از ۸ سال است که کمپهای تربیوی تحت نظر اسامه بن لادن در افغانستان فعالیت دارند که دو کمپ بنام (جهاد اسلامی) و (الانصار) بغرض تربیه مبارزین برای آزادی کشمیر متعلق به پاکستان است و رهبر آن موسوم به (فضل الرحمن خلیل) اعلان نمود که در اثر حمله امریکا ۲۱ نفر شان بقتل رسیده و تابوتهای شان به پاکستان انتقال یافت. پس از شکست قوای شوروی، امریکا که بارز و پیش رسیده بود دیگر افغانستان و ایران شده رافراموش کرد و سرنوشتش را به پاکستان واگذار شد تا حکومتهای تحت نفوذ و دلخواه اش را در افغانستان نصب کند و زمینه تربیه مبارزین جهاد کشمیر را فراهم سازد. در سال ۱۹۹۳ زمانی که رمزی یوسف یکی از تربیه یافتگان این کمپها که متهم بحادثه بمب گذاری در مرکز تجارتي نیویارک بود چرا تجویزی در مورد بن لادن و کمپهایش بعمل نیامد؟ بطوریکه در بالا اشاره گردید در طول هشت سالیکه گذشت کمپهای تربیوی تحت نظر بن لادن سازمان یافته و مصارف آنها تمویل مینمود، چرا حکومت امریکا مانع آن نگردید؟ در حالیکه بن لادن راهپوسته در حادثه بمب گذاری در پایگاه نظامی امریکا در عربستان و جاهای دیگر متهم نموده دشمن امریکا مینخواند. حکومت امریکا با اعمال نفوذش بر پاکستان میتواند فعالیت بن لادن را متوقف گرداند، چرا بطرق غیر نظامی متوسل نگردید که به آتشباری اقدام نمود؟ حتی یالتسن که دشمن افغانستان است اظهار داشت که امریکا خود بعمل تروریستی مبادرت ورزیده است، و اکثریت کشورهای جهان این عمل را محکوم نموده اند. اگر منظور امریکا گرفتاری بن لادن بوده، میتواند وی را بطریقه های دیگری بدون آتشباری اختطاف کند، طوریکه (نوریگا) رئیس جمهور برحال یک کشور امریکای جنوبی را از قصر ریاست جمهوری وی اختطاف کرد و فعلاً در ایالات متحده در زندان خاص بسر میبرد، و یا به همکاری پاکستانی هائیکه در همچو عملیات مهارت دارند دست بکار میشد. چند سال پیش هنگامیکه طیاره ربایان مسافرین طیاره را در میدان هوایی اسلام آباد گروگان گرفته بودند پاکستانیها ادویه خواب آور را با غذا مخلوط نموده بخورد آنها دادند و طیاره ربایان را در حالت خواب گرفتار کردند. و یا اینکه امریکا توسط حکومت پاکستان طالبان را راضی میساختند به بن لادن تفهیم نمایند بکدام مملکت دیگری برود. امریکا میداند که افغانها نظر به سنت عنعنوی شان کسی را که نزد آنها پناه گزین شود بدشمنش نمی سپارند، اما رفتن بن لادن بجای دیگر در صورتیکه حیثیت او و حرمت رسوم و عنعنه افغانی محفوظ بماند خارج از امکان نبود.

با ذکر مراتب فوق، تجاوز امریکا بحریم افغانستان به بهانه حضور بن لادن در کمپها قابل قبول نیست، مخصوصاً که موصوف در محل پرتاب راکت حضور نداشت و صحیح و سالم باقی ماند. افواه است که چهار ماه قبل مشاورین کلینتن پیش بینی کرده بودند که نظر بشواهد موجود جرم رئیس جمهور در موضوع اجرای عمل جنسی با کارمند موظف قصر سفید مشهود و ثابت است، لهذا برای انحراف افکار عامه باید رئیس جمهور یک جبهه جنگ راباز کند. هنوز یک هفته از اعتراف کلنتن در حضور قاضی بجرمیکه مرتکب شده بود نگذشته بود که بحملات فیرا راکت

با افغانستان و سودان مبادرت ورزید و افکار عامه امریکاییها را بانطرف امریکا معطوف کرد. درینمورد در امریکا فیلمی هم در دست تهیه است که بنمایش گذاشته خواهد شد.

چنین بنظر میرسد که حکومت پاکستان که در برابر وضع تعزیرات اقتصادی قرار گرفته است معامله ایرا با امریکا انجام دهد که باتسلیم دادن بن لادن با امریکا امتیاز معافیت از تعزیرات اقتصادی را حاصل نماید و باینصورت از یکطرف پاکستان را از بحران اقتصادی رهایی بخشد و از جانب دیگر طالبان را به تسلیم دادن پناهنده شان وادار ساخته بر سنت عنعنوی افغانها پشت پا زند و برسوم مهمان نوازی شان لطمه وارد سازد.

حکومت پاکستان درین بازی دو رول متناقضی رابازی میکند: درخفا موافقه مینماید که راکتهای قاره پیمای امریکا حریم پاکستان را عبور کرده افغانستان را هدف قرار دهد (از همین جهت بود که کلنتن از همکاری نواز شریف اظهار امتنان نمود)، اما در ظاهر این تجاوز امریکا را محکوم مینماید. پاکستان در افغانستان نیز رول دو گانه را بازی مینماید: بطالبان هوشدار میدهد که از اسامه بن لادن حراست نمایند تا به تربیه مبارزین برای جهاد کشمیر ادامه دهد و با امریکا به آتشباری در افغانستان با استفاده از حریم فضائی پاکستان موافقه میکند.

حکومت رئیس جمهور کلینتن با انجام عمل مجولانه و نا عاقبت اندیشانه گذشته از آنکه حس انزجار و تنفر افغانها و سودانیها را تحریک نمود، خشم جهان اسلام را برای انتقام جوئی برانگیخت. در عوض، آنچه بدست

آورد امریکائیها رادر خوف ودهشت قرار داد ودر منازل شان محبوس گردانید. به اسامه بن لادن آسیبی نرسید بلکه صدها اسامه دیگر عرض وجودخواهد کرد وکمپهای دیگر تربیوی در هر دشت و دمن و کوه و کمر احداث خواهد شد. اما امریکا درموقف متجاوز شریر و دشمن اسلام قرار گرفت. وما علینا الا البلاغ. ۲۴ اگست ۱۹۹۸ - لیون - فرانسه.

ذیلا ترجمه دري مقاله آقای بروس ریچاردسن را مطالعه میکنید که متن انگلیسی آن در بخش انگلیسی چاپ شده است. یکتن از همکاران این مجله که نخواستند نام شان گرفته شود آنرا ترجمه کرده اند و ما مراتب تشکر و امتنان خود را برایشان تقدیم میکنیم:

حملات امریکا بالای افغانستان و سودان

لحظه تعیین کننده درسیاست خارجی امریکا

رئیس جمهور بل کلینتن درحالیکه «شواهد قانع کننده» را ارائه مینمود، بتاريخ ۲۰ اگست امر نمود که تسهیلات مظنون بساختن اسلحه کیمیاوی در سودان و کامپهای مظنون به تربیه تروریست ها در افغانستان را کت باران گردد. درنظر کلینتن این مواضع به اسامه بن لادن، یک تبعه ناراضی عربستان سعودی که درتبعید بسر میبرد و تروریزم را تمویل میکند، مرتبط بودند. مامورین حکومت کلنتن راهپورهای استخباراتی امریکا رابحث بهانه برای این حملات ارائه نموده که از روی آن اسامه بن لادن دریک تعداد حملات تروریستی درسومالیا، عربستان سعودی و انفجارات اخیر درکینیا وتانزانیا برضد منافع امریکا دست داشته است. کلینتن از اطاق تمرینات جنگی که موقتا دریک مکتب شهراید گارتاون ایالت ماسوچوست تهیه شده بود اعلام نمود: «امروز ما جواب ضربه رادادیم.» موصوف علاوه کرد: «تروریست ها باید دراین شک نداشته باشند که امریکا بمقابل تهدیدات شان از اتباع خود حمایه خواهد نمود.»

باردیگر کلنتن ازدفتر بیضوی خود درقصر سفید اظهار کرد: «بگذارید اعمال ما امروز این پیغام راباواز بلند و صریح بدنیا برساند که هدفها بالای امریکا استهلاک شدنی و فراموش شدنی نیست؛ برتروریست ها مجال پناگاه وستر و اخفا نمیدهیم؛ ما از مردم خود، از منافع خود واز ارزش های خود دفاع خواهیم کرد.» برای اینکه از جمل نظامی یکجانبه امریکا بمقابل دو کشور کوچک و روبانکشاف یک دوسیه ساخته شود، یکتعداد کثیر نطاقان حکومتی منجمله متخصصان «ضد تروریزم»، دانشمندان و خبرنگاران شبکه های همدرد گرد آورده شدند تا سیاست حکومت را بمردم مشکوک امریکا باساس وظیفه نشخوار کنند. بسیاری مردم انگیزه صحیح بودن این بیانات تحریک آمیز را از زبان رئیس جمهور و ماموران مجبور و محصورش مورد سوال قرار میدهند زیرا این مقام بخاطر اتهاماتی که از ناحیه بیوفائی درازدواج، سوگند دروغین، جلوگیری از عدالت، گماشتن مامورین بدروغگوئی بر وی وارد است و اعتراف خودش به «خطا در قضاوت سلیم» جدا ضعیف شده است.

در آخرین دقایق حساس بعد از حمله مذکور، نبض اکثر امریکائیان طوری بود که حمله مذکور راحق مسلم امریکا برای محافظت اتباع و منافع اش بمقابل حمله ناحق بشناسند. ولی نزد بسیاری مردم سوالات و شکهای اساسی وجود دارد. آیا این یک تهدید واقعی و درک شده بود، ویا داستانی بود که از نوشته فلم «سک را بجنبان» اقتباس شده بود تا از سلوک غیراخلاقی رئیس جمهور اذهان عامه را بطرف دیگر معطوف گرداند، ویا یک عمل بس محیلانه تر از آن دو بود؟ درباره این سوالات و سوالات دیگر مربوط به آن سطرهای چند تحقیقی نگاشته میشود.

وقایعی که منجر بحمله شد

بگفته سفیر سودان در موسسه ملل متحد، اسامه بن لادن دلاسال ۱۹۹۶ اثر فشار شدید حکومت امیکا از خاک سودان اخراج شد. درجریان مذاکرات بامریکائیها خبر داده شد که ساغلی بن لادن میخواد درافغانستان زندگی اختیار نماید. بقول سفیر یودان جوال ب امریکا توجه دقیق میخواد: «ما پروای آنرا نداریم که او بکجا می رود ویا شما با او چه معامله مینمائید، ما همینقدر میخوایم که او به سومالیا نرود.» حکومت سودان حکومت امریکا را از تقسیم اوقات و پلانیهای بن لادن کاملاً مطلع نگاهداشت ولی امریکا در باره گرفتاری او اقدامی نکرد چرا؟ در آنوقت جامعه استخباراتی امریکا بن لادن را خوب میشناختند واز سهم مستقیم یا غیر مستقیم او در یکتعداد حملات تروریستی خبرداشتند. بملاحظه آنچه گفته شد، ما صرف فرض کرده میتوانیم که بن لادن درنظر مامورین استخباراتی یک هدف بی اهمیت پنداشته میشد، واین نظریست که اکنون جدی بنظر میرسد بلکه بیانات اخیر حکومت امریکا را نقض میکند.

بسیاری مردم رفتار شدید امریکا را که برضد بن لادن اتخاذ نموده مورد شک قرار داده اند. آیا راه بهتر دیگری هم موجود بود؟ میرایمل کانسی، یعنی کسیکه بقتل مستخدمان سی آی ای در عمارت حکومتی واقع در مکین ایالت ویرجینیا متهم شده بود، در یک محل واقع در جنوب شرق منطقه سرحدی بین بلوچستان و افغانستان پناه برده بود، اما وقتی جایزه دو میلیون دلاری برای معلومات درباره او اختصاص داده شد، این عمل بدستگیری موصوف منجر گردید، پناهگاهش کشف و خودش دستگیر شد. بملاحظه این احتیاط کاری که برای دستگیری وی بخرج داده شد، مصلحت این میبود که برای دستگیری بن لادن هم از همچو عملیات منحیث یک پلان استفاده میشد.

عربستان سعودی در کمک مالی با افغانستان و طالبان سابقه طولانی دارد. از این کمک با آنکه بعضی اوقات بسبب اختلافات بر سر سیاست و تطبیق آن عمدتاً انصراف بعمل آمده، بسیاری مبصرین مشاهده نموده اند که همان عربستان که اسامه بن لادن را محکوم و از تابعیت خود محروم نمود، برای بی تاثیر نمودن موصوف یک راه غیر نظامی را با سانی تدارک کرده توانست. بطور مثال اولیای عربستان میتوانند دادن کمک خود را بحیث شرط اخراج بن لادن از افغانستان قرار میدادند.

وزیر خارجه امریکا مادلین البرایت درین اواخر در ملل متحد بتکرار اظهار نمود که آقای بل ریچاردسن سفیر امریکا در ملل متحد در جریان عادی امورات طالبان تقاضا نموده بود تا بن لادن را اخراج و یا بمقامات امریکائی تسلیم کنند، مگر آنها نپذیرفتند. اما حکومت امریکا حکومت طالبان را برسمیت نمیشناسد، آنهم درحالیکه طالبان بر بیش از ۹۰ فیصد خاک افغانستان مسلط میباشند. معذراً اولیای طالبان با ساس روحیه همکاری در جریان عادی امور بمأمورین حکومت امریکا خاطرنشان کرده اند که اگر ایشان درباره اتهامات خود علیه بن لادن شواهد مستند ارائه نمایند، آنها در حل موضوع با اقدامات مقتضی متوسل خواهند شد. ایشان گفتند که بن لادن «تحت سرپرستی قانونی و حفاظت کنفرانس کشور های اسلامی در کدام کشور سومی و بیطرف محاکمه شده میتواند، اگر مجرم ثابت شد مجازات خواهد شد و اگر بری الذمه گردید، آزاد خواهد بود تا با افغانستان عودت نماید.» اما امریکا برخلاف روحیه این مذاکرات ازارائه شواهد مستند سرزورانه شانه خای کرد و با صرار خود طوریکجانبه همچنان دوام داد که بمن لادن باید بمقامات امریکا سپرده شود.

قرارداد مبادله مجرمین تنهادر صورتی بین دو کشور منعقد گردیده میتواند که یکدیگر را برسمیت شناخته باشند و بین خود روابط دیپلماتیک داشته باشند. علی الرغم این حقیقت که تعداد زیاد مأمورین امریکائی از عنعنه و کلتور چندین قرنه افغانها (پشتونولی) یا بی اطلاع و یا بی تفاوت اند، وزیر خارجه مادام البرایت در تبصره هیا خود باید درباره طالبان محتاط میبود. اینکه مشارالیها اولیای یک کشور دیگر را «منفور» خواند، یک تبصره غیر سیاستمدارانه و ناموزون برای ایجاد مذاکرات مثبت میباشد.

بملاحظه آنچه گفته شد، چنین معلوم میشود که اولیای امریکا راهی را انتخاب کرده اند که بیباک و عجولانه تشخیص شده میتواند؛ بیباک بمفهومی که برای دستگیری بن لادن راه های غیر نظامی اختیار نشد، راهی که در دستگیری ایمل کانسی موفق ثابت گردید؛ و عجولانه بمفهومی که یک موضوع مربوط بدیپلوماسی عادی، تابع موقف جنگجویی و غرور وزیر خارجه امریکا قرار داده شد.

سوالات لاجواب

چرا مردم امریکا از این حقیقت مطلع ساخته نشدند که اسامه بن لادن عضو استخبارات سعودی بود و موصوف با سی آی ای در جلب و جذب عربها در جنگ علیه روسها در افغانستان همکاری میکرد؟ چرا ارزش امپراطوری مالی اسامه بن لادن از طرف حکومت امریکا از حد زیاد نشان داده شد، درحالیکه بمصوم معلوم بود که او از طرف والدین ملیاردر خود از میراث محروم شده و بسیاری از ثروت را پور داده شده خود را از طریق تشبثات نادرست و پرخطر در سودان از دست داده است؟ در صورتیکه تروریزم بصورت قطعی اما ج عمل یکجانبه نظامی باشد چرا سوریه و ایران از ضربه جزائی راکت های کروزر امریکا مصئون ماندند؟ بهمگان معلوم است که ایران و سوریه صادر کننده قابل تصدیق تروریزم دولتی اند. چرا تسهیلات نظامی واقع پکتیا که در جریان جهاد توسط حکومت امریکا اعمار گردیده بود و اکنون طالبان از آن برای تربیه عساکر درمنازه جاریه و امور امنیتی استفاده مینمایند، بطور عادی بمردم امریکا منحیث ثبوت موجودیت کمپهای تربیه تروریستی نمایش داده شد؟ تصاویر این تسهیلات که توسط اعمار مصنوعی تهیه شده و همچنان ویدیوها و فوتوهای کلاسیک جنگ افغان - شوروی از طرف شبکه های نشراتی، تلویزیون، جراید و وسایل حکومت امریکا آنطور به غلط نشان داده شد که گویا آنها «کامپهای تربیتی - ترورستی» میباشند. ایشان مدعی اند که این تصویرها «شواهد ثقه» ارائه میدارد که گویا یک شبکه تربیتی تحت اداره و بمصرف اسامه بن لادن در خاک افغانستان وجود دارد.

حکومت امریکا چرا اصرار دارد که «شواهد ثقه» در دست دارد دال بر اینکه تسهیلات (الشفاء) در سودان یک

جزء کلیدی گاز (VX) را در شرف ساختن بود، و این تسهیلات مال حکومت سودان بود؟ دانیل پرل در شماره تاریخی ۲۴ ماه اگست روزنامه وال ستریت ژورنال مینویسد که «مالک واقعی کارخانه سودان روابط افراطیگری که مشاهده شده باشد، ندارد». موصوف اضافه میکند: «صلاح الدین ادریس، مالک کارخانه، دوست شخصی فامیل شاهي و شریک حد اقل یک بیزنس با محمد عمودی، ملیاردر سعودی میباشد که موصوف تازه درایتوپیا کنفرانس سرمایه گذاری را با اشتراک (Peld, Akim, Camp, stream, House) همراه انداخته بود و این کمپنی با قصر سفید رابطه دارد.» یک انجنیر برتانوی که در کارخانه (الشفاء) کار میکرد بروزنامه وال ستریت ژورنال اظهار نموده که «کارخانه متذکره اسلحه های کیمیاوی و بیولوژیکی تولید کرده نمیتوانست، و اینکار نا ممکن است.»

یک همکار سابقه ساغلی ادریس، مالک فعلی کارخانه دواسازی (الشفاء) اظهار نموده که «این یک شبکه طرفدار امریکابود، در آن شکي وجود ندارد؛ انتخاب اهداف حکومت کلینتن با احتمال غالب حد اقل بین متحدین عربی امریکا تشویش هائی خلق خواهد نمود.»

حکومت امریکا چرا اطلاعات درباره تعداد قابل ملاحظه جنگجویان عبدالرب رسول سیاف را که برضد جهان غرب غالمفال ها مینمایند، افشاء نمی نماید؟ حکومت امریکا چرا برضد احمد شاه مسعود که بین ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ ذریعه طیاره اریانا اسلحه رایجنگ سالار سومالیه طور قاچاق میرساند، اقدامی نکرده است؟ حکومت امریکا چرا تراژیدی الجزایر نتیجه سازش شبکه ترورستی بن لادن قلمداد مینماید، در حالیکه در این اواخر افشا شده که قتل مردمان ملکی از طرف حکومت الجزایر صورت گرفته تا حرکت اجتماعی آنکشور را بی اعتبار بسازد و تسلیم شدن مردم را بحکومت غیر قانونی یقینی نماید؟ حکومت امریکا چرا صدور تروریزم دولتی ایران را نادیده میگیرد؟ یک راهپور وزارت خارجه امریکا نشان میدهد که تهران بعد از ۱۹۷۹ حد اقل در قتل یک هزار «دشمن دولت» دست داشته و قرار معلوم پاسداران انقلابی ایران انواع زیاد تخریبکاران بشمول مخالفین از مصر، الجزایر، تونس، اریتریا، یوگندا و دیگر کشورها را ترهیه مینمایند؟ حکومت امریکا چرا در مورد بی اعتنائی اسرائیل به قطعنامه نمبر ۶۹ شورای امنیت خاموشی اختیار کرده، در حالیکه در باره عین نوع تجاوزات عراق را به بمباردمان تهدید میکند؟ حکومت امریکا چرا تا هنوز هم به پوشاندن حمله پیش از پیش تجویز شده اسرائیل دوام میدهد که اسرائیل در جریان جنگ شش روزه اسرائیل - عرب بتاريخ ۸ جون ۱۹۶۷ بالای کشتی امریکا نمود و در آن ۳۴ حمله کشتی امریکا کشته و ۱۷۱ نفر زخمی شدند؟

درباره موجه نشان دادن یک حمله بر ناحق و بی مفهوم بر حاکمیت ملی دو ملت مستقل، ترکیبی از شواهد بمردم امریکا و جهان جمع آوری و ارائه شده است. این حمله که از طرف یک کشور عضو ملل متحد بتاريخ ۲۰ ماه اگست صورت گرفته بدون مراجعه بمذاکره و تأیید ملل متحد بود. شواهد مبتنی بر قرائن که بر بعضی آن درینجا غور و دقت بعمل آمد، در تحقیق انتقادی اعتبار خود راز دست میدهد.

حکومت امریکا بحیث جزئی از ارائه استنادی خود، بیک تعداد مبصرین و ژورنالیست های معلوم الحال و قابل تصدیق که ضد مسلمان و ضد طالبان میباشد اتکاء نموده تا دوسیه خود را تکمیل کرده باشد. از جمله آقای استیفن ایمرسن است که موصوف حمله بر افغانستان راستود. بسیاری مردم بیاد خواهند داشت که بعد از واقعه انفجار مهیب در شهر اوکلاهوما بتاريخ ۱۹ اپریل ۱۹۹۵، ایمرسن گفت: «این حمله باین مقصد صورت گرفته تا تلفات از حد ممکن بیشتر را سبب شود. ریشه و نشانه آن در شرق میانه میباشد.» علاوه بر آن آقای ایمرسن از حکومت امریکا تقاضا نمود تا تمام موسسات مسلمان ها را در امریکا یا تنظیم نماید و یا بسته کند.» این آقای ایمرسن اجیر معلوم الحال چندین گروه یهودی است در امریکا برای معامله گریهای سیاسی و نشرات و تبلیغات به نفع آنها. عجب است که مامورین حکومت امریکا قصد درباره سوابق موصوف باهل مطبوعات و نشرات معلومات ندادند و با حیل و تزویر همینقدر گفتند که موصوف صرف نویسنده ای است که در امور شرق میانه تخصص دارد.

همانطور که پیش بینی میشد، سخن پرانان جمعیت ربانی هریک ولی مسعود، روان فرهادی، مسعود خلیلی و داود میر بکیمک همکاران سابقه دار شان ریچارد میکنزی و پیتر آرنست در شبکه تلویزیونی (سی ان ان) گرد آورده شدند تا حقایق رادرباه افغانستان بصورت عمومی و در مورد طالبان بطور خاص بهوشانند. ولی مسعود، برادر احمد شاه مسعود، با استفاده از موقع در مصاحبه با بی بی سی اظهار نمود که «امریکا یک کار خوبی انجام داد، مگر آنها باید قندهار را هم بمباردمان میکردند، چونکه در آنجا کمپهای زیاد تروریستی موجود اند.» روان فرهادی، سخن پران عمده ربانی و مسعود و نماینده شان در موسسه ملل متحد هم حمله متذکره راستود و طالبان را مردمان عقب مانده و پایان از درجه انسان خواند و این حمله را «حق امریکا» دانستگ همچنان گفته شد که همین فرهادی بمامورین امریکائی راهپور های استخباراتی غلط و گمراه کننده دادع بود و همین رادورها باغث حمله بر کشور وی گردید. مسعود خلیلی در مصاحبه با بی بی سی گفت که «امریکا برای از بین بردن تروریزم اقدام بزرگی نکرده، مرکز تروریزم در قندهار میباشد.» اما نه (بی بی سی) و نه (سی ان ان) بخود زحمت داد تا بینندگان را از تمایلات سیاسی این متملقان مریض بر حذر نماید و بسیار مردم آن پیمانیه روان فرهادی را بیاد

خواهند آورد که بعد از تجاوز شوروي بر افغانستان گفته بود: «اتحاد شوروي يك حمل مثبت را برای مردم افغانستان انجام داده است.» و آخرین تخصص خبررسانی (سي ان ان) که حمله آمریکا را ستود داود میر یاهو گو شارژدافیر سابق جمعیت رباني در پاریس بود. داود میر درین اواخر به دزدی هشتاد کیلوگرام زمرد از طرف شریکان و همکاران خود متهم شده است.

دسته دیگر «متخصصان» ضد تروریسم که روی صحنه آورده شدند بموسسات صناعتي و آکادمیک تعلق دارند. این متخصصان بین خود یکدیگر وجه مشترک دارند و آن اینست که هیچ یکشان قدمی بداخل خاک افغانستان نگذاشته است. بیانیۀ یک پروفیسر از یک پوهنتون حربي در رشته بحري نمونه کامل عیار غفلت و غباوت این «متخصصان» نام نهاد است که گفته: «امریکا باید احمد شاه مسعود را کمک کند که با ۲۵۰۰۰ جنگجوی ورزیده خود حاضر است افغانستان را از چنگ طالبان افراطي آزاد نماید.» این بیانیۀ ناشی از یک مغز بیمار بوده حاجت به تحلیل ندارد.

تناقضی قابل تأسف درینجاست که بسیاری از امریکائیهای زحمتکش وقت کمی در دست دارند تا راپورهای تیراکه شبکه های تلویزیونی (ABC - CBS - و NBC) تقدیم شان مینماید، تحلیل نمایند و یا مورد سوال قرار دهند. اکثر اخباریکه امروز بوسیله نطقان هالیود رقم پخش میشود شباهت بیشتر بصحنۀ تیاتر دارد و بطور عمومی در موازات و در تائید موقف حکومت میباشد. در نتیجه بسیاری از امریکائیها قربانی دستگاه تبلیغات دروغبرانی قرار گرفته اند که بتاريخ ۲۰ اگست بمنظور موجه نشان دادن تجاوز واضح امریکا کوشیدند مردمان افغانستان و سودان را تحقیر و اهانت کنند. در جریان تمام این قیل و قال غم انگیز یک ژونالیست هم صدای وجدان و زور گرده خود را نشان نداده که بگوید افغانستان در طول تاریخ خود حتی در دورۀ اشغال شوروي حیوان صفت صدور تروریسم را تشویق نکرده است.

قبل برین یکبار در یک دورۀ سیاه تاریخ امریکا بسیاری مردم (قطعمائۀ خلیج تانکن) رابخاطر دارند که یک سند کاملاً دروغبانی توسط حکومت امریکا بود و بجنگ ویتنام منجر گردید که باعث قتل ملیونها انسان ملکی و نظامی گردید. کافی است گفته شود که «آنهائیکه تاریخ را فراموش مینمایند، بتکرار آن محکوم میگردند.» و این طرز معامله از حمله اخیر یکجانبه و جزائی امریکا بالای افغانستان و سودان مشهود است.

علت و معلول

درین باره تئوریهای زیادی موجود است که چه عوامل حمله بر افغانستان و سودان را تحریک نمود. بنظر من، ما باید نظر «ضربه بر زیربنای تروریسم» حکومت کلنتن را با احتیاط بپذیریم. اما اگر تروریسم هدف اصلی و عمده بوده باشد و طوریکه حکومت امریکادادهای آنرا مینماید آنها تصور نمودند که اسامه بن لادن در حمله بالای (برجهای دوحبار - پایگاه نظامی امریکا در عربستان سعودی) دست داشت؛ چرا بعد از انتظار ۱۸ ماه انتقام آنرا گرفت؟ موسسات مختلف حکومت امریکا از مدتیست رول سوریه و ایران را در تمویل و پلان سازی حمله ها بر منافع مختلف امریکا خبردارند، معذرا هیچ اقدامی در زمینه نکرده اند، چرا؟ بسیاری مردم فرضیۀ فلم «سگ را بجنابان» را قبول دارند؛ و در حالیکه تشابهات شگفت انگیز بین امر و کنترول را کتهای «دوشیزه مانیکا» و را کتهای «توماهاک» در مسوده های هالیود و واشنگتن وجود دارند، اکثر مردم تصور میکنند که در عقب حملات را کتهای کروزر کدام نیت موزی تری وجود دارد.

یک تئوری که هم شکاکان و هم تحلیل گران بتکرار بان رجوع مینمایند، تئوری «مشت بمقابل مشت» بین امریکا، روسیه و ایران میباشد. نقطۀ مرکزی این تئوری مغلوب ساختن و ناکام گردانیدن حکومت طالبان است. برای حکومت روسیه و ایران که ده ها میلیارد دالر را در راه شکست دادن طالبان سرمایه گذاری کرده اند، سابق اصلی تجارت است، با آنکه ظاهراً آنها درباره خطر بنیادگرایی اسلامی به تبلیغات دامنه داری پرداخته اند. پیروزی طالبان با احتمال غالب منجر با عمار پایپ لاین ها در خاک افغانستان میگردد و این یک ضیاع بزرگ اقتصادی هم بروسیه و هم بایران خواهد بود. برای امریکائیها اصلاح روابط با ایران و تسلیم شدن روسیه به پلان توسعه ناتو در اروپای شرقی، معادل ده ها میلیارد دالر در تخصیص های دفاعی میگردد و فابریکات مصروف در امور دفاعی از آن فایده میبرند، و اینست طرف دیگر این معامله. حملات را کتی امریکا کمپنی یونیکال را بزودی واداشت که پلان امتار پایپ لاین از خاک افغانستان را لغو اعلام نماید. موضوع فرعی دیگر اینست که این حمله دستها و صداهاى آنهائیرا در ملل متحد و دیگر جاها تقویه نموده که میخواهند طالبان را از عضویت در ملل متحد محروم نگه دارند و این یک موضوع بسیار جدی برای طالبان و مردم افغانستان میباشد.

اثرات فرعی

خطرات جانبی مضر در عمل نظامی یکطرفه از حد زیاد اند. بسیاری مردم در خوف اند که ایران و روسیه (که هردو بالترتیب در سرحدات غربی و شمالی افغانستان لشکرهای زیادی متمرکز ساخته اند) از سرمشق امریکا بحیث ویژه و لایسنس برای عملیات نظامی خود بنام مجادله با تروریسم استفاده خواهند کرد. روسیه در این

اواخر بمقداد ۱۲ پروند هلیکوپتر جنگی رقم «موگوم» جدید رابا احمد شاه مسعود تهیه کرده و هردو تهدید مینمایند که در مقابل قوه های در حال پیشرفت طالبان اقدامی خواهند کرد. ختم.

بن لادن دلیل نگران روابط عربستان سعودی ورابطه آن با موقف کلینتون در بحران قصر سفید

رسانه های خبری بتاريخ ۲۱ سپتامبر خبر دادند که عربستان سعودی شارژدافر خود را از کابل فراخوانده و به سفیر طالبان درجده امر نموده تا از خاک عربستان خارج گردد. حکومت عربستان سعودی از اقامه دلیل و سبب برای این اقدام خود سکوت اختیار نموده اما این اقدام به تحقیق برگشت شهزاده فیصل رئیس استخبارات سعودی از کابل دفعتاً اتخاذ گردید. ناظران اوضاع خبر دادند که شهزاده فیصل در کابل اصرار زیاد نمود و صدها ملیون دالر کمک سعودی و امریکا را وعده داد تا حکومت طالبان بن لادن رابا و تسلیم کنند. حکومت طالبان بجواب گفتند که حکومت سعودی از بن لادن سلب تابعیت نموده لهذا تسلیمی او بحکومت سعودی وجه قانونی ندارد و تسلیمی او بامریکا نیز بخاطری جایز نیست که اسناد قناعت بخش برای مجرمیت او ارائه نکرده اند. ناظرین امور اینرا هم گفتند که سفیر اخیر شهزاده فیصل بکابل در اثر تقاضای خصوصی قصر سفید از عربستان صورت گرفت تا بن لادن را بدسترس امریکا قرار دهد که در آنصورت در ذهنیت عامه امریکا راجع بکار دانی و ضرورت باقی ماندن آقای کلینتون در چوکی ریاست جمهوری، تغییر مثبت رونما خواهد گردید.

ناظرین اینرا هم میگویند که طرفداران بن لادن در عربستان سعودی زیاد بوده و درین اواخر نا آرامیهای در عربستان سعودی بارتباط سلطه دایمی و دیکتاتورانه آل سعود بمشاهده رسیده که سلطنت سعودی از آن بهراس افتیده میخوانند گلیم بن لادن را بهر ترتیبی باشد جمع کنند. ازینجاست که امریکا و سعودی در مورد بن لادن موقف مشابه دارند، یعنی هردو اورا تحمل کرده نمیتوانند، تادیده شود که تحریک بن لادن برنده میشود یا رژیم خاندانی آل سعود.

عکس العمل ها دربارۀ «فروش مسیحیت» در افغانستان

بعد از نشر خبر فوق در شماره ۷۲ آئینه افغانستان عکس العملهای هموطنان رسیده که قرار ذیل نشر میشود:
آقای حسام درانی از اریزونا نوشته است:

«در مجله اخیر تان تحریر داشتید که بسیاری از مردم کابل رجوع بدین عیسوی نموده اند، نمیدانم که چطور؟ با اینهمه قدرت طالبان و سختی بر زنان و ریش ماندن مرد ها چطور مردم مخفیانه بدین عیسوی از خاطر یک لقمه نان مجالس میکنند؟ آیا طالبان ازین موضوع خبر ندارند و یا چشم خود را بسته اند؟ و همچنان چطور ما ایمن موضوع را یکسال پیش تحریر نداشتید؟ من حیث خواننده مجله تان تقاضا میشود لطفاً موضوع را در مجله آینده روشن سازید.

جواب آقای درانی بطور مختصر:

گرسنگی و بیکاری خصوصاً برای مردانیکه اطفال و فامیل مریض و زخمی دارند این مجبوریست را بار آورده است، تصور کنید که زن و اولاد و مادر و پدر شما روزها گرسنه باشند و از شما نفقه بخواهند، شما چه میکنید؟

طالبان ابتدا نمی فهمیدند و برای اینکه مردم آسوده باشند کمکها را تشویق میکردند، اما بعد ها که بوی بر شدند، در صد چهاره برآمدند که همانا محدود ساختن تماس آزاد موسسات خارجی بامردم است، اما این اقدام کافی و شافی نیست، حکومت باید برای مردم زمینه کار و استخدام را فراهم بسازد و اجازه بدهد که کثله بزرگ زنان افغان بحیث یک قدرت مولد اقتصادی در آید.

مقامات مربوطه طالبان ازین موضوع خبر شده بودند و من هم بمحافل خصوصی گفته بودم، اما نشر و تبصره بالای آنرا تا

دست بسیار محترم و عزیزم بحفظ خداوند کریم باشید.

شماره ۷۰ و ۷۱ مجله آئینه را با تشکر و تشنان قلبی ام
گرفتم، خواندم. محتوای آن تماماً ارزنده و آموزنده و پیر کف یافتم
تنها رویداد رسف زنگر شیطنت مشیونیرای عیسوی
نا قابل تحمل می بینم که سر تاپای وجودم را تکان میدهد.

از بارگاه زنگر که خود حافظ حقیقی است و دین مبین
اسلام را از رخا تا غیبه نموده است با کمال عذر و زاری احترام
می نهم که به طفیل حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم این
لکه را از دین دینت افتان زان که حامی دین مقدس اسلام
و ناشر آن بود دست با ب رحمت خود فرو شوید و تمامی
دین بدینا فروشان و غائب ملی افغانستان عزیز ما
را بجزای اعمال شان بطوری برساند که تا ابد
موجب عبرت جهانیان باشد.

علم سپهر ۱۹۹۱

جنگ تفکیک و تشخیص بین سهاپی و دپلومات یک کار ناممکن میباشد.

آئینه افغانستان در حالیکه از قتل هفت نفر ایرانی در مزار شریف متاثر است و با قارب متوفیان تسلیت عرض میدارد، بهانه جوئی و لشکر کشی ایران در سرحدات افغانستان را بخاطر قتل هفت نفر که بقول جناب لوی ملا صاحب در جنگ کشته شده اند، یک عمل انتقام جویانه و غیر اسلامی دانسته آنرا تقبیح مینماید. حکومت ایران موجبات قتل حد اقل سه هزار افغان مهاجر را در جنگ بین ایران و عراق فراهم نمود، و هزارها افغان دیگر رابجنگهای برادر کشی در امتداد سرحدات افغانستان گماشته است. از جانب دیگر کشتارهای دسته جمعی توسط رژیم فعلی در کشور ایران در راهپورهای موسسه عفو بین المللی نشر شده، نشان میدهد که حکومت ایران بقتل یک انسان برابر یک مرغ هم اهمیت قایل نبوده و نیست. پس اینهمه مانورهای لشکر ۲۰۰ هزار نفری و تظاهر قدرت در امتداد سرحدات افغانستان علت دیگری داشته، قتل هفت نفر ایرانی محض یک بهانه میباشد.

ما از پیشنهاد لوی ملا محمد عمر مجاهد که موضوع را میانجیگری موسسه ملل متحد و فیصله کشور های اسلامی محول نموده پشتیبانی میکنیم و بدولت ایران پیشنهاد میکنیم این مناقشه را از طریق مذاکره و میانجیگری کشورهای اسلامی طور شرافتمندانه حل کنند. علی ایحال اینقدر هوشدار میدهم که در اثر تهاجم انگلیس بر افغانستان امپراطوری برطانیه در هم شکست و در نتیجه تهاجم لشکر روس بر افغانستان امپراطوری شوروی کمونیستی از هم پاشید. نشود که در اثر تجاوز لشکر ایران بر افغانستان گلیم رژیم آخوندی در ایران چیده شود؟! و من الله التوفیق.

پروفسور دکتور سید خلیل الله هاشمیان

مدیر مسئول آئینه افغانستان

مباحثه عالیقدر لوی ملا محمد عمر مجاهد با بی بی سی

بارتباط دپلوماتهای ایرانی خبر ذیل از جریده شریعت شماره ۱۶۰ مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۹۸ اقتباس میشود:
«محترم عالیقدر امیر المومنین شنبه گذشته در مورد باصطلاح دپلوماتان ایرانی که از زمان فتح شهر مزار شریف توسط مجاهدین اردوی اسلامی بادهای ایرانیها دپلوماتان مذکور نزد امارت اسلامی افغانستان اسیر میباشند، مصاحبه را انجام داده است که مادر اینجانب نکات عمده این مصاحبه را خدمت شما عزیزان تقدیم میداریم:»

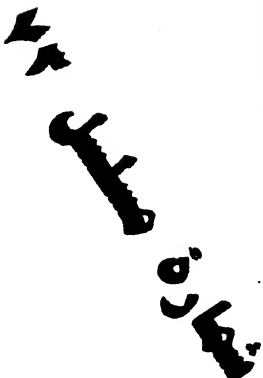
محترم عالیقدر امیر المومنین گفتند: در صورتیکه دپلوماتهای ایرانی و یک خبرنگار این کشور نزد مخالفین امارت اسلامی نباشند آنها با احتمال زیاد بقتل رسیده اند اما رهبری امارت اسلامی افغانستان از قتل آنها اطلاعی نداشته و در زمینه نقشه و طرحی نیز نداشته اند؛ ما این مسئله را با ملل متحد ارجاع میکنیم تا ملل متحد در این مورد میانجیگری کند. گرچه سازمان ملل متحد با ما رابطه مستقیم ندارد، اما این سازمان میتواند در این مورد قضاوت کند، قضاوتیکه برای تمام مردم جهان قابل قبول باشد. مادر این مورد استدلال خود را داریم، اینکه سازمان ملل متحد آنرا می پذیرد یانه مربوط به آنها است. حدس ما در این زمینه اینست که در مزار شریف جنگ بسیار شدید جریان داشت، من و سایر رهبران نظامی ما متوجه حضور دپلوماتهای ایرانی در شهر مزار شریف نبودیم و دقیقاً نمیدانستیم که درین مورد چه اقدام کنیم. ما درین زمینه کدام طرح خاصی نداشتیم، ما آنها را نه در آنجا بازداشت کردیم و نه بقندهار آورده ایم، و نه از آنها اطلاعی داریم، کاملاً روشن است که آنها نزد ما نیستند. حدس ما اینست که نزد مخالفین امارت اسلامی افغانستان باشند، در غیر آن ممکن است کشته شده باشند. اما ایرانیها این مسئله را اساس و بهانه ئی برای تبلیغات علیه ما قرار داده و میکوشند مداخلات وسیع شانرا در افغانستان بهوشانند. ما سلاح های زیاد ایرانی را به روزنامه نگاران نشان دادیم که ذریعه این سلاح ها هزاران تن از هموطنان ما کشته شده اند.»

ذیلا اعلامیه وزارت خارجه افغانستان و بیانات استاد حبیب الله رفیع را از جریده شریعت شماره ۱۶۰ اقتباس میکنیم:

اعلامیه وزارت امور خارجه امارت اسلامی افغانستان در رابطه به تمرینات نظامی ایران در نزدیکی سرحد با افغانستان

دیگر به خصوص همسایه گان نخواهد ساخت
آزادی امارت اسلامی و عملیات خویش هیچگاه
از حریم مرزهای افغانستان پا فراتر نهاده و
تهدیدی را متوجه کدام کشور همسایه نساخته است
در حالیکه بعضی از کشورهای همسایه از داخل
حاکم خویش زمینه فعالیت نظامی به مخالفین را
علیه امارت اسلامی مساعد ساخته و طیارات
کشورهای مداخله گر هر روز با نقض حریم هوایی

از چند سال به اینطرف دست های مداخله گر خارجی به آتش
جنگ در افغانستان دامن می زنند که هدف از آن از میان بردن وحدت
ملی، تمامیت ارضی و در نهایت تجزیه این کشور است اما با نصرت
الهی و همکاری بیدریغ ملت مجاهد افغان امارت اسلامی افغانستان
موفق گردید تا با فتح ولایات شمال کشور این دسائس و شرارت های
بیگانگان را خنثی سازد.
ما بارها اعلام نموده ایم که تحولات در شمال کشور ما یک
تحول داخلی بوده و هیچ تهدیدی را متوجه کشور های



زمانی لازم ندانستم که موضوع از طرف خود منابع غربی نشر شود زیرا من هویت کسانی را که دیده بودم نشر کرده نمیتوانستم و در غیر آن ثبوتی برای ادعای خود نداشتم؛ از جانب دیگر اگر من هویت آن چند نفر رابطان را میدادم نه تنها خودشان بلکه صدها فامیل دیگر تحت تعقیب و توبیخ قرار میگرفتند که من اینکار را لازم ندانستم.

آقای سید کریم محمود از اریزونایتحت عنوان «بخش مسیحیت در افغانستان و اسباب آن» چنین مینویسد: این خبر تکان دهنده اولین بار در شماره ۷۱ جولای ۹۸ مجلهٔ وزین آئینه افغانستان که همیشه شجاعانه اصرار و اعمال خاینانه دشمنان اسلام و افغانستان را افشاء مینماید نشرلا گردید. مسئول اینهمه اعمال خاینانه و ضد اسلامی و ضد انسانی کیست؟ بیائید اول از خود شروع کنیم: مسئولیت اینهمه اعمال خاینانه و ضد اسلامی اولتر از همه بدوش ربانی فتنه، گلبدین شیطان و مسعود مینوت ابلیس و دوستم ملحد بوده و میباشد. از همه اولتر اینها بودند که دین شان را در گرو دشمنان اسلام گذاشته جنگهای داخلی را دامن زدند، آنهم بخاطر چوکی و مقام دنیوی که میسر شان نشد، نه بخاطر چوکی و مقام اخروی که برای شان اگر میسر میشد مقام آن بلند و بالا میبود، لهذا هم دین را باختند هم دنیا را. اینها بودند که جنگهای داخلی را دامن زده، شهرهای آباد را بارباخاک یکسان نموده، هزاران نفر زن، مرد و اطفال معصوم و بیگناه را رادزیر خاک آن مدفون نمودند. مکاتب از بین رفت، خانمها از ادارات دولتی در اولین ماه حکومت ربانی خارج و خانه نشین شدند، تجاوز برناموس زن در دورهٔ ربانی شروع شد، هرقوماندان شورای نظار چهار تا شش زن گرفت، بشمول زنهای نکاحی مردان دیگر که بزور از نزد شوهران شان گرفتند. هزاران مردم بیدفاع و فقیر که از بیمار درمان و راکت پرانی شیطانیار نجات یافتند از وطن فرار کردند، تا که نوبت بطالبان رسید، اکنون ببینیم طالبان چه کردند؟ طالبان با اسلام آمدند بیخبر از آنکه عده ای از دشمنان اسلام در لباس اسلام در بین شان جا گرفته و باعث انحراف شان از اسلام گردیده آنها را بر اهرهائی میکشانند که در اثر آن مردم از دین مبین اسلام فرار و یا زمینه را برای پخش مسیحیت در افغانستان میسازند. آیا دین اسلام دین زور است که زن شیر و بیچاره که برای پیدا کردن یک لقمه نان از خانه خارج شود ملا قلم توسط چند نفر جاهل او را قمچین بزند؟ آیا دین اسلام مخالف مکاتب نسوان و تعلیم و تربیهٔ زن میباشد که طالبان مکاتب را مسدود و متعلقات را بخانه شانند؟ آیا در کجای قران و در کدام حدیث است که مردم را بخاطر کوتاه بودن ریش شلاق بزنند؟

پخش مسیحیت در کابل آنهم توسط نماینده های کلیسا قابل باور نیست، اگر این خبر حقیقت داشته باشد شرم بر کلیسائیها یکبار بادادن یک لقمه نان، نامردانه و خلاف دین خود شان بردین دیگران تاخت و تاز نموده تجارت دین مینمایند. من از مسیحیان سوال میکنم که آیا مسلمانان گاهی اینطور یک کار کرده اند که از یکطرف محاصره اقتصادی و جنگهای داخلی و برادر کشی را در یک کشور دامن زده از سوی دیگر با پیشکش کردن یک لقمه نان بمردم گرسنه بگویند اینست اخلاق و حسن نیت مسیحیت و بشر دوستی که شما رانان میدهم و از دین تان بیگانه میسازیم! الحمدلله از صدر اسلام تا امروز اینطور یک عمل ناجوانمردانه برخلاف هیچ دین و هیچ کشور صورت نگرفته، اسلام میگوید دین برضاء است و اگر رشوت و زور در بین آمد دین نیست و اسلام نیست ... در دورهٔ سلطنت مرحوم اعلحضرت امان الله خان یکتعداد جاسوسان کلیسا در لباس اسلام وارد افغانستان شده حتی یکی از آنها در مسجد پل حشتی چند سال پیش نماز شده ملائی میکرد و ازین طریق مسلمانان را منحرف ساخته جاسوسی مینمود اما افشا شده و ناکام ماند. در زمان اعلحضرت محمد ظاهر شاه یکنفر کلیسایی بنام داکتر ویلسن در کابل آمده بعدا بحیث مدیر مکتب حبیبیه مقرر شد، وی بسیار کوشید جوانان را از دین شان منحرف سازد که نتوانست. ویلسن یک کورس برای گنگه ها باز کرد و در آنهم ناکام شد، وی در همین زمان پیش نماز مسیحیان در کلیسای کوچک داخل سفارت ایتالیه بود. در زمان صدارت مرحوم شهید موسی شفیق کلیسائی بکمک امریکا در مقابل سفارت شوروی تعمیر و تاسیس شد که شهید موسی شفیق آنرا مسدود ساخت. من یقین دارم افغانهائی که در پاکستان از مجبوریست بخدمت مسیحیان قرار گرفته اند بزودی پشیمان شده توبه و استغفار کنند، مسلمان حقیقی هیچوقت مسیحی شده نمیتواند. باعرض حرمت

محترم پوهاند دکتور محمد نادر عمر از فرانسه در مقاله ای تحت عنوان «واله مینویسد: زود صلح کنید ورنه کافر میشویم» مطالب جالبی نوشته اند:

«جناب واله نویسندهٔ چیره دست از اهل مطبوعات افغانستان در شماره ۴۵ اخبار (وفا) مضمونی بزریر عنوان فوق به نشر رسانید؛ موصوف نگاشته است: «یکمده زیاد خواهران و برادران ما که از ظلم قوماندانها بکابل ویران پناه بردند، در اثر سخت گیریهای بیجای طالبان که زنان بیوه را در خانه نشانند و ریش سفید ها را طالب بچه ها ریش شان را اندازه گیری میکنند و اگر بقدر کفاف دراز نبود و یا اطراف آن دستگاری شده بود، توهین میکنند و دره میزنند، جوقه جوقه به پشاور رومی آورند و در کمپها گرسنه و بدون دوشک و کمپل بسر میبرند، و از هیچ طرفی کمک نمیشوند. مبلغین مسیحی میکوشند این غریق ها را مسیحی بسازند...»

روزنامه (فرانتیر پست) در شماره ۹ سپتمبر سال ۹۸ خود مینویسد:

مبلغان مسیحی بلباس موسسات خیریه غیر حکومتی (NGO) توانسته اند در ظرف هفت سال گذشته در پشاور و داخل افغانستان صدهزار نفر را عیسوی بسازند. کتابهای انجیل بزبان دری و پشتو ترجمه و رایگان توزیع میشود. سهولت در حصول ویزه وسیله دیگر تشویق است که به مرتد شدن افغانهای مسلمان منتج میگردد. با انگی ازین مصیبت، طالبان و جنگ سالارانیکه از یکدیگر در مسلمانان پیشی میگیرند، روامیدارند که هزاران هموطن شان در اثر ظلم و بیداد آنها دین آبائی شان را ترک نموده مرتد شوند؟ هرچه زودتر صلح کنند تا یک ملیون و سه صد هزار پناه گزین افغان بوطن مالوف خود برگردند.

از گزارش بالا در حدود یکسال میگذرد و در طول سال اخیر تبلیغات مذهبی سازمانهای خیریه (؟) در داخل افغانستان بخصوص کابل وسعت یافته طوریکه دانشمند داکتر هاشمیان چشم دید خود را از کابل در شماره ۷۱ آئینه افغانستان نگاشته اند: مردم افغانستان که بفقر و تنگدستی دچار هستند سازمانهای خیریه (NGO) با تعین سهمیه گندم و مبلغ نا چیزی آنها را مجبور بقبول مسیحیت میکنند.

توجه مبلغین مسیحی بیشتر باطفال است که آنها را مسیحی بسازند. اکثر فامیلای مسیحی بانگلستان، فرانسه، المان و غیره برای تعلیمات مزید فرستاده شده اند. پیش از جنگ یکنفر افغان هم مسیحی نشده بود. دلچسپ است که این (NGO) ها را شورای جهانی کلیسا ها نمویل میکنند.

بطوریکه ملاحظه میشود در عصر حاضر دانشمندان و محققین غربی مطالعات وسیعی در مورد ادیان سماوی انجام داده و دریافته اند که دین اسلام برگزیده ترین ادیان توحیدی است و تالیفات متعددی در زمینه صورت گرفته که مردم با مطالعه آن باسلام گرائیده اند. موریس بوکای (Maurice Bucaille) در تالیف خود تحت عنوان (تورات، ساینس و قران) تصریح نموده که قران با علم مطابقت و سازگاری دارد. در فرانسه در حدود پنجهزار نفر فرانسوی باسلام گرائیده اند. بهمین تعداد در انگلستان، دنمارک و المان بدین اسلام مشرف گردیده اند. همچنین در کشور های دیگر بخصوص در امریکا گرایش بدین مبین اسلام روز افزون است. متأسفانه مبلغین مسیحی با تخطی از وظیفه از طریق سازمانهای خیریه (NGO) در عوض سهمیه مقداری گندم و پول ناچیزی مسلمانان فقیر، ناچار و درمانده را بمسیحیت میکشانند. جزع و فزع این سازمانها در انتقال دفاتر شان بعمارت پولیتخنیک در کابل در همین جهت بوده، زیرا در نفس شهر آزادانه و مستقیم با مردم در تماس بوده کنترول نمیتوانستند. باید تجویزی بعمل آید که دستها از تبلیغ مسیحیت کوتاه گردد و هم بقونسلگریهای کشور های غربی که با صدور ویزه مسلمانان را بمرتد شدن تشویق میکنند هوشدار داده شود.

قبل از حکومت باصطلاح مجاهدین (؟) در تمام جهان دودمملکت اسلامی با نفوس صد درصد مسلمان وجود داشت: یکی عربستان و دیگری افغانستان. تنظیمهای ماجراجو و قوماندانهای ظالم وجناینگار شان بجان و مال مردم افتادند. افغانهای مومن و مسلمان را ببنوا ساختند که منحیت اجبار حاضر به ترک دین شدند. ربانی، حکمتیار و سیاف و غیره که ملیاردها دالر هزینه جهاد را تاراج نموده برای تجارت وبهره برداری شخصی بدوران انداخته و یا در بانکها انباشته اند، چرا از همان ثروت به یغما برده گندم و نان تهیه و توزیع نمیکنند؟ مسعود و ربانی حتی خشت های طلا را که در ارگ محفوظ بود الجه کردند. قسمتی از پول دستبرد ربانی را تاجری بنام (عمرزی) در امارات عربی به تجارت انداخته است. بچه ربانی در یک شب سی هزار دالر را در کازینو بقمار باخت و صدای عمرزی بلند شد که من جواب پدرت را چه بدهم. از پول یکشنبه قمار غذای چند ماهه مساکین تهیه شده میتواند. حکمتیار از جمله هزینه جهاد از موجودیت چهار صد ملیون دالر باخبار الحیات اعتراف نمود. گفته میشود که حکمتیار مجاهدینی را که به آذربایجان در جنگ با ارمنیها فرستاد یک ملیارد دالر معامله کرده بود. فلم انتقال مجاهدین افغانی توسط طیاره های بزرگ نقلیه از میدان هوایی جلال آباد در تلویزیونها بمشاهده رسید، آنهائیکه بخاطر یک قرص نان دین شان را ترک میکنند شاید از وابستگان همان مجاهدین باشند که دیگر برنگشتند.

در دوره حکومت ربانی سه نفر از قوماندانهای مربوطه آن بفرض قرار داد تجارت موتر باروفا آمده بودند. یکی از آنها گفت: هنگام ورود مجاهدین بکابل من از یک دکان انگور میخریدم، زنی چادری دار که بقیافه ام نگاه کرد، پرسید: تو مجاهد هستی؟ گفتم، بلی. گفت: عوض انگور گو را بخور! ما شب و روز دها کردیم که مجاهدین بیایند، شما که آمدید دزدی، تجاوز و بی ناموسی را براه انداختید، نفرین بر شما! اکنون که ۹۰ فیصد ساحه افغانستان در تسلط طالبان قرار گرفته و امنیت نسبی حکمفرما است، احمد شاه مسعود باید ارادامه خونریزی وفاجعه آفرینی دست بکشد، بدامن روسیه افتادن خیانت است. اومشاهده کرده که در طول هفت سالیکه گذشت موفق باستقرار نظم و ثبات نگردید، از اثر لجاجت خود، افغانستان، بخصوص کوهدامن و کوهستان راتباه و مردم آنها آواره و بی خانمان ساخت. مردم آزاده و اصیل افغان را محتاج دشتهای سوزان پاکستان و مزدور دالخور ها گردانید.

همه کس میدانند که در عقب طالبها پاکستان ایستاده است. ربانی را هم پاکستان (بلکه همین نواز شریف) مقرر کرده بود و جنرال حمید گل رئیس استخبارات نظامی پاکستان بحیث مشاور نظامی مسعود در وزارت دفاع تعین شده بود. در آنزمان نفوذ پاکستان برایشان قابل قبول بود، ربانی از خوش آمد زیاد حتی مسجد شریف پل خشتی را که معروفترین مساجد کابل است بنام مسجد (ضیاء الحق) مسمی نمود، اما هیچ کسی بان نام یاد نکرد.

اکنون مسعود بخاطر قدرت طلبی خود را مخالف پاکستان وانمود میکند. مردم آزاد منش افغانستان هیچگاه نفوذ بیگانه را قبول نکرده و نمیکند. بخاطر دارم که در سالهای طول جهاد در پشاور در همسایگی ما یک فامیل افغان از مردم جلال آباد سکونت داشت، مالک خانه یک زن از اهل تشیع بود که در حویلی متصل آن اقامت داشت. روزی آن زن پاکستانی از خانم افغان پرسید: شما شیعه هستید یا سنی؟ خانم افغان بجواب گفت: آنتی جان حالا که سرما روز بد آمده هرچه که تو خوش هستی همان هستیم. مصلحت اینست که فعلا جنگ قطع و بمردم فرصت داده شود. آقای مسعود مطمئن باشد که پاکستانی غلام چهار صد سال بر افغانستان آزاد پنجهزار ساله حکومت کرده نمیتواند. والسلام ۴ سپتامبر ۹۸

دو عکس العمل دیگر جالب و خواندنی

دو نفر از مشترکین مجله آئینه از آلمان در دو موضوع دیگر اظهار نظر نموده اند که هر دو خواندنی و جالب میباشد.

آقای محمد قدیر سرفراز که از جمله سابقه دارترین مشترک آئینه در جرمنی میباشد در مورد طالبان اینطور اظهار نظر میکنند:

مکتب داکتر حبیب و لیلی لود از مقدمه جزایات زباده امیر موفقی باشیده
بنده از جمله مخلصین خود داکتر میباشم. با درن آینه را به مطلع
از الف تا یا یا به عبارده دیگر خط بخط میخورم و بنی بر من اینست که خور
از پیدا شدن تا اکنون به صراحت از طالبان تا شده و میبیند. امیر تا شده
خودت از طالبان دور آینه باشیده
نظریات محترمه بر آنکه داکتر محمد نادر عمر ضمیمه ۵۵ شماره ۴۱ ماده ۵۵ را خواندم
مکتوب می از نویسنده ای همیشه کی آینه بوده می نویسد که: اگر به من سوال داکتر بر
دادیم کند ای بدتر است رسیدن داکتر خود را به دور که کار کند.
امیر بنده اینست اگر ممکن باشه به طالبان به صحت طرفدار حاضر نشود
تا از همگی اعمال ناشایسته خود را پاک کند تا شود که از کوه نجالت با این
و به شاه رانی این نیست بودن شوند. قلم برافرازد.

آقای سرفراز نظر شمارا عینا نشر کردیم. من از تائید خود از طالبان هیچوقت ندامت نمیکشم چونکه من طرفدار سلامت و تمامیت افغانستان بوده و هستم و طالبان یگانه گروهیست که این هدف مقدس را تامین کرده میتوانند و درین راه پویان میباشد، در حالیکه ربانی و مولفین اوحاضر بودند و هستند که افغانستان را ده پارچه کنند و بهر طرف که برای شان پول بیشتر بدهند بفروشند. شما حتما در خبرها خواندید که درین اواخر حتی راضی شدند از یهود پول و کمک بگیرند اگر شما جریده اجیر امید را بخوانید بتکرار اعلام میدارد که حاضر هستند از یهود، هندو و روسیه کمک بگیرند تا طالبان را قتل عام کرده دوباره ربانی را رئیس جمهور بسازند. اما در حالیکه تائید من از طالبان محض برای تاسیس یک افغانستان مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه میباشد، سایر اعمال طالبان را تائید نکرده بلکه بر آنها انتقاد کرده و میکنم. شعار آئینه را فراموش نکرده خواهید بود که بتکرار در چند شماره نوشتیم «ما طالبان را برای افغانستان میخواستیم، نه افغانستان را برای طالبان». ما طرفدار دست بردن ها نیستیم، ما طرفدار ملا قلم و دفتر نکیر و منکر نیستیم، ما طرفدار بستن مکاتب و پوهنتون دختران نیستیم، ما طرفدار حقوق اجتماعی زن و حق کار و استخدام برای زن میباشیم، و بالاخره ما طرفدار تدویر لویه جرگه و مشوره از ملت میباشیم تا ملت خودش زعم و سرنوشت خود را تعیین کند.

باین ترتیب شما ملتفت میشوید که بارتباط وضع کنونی افغانستان یک هدف اصلی و مهم قرار میگیرد که همانا سلامت افغانستان و جلوگیری از تجزیه آن میباشد و ما بخاطر همین هدف از طالبان حمایت مینمائیم زیرا دیگر

گروه ها ثابت ساختند که باین هدف مهم پایبند نمیباشند. اهداف دیگر که در بالا ذکر شد دارای اهمیت درجه دوم بوده بمرور زمان خود بخود تغییر خواهد کرد وبمجرد نجات کامل افغانستان از دست غاصبین و وطنفروشان، کامپین جدی ما بمقابل طالبان برای اصلاح وضع و تامین اهداف ثانوی شروع خواهد شد. مطمئن باشید.

هموطن محترم ما آقای محمد یاسین حقگو از آلمان درباره مشاهدات خود از ایران ونظرات عنودانه و دشمنانه ایرانیها بمقابل افغانهامطالبی نوشته و هم روایت دامادخود رادرباره معامله گری آقای غلام علی آئین با حکومت خلقی افشا ساخته، چنین مینویسد:

« مقاله شما رابجواب آقای آئین خصوصاً در موضوع تاریخچه زبانهای افغانستان بسیار مفید و آموزنده یافتیم. حالا که عمر به آخر رسیده و هرکس باید حق و دین وطن ومردم را ادا کند، من هم یکقصه را که از زبان دامادم که در شوروی تحصیل و کمونست بود ودرخاد کار میکرد شنیده ام بشما فاش میکنم. دامادم خلقی بود ودر زمان صدارت حفیظ الله امین که سروری رئیس خاد بود همایش کار میکرد واز بسیار اسرار خبرداشت که پسانتر توسط امین جلاد کشته شد.

وقتیکه آقای غلام علی آئین بعد از دوهفته توقیف از پل چرخي خلاص شد، و متعاقباً پاسپورت گرفت و بخارج رفت، بعضیها آوازه انداخته بودند که از از قدیم با کمونستها همکاری داشته راپور میداده است. من از دامادم پرسیدم آیا این آوازه ها درست است؟ او بخنده گفت، نخیر آئین هیچوقت کمونست نبوده و همراهی حزب خلق یاپرچم همکاری نداشته بود، بلکه او (سی آی ای) بود. از شنیدن این گپ تعجب من بیشتر شده پرسیدم، چطور شده که حکومت شما (سی آی ای) را ایله کرد؟ اواز زبان سروری رئیس خاد چنین حکایت کرد:

امین صاحب به سروری صاحب هدایت داد که آئین تمام همکاران (سی آی ای) رادرافغانستان میشناسد، باو بگوئید فقط در یکصورت از کشتن نجات می یابد که لست مکمل همکاران (سی آی ای) رابحکومت بدهد. این پیغام به آقای آئین گفته شد. آئین به سروری صاحب گفته بود سه شرط بهمکاری حاضر است: (۱) اینکار در زندان صورت گرفته نمیتواند، باید از زندان رها شود تا در محیط آرام خانه لست را ترتیب کند (۲) لست را شخصاً بشخص امین صاحب میسپارد (۳) از شخص امین صاحب تضمین میخواهد که کشته نشود وبرایش پاسپورت داده شود که بخارج برود. سروری صاحب شرایط را بامین صاحب گفت و امین صاحب هر سه شرط را قبول کرد و هم بوعده خود وفا نمود. دامادم افزود که ۲۴ نفر لست که آئین داده بود یکنفر شان هم زنده نماند. اگرچه داماد من زنده نیست، اما من روایت او را همانطور که شنیده بودم عرض کردم و سروری هنوز هم زنده است و میگویند نزد احمد شاه مسعود است که اصل جریان برای او خوبتر معلوم خواهد بود... با احترام محمد یاسین حقگو.

از مرخصی // جاری به پیش
را بر قرار ترجیح داد، مهمان عزیز القدر جمهوری اسلامی ایران بود و هم اکنون حکومت جمهوری اسلامی ایران در صدد است باردگر چند بیکار وبی روزگار و باصطلاح خود ایرانیها چند «ولگرد» را دور شان جمع نموده مسلح ساخته و باز بجان مردم افغانستان اندازند.

اکنون آتشی را که مقامات ایران بصورت پیدا و پنهان بوسیله گماشتگان شان برافروخته اند، دستان خود شان را سوخته است. آخندهای ایران باید از شعله ور شدن این آتش افروخته خود شان اجتناب ورزند، چون شعله های این آتش سرکش بوده و یقیناً ایران را نیز فرا خواهد گرفت. ارسال قوای نظامی و مانورهای نظامی در سرحدات افغانستان عاقبت خوشی ندارد و افغانها که جنگ افغان - روس را موفقانه پشت سر گذاشته اند وبزرگترین درس دنیا را که شکست ناپذیر بود در مدت ده سال چنان خسته ودرمانده ساختند که باباجا گذاشتن شصت هزار کشته و زخمی راه فرار درپیش گرفتند. اکنون که معلوم میشود جمهوری اسلامی ایران شوق گذشتن از مرز و خیال حمله بافغانستان را دارد، بهتر است تا دیر نشده از این خطای بزرگ سیاسی جلوگیری کرده و یکبار از دوستان و رفقای روسی خویش مشوره خواسته و با جنرالان روسی که تاب مقاومت در افغانستان را نیاورده وراه فرار درپیش گرفتند، مذاکره ومشوره نمایند؛ البته جنرالان روسی بریش شان خواهد خندید.

این جنگ پایه های لرزان حکومت جمهوری اسلامی ایران را نیز خواهد لرزاند وعمر حکومت آخندهایپایان خواهد رسید ومردم ایران که حساب شان از حساب حکومت آخندها جداست برای همیشه از سر آخند سالاری رهایی خواهند یافت. آخند های ایرانی درجنگ ایران و عراق هزاران هزار جوانان ایرانی را از مکاتب جمع آوری وبجبهات جنگ میفرستادند ولی قبل از آنکه آنان راهی میدان نبرد شوند، چند عمامه بسر وآخند «کلید بهشت» را بگردن شان می آویختند وبرایشان تلقین میکردند که اگر در جنگ کشته شوید با آن کلید که «کلید بهشت» است به بهشت میروید. البته آن جوانان مظلوم ایرانی همه در جبهات جنگ اسیر شدند و یاسراز کمپ های اسیران جنگی عراق بدر آوردند که بدتر از دوزخ بود و آنان برعلاوه آنکه روی بهشت راندیدند، سالیان متدای در جهنم اسارت بسر بردند وسرانجام حلیل و ناتوان و معیوب بایران برگشتند.

برادران ایرانی! لطفاً اینبار تجربه ناکام گذشته راتکرار نکنید، اگر دل تان جنگ میخواهد، باید عساکر کار آزموده تانرا بافغانستان ارسال داشته، کلید بهشت رانزد خود نگهدارید و جوانان بیگناه تانرا بیهوده قربان نسازید.

غلام حضرت کوشان که در زمان تره کی - امین مقالات او در جراید کمونستی بزیرونام (ناشوک - کوشان سر چپ) چاپ میشد و راپور های استخباراتی او هر روز صبح بالای میز رئیس خاد قرار میگرفت، چونکه خاد برای اوامتیار یک عیاشخانه معاً شراپخانه راداده بود که بشهادت همسایگان اواز ساعت ۹ شب تا دم صبح برای صاحب منصبان پولیس و عسکری باز میبود و صدای ساز ورقص را همه همسایگان شنیده و شهادت شان چندبار نشر شده است. باری همین کوشان سالگرد تره کی ملمون را درخانه خود بنحوی تجلیل کرد که عکسهای تره کی و بیرق های سرخ را بالای دیوارها و دروازه ها نصب نمود و این مشاهدات نیز توسط کوچگیها و همسایگان او تحریر و نشر شده است. کوچگیها در همان وقت لقب «شیطان» را باو دادند که معکوس آن (ناطیش) است و جائیکه شما «ناشوک ناطیش» میخوانید، سرچیه (کوشان شیطان) میباشد.

وقتی کوشان شیطان بامریکا آمد عقده های مختلف داشت، عقده های دوران صباوت و جوانی که دست لوت شده بود، عقده های دوره ماموریت که دست بوسی و بوت پاکی کرده بود، عقده های دوره کمونستی که بنفع کمونستها مقالات نوشت، عیاشخانه میچلاند، بحزب پرچم شامل شد و راپور هم میداد اما برایش چوکی و موتر ندادند، لهذا برای ترکاندن این عقده ها اول بخراسان بازی شروع کرد، بعد از آن جریده امید را بحیث ارگان تبلیغاتی ربانی - مسعود و پیروی از اهداف شوم ایران قرارداد که البته پول فراوان هم برایش میدادند.

کوشان شیطان غایه و هدف جریده امید را دشمنی با پشتون و پشتو قرار داد و اولین مقاله بقلم او «برادر کلان مرده است» عنوان داشت. اودرین مقاله به پیروی از روش خاص ستمیها دوره حکومت پشتونها را از احمد شاه بابا گرفته تا سردار داود تقبیح نموده، قوم پشتون و زبان و فرهنگ پشتو را تحقیر و اهانت کرد و با طمطراق زیاد مدعی شد که زعامت و قیادت پشتونها تمام شده و «برادر کلان مرده است» و بعد ازین نوبت تاجکها (ربانی - مسعود) است که باید بالای افغانستان حکومت کنند.

دیری نگذشته بود که شعار «یا تخت است یا قابوت» در امید اجیر نشر شد و به تعقیب آن شعار «تاجک فوق همه» روی صفحات امید ریخت، بعد از آن صدها مقاله بدفاع از تجزیه افغانستان و «تاسیس فیدراستیون» سوژه تبلیغات امید قرار گرفت و در ضمن این کامپین دور و دراز حلقه پیروان تبعیض طلب کوشان با بی حیائی خاص پیشنهاد تمویض کلمات پشتو و طرد زبان پشتو را از بخش تعلیم و تربیه نمودند. سلسله مقالات غلام علی آلین در جریده امید از آن هم پافراتر گذاشته زبان پشتو را یک زبان خشره و بیکاره خوانده و علت اصلی ناکامی سیستم تعلیم و تربیه افغانستان را به ترویج زبان پشتو مرتبط دانسته است.

حالا همان کوشان شیطان با همان سلوک و سوابق شیطانی در شماره ۴۴۴ مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۸ امید مقال جدیدی تحت عنوان «خطاب به برادران پشتون» بدست نشر سپرده با تون جدید و افاده های جدید و پیشنهادات جدید؛ بشنوید که چه میگوید:

اول اینکه بعد از پنج سال حقارت و اهانت و مذمت قوم پشتون، برای بار اول فقره «برادران پشتون» از قلم این شیطان بیرون تراوش کرده است؛

دوم اینکه فتنه انگیزی، نفاق انگیزی و شر انگیزی این شیطان اظهر من الشمس است، معهذا خود را خودش کریدت داده و بار اول خود را «دامی علی الخیر» خوانده است؛

سوم اینکه آغاز مقال و پاراگراف اول نوشته این شیطان دو دشنام و تجاوز بر طالبان است که اکثر آنها بقوم پشتون بوده و امروز ۹۸ فیصد افغانستان را در تسلط دارند؛ از یکطرف پشتونها را کاذبانه «برادران» خطاب میکند و از طرف دیگر دشنام و ناسزا میگوید؛ یعنی اول کاسه و درد!

چهارم اینکه از باب دلسوزی مزورانه از «شهر تاریخی قندهار» در شرایط حاضر منحیث «یک محبس» یاد کرده، ولی چندی قبل کوشان شیطان (پسر و پدر) در امید نوشتند که نسبت بهر شهر دیگر پیشتر و اولتر باید قندهار بمبارد مان شود؛

پنجم اینکه کوشان شیطان از باب دلسوزی مزورانه در شرایط حاضر «اولاد میرویس نیکه و احمد شاه بابا را اسیر» خوانده، این بار اول است که کلمه «نیکه» را برای میرویس و «بابا» را برای احمد شاه استعمال میکند، ورنه قبلاً برای خوشنود ساختن ایرانیها دها بار میرویس نیکه و احمد شاه بابا را غاصب، وحشی، قاتل و دزد خوانده است؛

ششم کوشان شیطان بار اول است که میگوید «هم پشتوزبان و هم دری زبان افغانستان افغان است» و این اعتراف متضاد با شعار «تاجک فوق همه» قرار میگیرد؛ ادعای خود کوشان و ستمی های شامل حلقه او تا این اواخر این بود که تاجک افغان نیست بلکه یک ملیت مستقل است در افغانستان. معهذا ما این تغییر موضع ستمیها را بخوشی استقبال و دها میکنیم که دیر پا بماند؛

هفتم کوشان شیطان پشتونها را به آن مقدسات قسم میدهد که خود به آنها ایمان ندارد؛ مثلاً میگوید «بلحاظ خدا، بلحاظ رسول خدا، بلحاظ گذشته و آینده وطن...» بجز ستمیهای شامل در حلقه کوشان شیطان از قبیل روان فرهادی، رهین، راشد سلجوقی و چند فروخته شده دیگر ازین قماش، کسی در افغانستان پیدا نمیشود که تصدیق کند کوشان شیطان بخدا (ج) و رسول خدا (صلعم) ایمان دارد، و بوطن که ندارد که ندارد، چونکه اعمال

او در گذشته وطن مخزن الفساد بوده و درباره آینده وطن مقالات او بطرفداری از تجزیه افغانستان در آرشیف ملت ثبت گردیده است؛ همین اکنون حلقه ستمیهای امید ایران و چند کشور دیگر را تشویق بحمله و اشغال «وطن» میکنند تا ربانی را دوباره در مزار شریف والی بسازند !!!

هشتم کوشان شیطان از باب فتنه انگیزی بطریق نوین اسم چند شخصیت پشتون را برای احراز زعامت از جانب ستمیهای بدنام و فروخته شده کاندید نموده به پیروی از سیاست کهنه انگلیس «تفرقه انداز و حکومت کن» آنها را تشویق میکند تا بمقابل قوم بزرگ و قهرمان پشتون قیام و مبارزه کنند؛ غافل از اینکه مرتجع ترین پشتون مانند داکتر محمد حیدر نیزاین ننگ را نخواهد پذیرفت: «این گز است و این میدان!!!» و ما علینا الا البلاغ.

بار دیگر همین ناشوک ناطیش، همین ایرانبار و وطنفروش، همین کمونست پرست مفتن، همین عیاشخانه چلان مفسد در شماره ۳۳۶ امید اجیر ایران، اینبار «برادران غیر پشتون» را مخاطب قرار داده، نیات نا پاک خودش را در مورد قوم، فرهنگ و زبان پشتونها که از عقده های مختلف سرچشمه گرفته، میخواهد این عقده ها را توسط اقوام شریف تاجک، ازبک، هزاره و ترکمن بترکاند. کوشان غدار و مفتن از سایر امیران تنظیمها که غلامی پاکستان را میکردند نام برده غیر از خوجه ثین ربانی روس پرست خاین و احمد شاه مسمود قاتل و راکت پران و نوکر پول (از هرجا که میسر شود). این ناشوک کثیف و بدنام اقوام شریف تاجک، هزاره، ازبک و ترکمن را بلهجه زعیمانه مخاطب قرار داده میگوید: «... با آنها تکیه خانه شمار رادرمیدهند، مال و متال تانرا میربایند، بزنان و دختران تان دست درازی میکنند، عمل متقابل کنید، با عین رویه، نه کم و نه زیاد، که گفته اند: هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد.»

بلی، این شورای نظار و ملیشا ربانی مسمود و دوستم خاین بود که اعمال فوق را بزور تفتنگ و برچه بالای ناموس ملت و افراد بیدفاع تطبیق میکرد و اکنون اقوام شریف تاجک، هزاره، ازبک و ترکمن، آنها تکیه ناشوک کثیف را رهبر و زعیم و رهبر و رهنمای خود میدانند، باید مطابق به تشخیص او عمل کنند یعنی بقایای آخرین پایگاه استعماری شورای نظار را که بهدایت روس و ایران از دره پنجشیر روزانه دو سه نفر بیگناه را توسط راکت هلاک میسازد، از بیخ و بن برکنند.

کوشان پلید این مقاله را ظاهراً برای آشتی دادن قوم پشتون با اقوام غیر پشتون نوشته اما هر افغان با بصیرت که آنرا بخواند از شیطنیت، تفتن و نفاق اندازی این شیطان ملمون بین اقوام افغانستان نتیجه بگیرد. امید اجیر تا حال ده ها مقاله نشر و مدعی شد که نفوس پشتونها در افغانستان کمتر از ۳۵ فیلدمیباشد، اکنون از «اقوام با هم برادر و با هم برابر...» سخن میراند، و در جای دیگر برادران غیر پشتون رامیگوید: «برادران، پس پایبندی های کوچک شما را کم دل نسازد، یک مثل است که از صد چال سپاهیگری، یکی هم گریز است، گریز در موقع خطر و بخاطر تجدید قوا و گهر آوردن دشمن...» شما می بینید که این مفتن از «تجدید قوا و گهر آوردن دشمن» گپ میزند و نام آنرا میماند «آشتی ملی».

بهر حال نکته قابل تاسف در دو خطاب منافقانه کوشان اجیر ایران اینست که او بوکالت و نیابت و زعامت از اقوام غیر پشتون صحبت میکند، و ما میگوئیم خدا نکند اقوام شریف تاجک، ازبک، ترکمن و هزاره شخص پلید و کثیفی مانند غلام حضرت کوشان را بزعامت گرفته باشند که مشهور است به «ناشوک ناطیش و تشپ میدق.»

موش کابل شیر برنی شده

شیر بمبیرک احمد شاه مسمود که وزارت و دربار در کابل بالایش نیفتاد، رسوا و ناکام شد، یکدرجن القاب مطابق بخصلت و خیانت های خود دریافت نمود و بالاخره چند نفر طالب بچه خط ماژینوی اوراشکستاند و مانند موش از راه سموچها از کابل فرار کرد. اینک شنیده میشود او گفته است: «مردم کابل قدر مرا ندانستند، حالی سرشان بیارم که حکمتیاره فراموش کنند!» و برای ثبوت این گفتار خود بتاریخ یکشنبه ۲۱ سپتامبر بساعت ۵ عصر و دوشنبه ۲۲ سپتامبر بوقت شام که مردان فقیر کابل با لقمه نانی بخانه های خود برمیگردند، راکتهای روسی لونا و پانچاخانه های مردم بیدفاع در خیبرخانه و کارته پروان فیر نمود که در اثر آن زاید از هفتاد نفر کشته و صد هانفر (بشمول اطفال، زنها و پیرمردان) زخمی گردیدند. راپورتاژ چشم دید ازینقرار است:

«ساعت تقریباً ۹:۴۰ دقیقه شام یکشنبه صدای مهیبی بگوش رسید. متعاقباً دود و گرد انبوه و غلیظ از محل واقعه با آسمان بلند شد. بوی باروت و مواد منفلقه راکت در هر طرف بمشام میرسید. بمحل واقعه در چوک سینما بهارستان خود رارساندم زیرامنزل ما در نزدیکی محل واقعه قرار داشت. در اثر این حادثه شیشه های منزل ما هم شکسته بود. عجب حادثه دلخراش و غم انگیز بود. این راکت برپارتمان دوطبقه ای که در منزل اول آن دکان کلچه فروشی، ترکاری فروشی و قصابی ها قرار داشت اصابت نموده بود. هر طرف اجساد پارچه پارچه شهدا بچشم میخورد. بیشتر از ۲۰ جسد را که بیشتر آنها سرهای شان و از تعداد دیگر پاها و دستهای شان نبود، خود حساب کردم. مردم محل و طالبان، و امداد گران سره میاشت بکمک مصیبت زدگان رسیدند. زخمیها که تعداد

شان به ده هاتن میرسید بشفاخانه های شهر انتقال یافتند. دردکان کلچه فروشی سه برادر که انسانهای خوب و صالح بودند همه شهید شده بودند و اجساد شان فردای واقعه از زیر انبار سمت و کانکریت کشیده شد. درکنار سرک دوبرادر و پدر شان که کراچی میوه فروشی داشتند همه شهید شده بودند که اجساد شان تاحال بدست نیامده است. چهار مراده موتر تکسی طعمه حریق گردیده هفت دکان و منازل رهائشی خساره دیده اند...»

چشم دید دیگر از خیرخانه ازینقرار است: «راکت دیگر بروز دوشنبه در منطقه بسیار مزدحم و رهائشی خیرخانه اصابت نمود که در اثر آن ده باب منزل بکلی تخریب و ده ها باب دیگر خسارات کلی و جزئی برداشته و شیشه های صند ها خانه شکسته و از بین رفته است. این حمله راکتی که در تاریخ شهر کابل در طول چهار سال حکمرانی ائتلافی ربانی - مسعود بیسابقه و شدیدترین حمله خوانده شده نهایت وحشیانه و تراژیدی آور بود؛ در یک فامیل تنها پدر زنده مانده ولی همه اعضای فامیل و اقارب او شهید شده بودند بشمول دخترها زنها و خانواده برادرش. گوشت بدن انسان بطور پارچه پارچه هر طرف پراگنده بود، صدها زخمی بشفاخانه ها انتقال یافتند. صدای سوگ و گریه باسمان بلند شده و تمام منطقه را پیچیده است. همه از ملیشه های سفاک و قاتل شورای نظار میپرسند که جرم و گناه این مردم بیدفاع چه بود. صدها خانه آسیب دیده و همه شیشه ها شکسته اند. مردمی که توان خرید پلاستیک رادارند بمیخ کردن پلاستیک به کلکینهای خود شروع کرده اند چونکه هوا از طرف شب سرد میباشد ولی تعداد زیاد مردم که توان خرید پلاستیک رادارند و سرمای زمستان هم نزدیک است حیران و چشم براه امداد موسسات خیریه میباشد...»

اینست نتیجه پیشکش ریال ایرانی و راکت روسی که هردو در افغانستان برای قتل مردم بیدفاع ارسال شده و توسط یک شخص خابین و مریضی که دیوانه قدرت است استعمال میشوند. ایران گفته بود که انتقام ۷ نفر جاسوس خود رامیگیرد، اول تعداد بیش از دوصد افغان مهاجر و بیگناه را پولیس ایرانی در شهرهای تهران، اصفهان، مشهد و زاهدان بقتل رسانیده و بعدا ملیونها دالر بمسعود دیوانه قدرت داد تا از مردم کابل انتقام بکشد. اینک دیدیم آن شخص که دیروز موش کابل بود بزور پول ایران و راکت روس اکنون شیر برفی شده است.

حکومت روسیه حدود صد عدد راکت لونا را که در میان افغانها به «نیمه سکاد» شهرت دارد برای کشتن افغانها بمسعود داده است. راکتهای لونای روسی از نظر اصابت به هدف شهرت خوب نداشته و این راکتها که بمسعود داده شده بسیار کهنه و فرسوده بوده به هدف اصابت نمیکنند بلکه رقم سوتی حافظ بهرجا که خورد میخورد. هدف مسعود فیر بر مجلس عملاء افغان بود که چندین هزار نفر در کابل جمع شده و بمقابل تهدیدات ایران بحث و مذاکره داشتند، اما این راکتها حدود یک تا دومیل دورتر از هدف بالای منازل رهائشی مردم بیدفاع اصابت کرده اند و نیت بد قضای سر شده است. حکمتیار که لقب «راکت پیران تاریخ» را کمائی کرده بود اینک همکار او مسعود «راکت پیران قرن» شده است.

حکومت اکثریت های فکری؟!

بقلم نگران باشی - تحلیلگر مطبوعات برون مرزی

هفته نامه امید در شماره ۳۲۹ مورخ ۱۰ اگست ۱۹۹۸ خود که طالبان علاوه بر مزار شریف حیرتان راهم فتح و روبرف سمنگان نهاده بودند، در صفحه اول خود اخبار اشغال مجدد مزار شریف را توسط ملیشای دوستم و حزب وحدت نشر کرده است! خوب، اینکه چیزی نوی نیست، خوانندگان امید باین نوع تبلیغات دروغ پراگنی مشروط شده اند و اگر اخبار دروغین مبنی بر تعرض و اشغال توسط اجیران روس و ایران در امید نشر نشود خوانندگان آن مایوس میشوند. این نوع دروغ پراگنیها بعد ازین بشکل دیگر و بدتر آن دوام خواهد داشت، چونکه حقیقت تصویری نزد حلقه امید اینست که ربانی و مسعود رهبران جاودان افغانستان میباشدند، و هر حقیقت عینی دیگر نزد آنها یک خبر نادرست جلوه میکند.

اما یک حقیقت عینی که نشان میدهد برای بار اول «امید» (ناامید) شده است، نشر یک مقاله دورودراز است در شماره ۳۲۹ تحت عنوان «پروپلم های اساسی» که یهود مشرب روان فرهادی و دوستان حلقه او از قبیل باذل، رهین، راشد سلجوقی، بابو و بچه گوشان، قدیرک سراج، عمرک صمد و چند تا بالابین دیگر از خوجه لئین اکادمی در انجمن (چور و سوت کراسی) یکجا شده این کاغذ را سیاه و یک کاپی برای داماد سلجوقی، وهاب آصفی سفیر ربانی در ماسکو فاکس کردند تا از نظر حکومت ولینعمت شان یعنی روسیه گزارش یابد و بعد از گرفتن نظر موافق ماسکو آنرا در امید بدست نشر سپردند؛ این کاغذ یکروز بعد از فتح شبرغان که پیروان ربانی - مسعود از سقوط ملیشاهای دوستم و وحدت در مزار شریف مطمئن واز دوام حکومت ربانی - مسعود مایوس شده بودند، نوشته شده، هرکس این مقاله را بخواند از لابلای هر سطر آن برای بار اول ناامیدی حلقه امید را مستشعر میگردد.

درین مقاله عوض شعارهای «تاجک فوق همه» و «یا تخت است یا تابوت»، اکنون پیروان ربانی - مسعود شعارنوی رادرسرناهی ساخت روان که توسط موزیک نوازان اسرائیل سر شده، بتواختن آغاز کرده میگویند

اکنون « باید نخبگان و اکثریت های فکری در کشور حکومت کنند... » اینها از تاسیس یک جبهه مقاومت جدید تحت فرماندهی احمد شاه مسعود سخن میزنند و ادعا دارند که « ما خواهان حاکمیت اکثریت های فکری و فرهنگی بجای داعیه حاکمیت اکثریت نژادی یا قومی (بیولوژیک) هستیم. » و عجبتر اینکه میگویند « ما میخواهیم احزاب سیاسی غیر نظامی باشند. »

ما هم بخود حق میدهم بهر سیم در مدت پنجسالیکه ربانی - مسعود بطور غاصبانه و غیر قانونی بزور برچه برا اکثریت خاموش حکومت کردند، درین مدت از مقامات ملل متحد گرفته تا تنظیم ها و گروه های جهادی و سیاسی افغان ۱۷ بار از ربانی - مسعود تقاضای نمودن تا قدرت غصب شده را بیک حکومت متشکل از روشنفکرهای بیطرف و غیر حزبی انتقال دهند و اسلحه خود را بمنظور تاسیس یک اردوی ملی بهمین حکومت بیطرف تسلیم کنند، اما آنها میگفتند: « تاجک فوق همه » و « یا تخت است یا تابوت ». حالا چطور شد که این حلقه از « حاکمیت اکثریت های فکری و فرهنگی... » سخن میزنند!!!

بعضی ها میگویند شیربیسیرک در نظر دارد « جبهه مقاومت ملی » خود را بزودی بفرانسه انتقال دهد، پیروان او میخواهند از زمردهای ذخیره شده در سفارت لندن برای اومجسه زمرد ساخته و لقب « قهرمان زمرد تراش » را اعطا کنند که البته در صورت وفات در خارج از کشور همراهی همان مجسه زمرد در یک قبر زمردین دفن خواهد شد. طالع و عمرش زمرد باد!!!

خوجه لئین اکادمي هنوز بحیث مرکز شیطننت عمل میکند

خوجه لئین اکادمي که به تصمیم و سرمایه خوجه لئین ربانی برای مقاصد سیاسی و تفرقه افگنی بین افغانها تاسیس شده بود، برای یک مدت بزیر نام « اکادمي » شیطننت کرد و هدف اصلی مجالس و کنفرانسهای آن توصیف و تبلیغ رژیم غاصب ربانی - مسعود بود که توسط شخصی معروف به « ارشد الشیاطین » تدویر میشد. بعد از اینکه این شخص خود را بحیث رئیس دایم العمر خوجه لئین اکادمي مقرر کرد، بعضیها خوجه لئین اکادمي را « شیطان اکادمي » میخواندند، همان بود که بازار اکادمي سست شد و ارشد الشیاطین پروژه « مصطفی سنتر » را رویدست گرفت و عوض آنکه از راستی و شرافت کاربگیرد و این پروژه را بحیث « مسجد مصطفی » معرفی کند آنرا در دفتر شهری بحیث مرکز فرهنگی « مصطفی سنتر » راجستر کرد که در اثر آن مقامات شاروالی اجازه تجمع یکصد نفر را هفته یکبار بروز های جمعه صادر نمود. حالا که کار تعمیر مسجد شریف مصطفی حدود ۸۰ فیصد پیش رفته، در نتیجه رباکاری و دروغگوئی ارشد الشیاطین محدودیت های فوق هنوز دامنگیر مسجد شریف میباشد.

افغانهای ویرجینیا که از منافقت ها و سوابق ارشد الشیاطین خبر شدند از دادن امانه برای تکمیل پروژه مسجد خودداری نمودند زیرا وی از موقف خود بحیث امیر اکادمي، امور مسجد شریف را برای مقاصد و تبلیغات سیاسی بنفع رژیم غاصب خوجه لئین تدویر میکرد. در اثر انتقادات افغانها اگرچه ارشد الشیاطین ظاهراً خود را از پروژه مسجد دور کشیده، اما هنوز هم بحیث امیر و رئیس دایم العمر (شیطان اکادمي) چوکی را قایم گرفته، تا زمانی که این شخص در رأس اکادمي قرارداد داشته باشد، هیچکس تصور نمیتواند که او در امور مسجد مصطفی مداخله نخواهد کرد، چنانچه وی دو هفته قبل در یک مجلس اظهار داشت که مسجد مصطفی زاده و مولود اکادمي میباشد و این دو پروژه از هم جدا شده نمیتواند. ارشد الشیاطین این بیانات را بجواب یک سلسله تصمیماتی اظهار داشت که کمیته مسجد مصطفی بطور مستقل اتخاذ کرده بود، چونکه ارشد الشیاطین پروژه مسجد را هم تحت اثر خودش میداند.

افغانها میگویند که تا زمانی که ارشد الشیاطین بحیث امیر خوجه لئین اکادمي باقی بماند افغانها آنطوریکه لازم است به پروژه مسجد علاقه نخواهند گرفت چونکه ارشد الشیاطین از مسجد و اکادمي بقسم مخلوط برای اهداف سیاسی کار گرفته اعتماد مردم را از دست داده است، وبغیر از حلقه پیروان خودش که عمدتاً ستمی ها میباشد بدیگر افغانها اجازه سهم شدن در مسجد و اکادمي را نمیدهد. لہذا حرمت مسجد شریف بحیث خانه خدا و موقف اکادمي بحیث یک موسسه بیطرف فرهنگی وقتی از جانب کافه افغانها دوبرابر خواهد شد که ارشد الشیاطین از صحنه امارت خوجه لئین اکادمي تقاعد و خانه نشین ساخته شود. اکنون وقت آن رسیده تا یک شخص بیطرف و خیرخواه در رأس اکادمي قرار گیرد تا « خوجه لئین اکادمي » و « شیطان اکادمي » را به « افغان اکادمي » مبدل ساخته درز و نفاق بین افغانها را ترمیم نماید. فاعتبروا یا اولوالابصار. (ج. ف. از ویرجینیا)

هموطنان محترم! در اثر راکتیرانی امریکا و تهدیدات نظامی ایران اوضاع افغانستان و منطقه وخامت پیدا کرده، تمام صفحات این مجله وقف این موضوعات شده، متأسفانه درین شماره بخش (زبان و ادبیات) نداریم و این کمبود را در شماره آینده تلافی خواهیم کرد

محمد سلیم خاکدان سابق معلم لیسه رحمن بابا از کارولینا جهالت بدو نوع است: یکی ناشی از غفلت و نادانی و دیگری ناشی از غضب و تعصب، و دومی از بدترین نوع جهالت شمرده میشود، زیرا اگر یک شخص بیسواد و نافهم بیک عمل جاهلانه دست میزند، علت جهل او معلوم است و چندان مورد ملامت قرار نمیگیرد. اما اگر یک شخص دانشمند که لقب استادی را دارد بیک عمل جاهلانه دست میزند، آنهم با اساس غضب و تعصب، این به آن ضرب المثل میماند که «چو کفر از کعبه برخیزد، کجا ماند مسلمانی؟»

من مدتیست که اخبار امید را نمیخوانم چون سراپا دروغ و پروپاگند است و هدف آن آنست که از دروغ و درها برای خود یک کشور، یک حکومت و یک تشکیلات بسازند و دل خود را خوش بسازند که افغانستان بزیتر تسلط ربانی و مسعود اداره میشود. هرگاه یک ولایت بکمک ایران و روس بدست شان میباشد میگویند آنجا حکومت مشروع و مردمی است، وقتی همان ولایت با اثر خواسته و همکاری مردم آن از دست شان بیرون میشود میگویند قومندانهای ما خیانت کرد یا لشکر پاکستان حمله کرد، آخر شما از قوماندانهاییکه بهول ایران و روسیه خریداری شده اند چه توقع دارید؟

چهارروز پیش یکنفر دوستم از ویرجینیا یک مقاله استاد غوریانی را که در شماره ۳۳۰ امید نشر شده تحت عنوان «اسلام و فاشیسم سالاری طالبان» در تلفون برایم خواند. او گفت توهیمیشه میگفتی که غوریانی صاحب را میشناسی شخص فهمیده و دانشمند است، اما حالا که این مقاله را شنیدی چه میگوئی؟ گفتم قضاوت فوری درست نیست، لطفاً یک کاپی مقاله را برایم بفرست تا بدقت بخوانم آنوقت نظر خود را برایت میگویم. امروز همان مقاله برایم رسیده و من سه بار بدقت آنرا خواندم.

دروغ اول استاد غوریانی اینست که میگوید «ملا عمر گفته چونکه ما دشمن را خوراک و مسکن داده نمیتوانیم، شما آنها را بکشید...» در حالیکه همین یکماه پیش فرمان ملا محمد عمر مجاهد صادر شد تا اسیران جنگی کشته نشود بلکه با آنها رویه مناسب بشری صورت بگیرد. برای یک شخص دانشمند که لقب استاد را دارد دروغ گفتن یا بالای دروغ دیگران استناد کردن جهالت است.

دروغ دیگر استاد غوریانی در مقاله اش اینست که پشتونها را قبایل وحشی، فاشیست و غیر متمدن میخواند، اقوام غلجائی و درانی یعنی اولاد میرویس نیکه و اولاد احمد شاه بابا را پیرو «فاشیسم منحن قبیله» بشمار برده، بطور بسیار جاهلانه حکم میکند که اقوام غلجائی و درانی «شاید بعلت تماس با تمدن های پیشرفته اطراف نزدیک شان بوده که رسم خشن (آدم کشی) را ترک گفته اند.» گویا بعقیده استاد غوریانی تمدنهای دور و پیش پشتونها عبارتند از تاجکها، ازبکها، ترکمنها، پنجابیها، هندی ها و ایرانی ها که تمدنهای پیشرفته داشته و آدم کش نبوده اند، اما غفلت و جهالت استاد غوریانی درین است که سفاکی گرگین و خونریزی نادر افشار را در قضاوت طفلانه و ملو از غضب و تعصب خود بکلی فراموش کرده است.

استاد غوریانی بار دیگر از تعصب و جهالت کار گرفته در مقاله خود مینویسد که «... این جنگ فاشیسم قبیله علیه ملیتهای متمدن و اسکان یافته است. و چون این جنگ، فاشیسم قبیله است، قبیله پیرو کراسی رانمی شناسد و تشکیلاتی ندارد...» تعصب و جهالت غوریانی صاحب درین بیاناتش آنقدر آشکار و مبرهن است که حیف اطلاق کلمه استاد برای او. پشتونها را «فاشیست قبیله» و سایر اقوام افغانستان را «ملتهای متمدن و اسکان یافته» خواندن از تنگ نظری، بدخواهی، تعصب، تبعیض و جهالت نمایندگی میکند، چونکه هر کس میداند این نوع طبقه بندی کاملاً عندی، دشمنانه و شخصی است. من خودم بقوم پشتون هستم و در جمله قبایل پشتون در ولایت شمال کشور زندگی کرده همانجا لیسه را خوانده ام، خانم بقوم تاجک است و اونیز معلمه لیسه دخترانه بود، ما هیچگاه احساس نکردیم که مدنیت قبایل پشتون فاشیستی و وحشیانه بوده باشد و مدنیت اقوام دور و پیش ما برتر و بالاتر بوده باشد. در حقیقت همه اقوام مسکون در افغانستان دارای مدنیت های مشابه و متحدالشکل میباشند که در مسایل و مراودات اجتماعی از تعلیمات قرآن مجید پیروی میکنند. این نوع طرز تفکر تبعیضی و غیر اسلامی از همان شعار نالایق «تاجک فوق همه» منشاء میگیرد که فاشیستی و جهالت پیروان آنرا ثابت و هویدا میسازد. آیا غوریانی کدام شواهد و ثبوت دارد که مدنیت قبیله خودش در غور نسبت به تمدن پشتوهای مسکون در همان ولایت بهتر و برتر باشد؟ و آیا خود غوریانی مولود تمدن افغانی نیست؟

اینکه غوریانی اکنون به تمدن افغانی تف می اندازد و بالای تمدن ایرانی افتخار میکند، متأسفانه می بینیم و باین نتیجه میرسیم که شخصیکه در افغانستان استاد و دانشمند گفته میشد در امریکا تبعیض طلب، تفرقه انداز، دشمن ملیت پشتون و بیک کلمه «جاهل» شده است، که بحکم قرآن مجید باید اطاعت کرد و گفت: «و اذا اخاطبهم الجاهلون قالوا سلاما». ختم

39

« چرا ریش ؟؟؟ »

(قسم دوم)

عبدالصمد وهابزاده (فریار)

سوم - ماندن ریش سنت محمدیه است:

خداوند (ج) در قرآن کریم میفرماید: «لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه» (به تحقیق بر شماست حتما اقتداء نیک بر رسول خدا - سوره احزاب، آیه ۲۱) یعنی پیروی کامل از اقوال و افعال و صفات آن مبارک (ص). و در جای دیگر خداوند میفرماید «وما ارسلنا من رسول الا ليطيع باذن الله» (و نفرستادیم هیچ رسولی را مگر برای ابلاغ اوامر خداوند که باید شما آنرا اطاعت کنید - سوره نساء آیه ۹۴). و گفت رسول خدا (ص) «خیر الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم» بهترین هدایت رهنمائی محمد رسول الله است (ص).

نکته: اساسا چون اسلام دین تسلیم یقین و اخلاص است وقتی کسی کسیرا دوست دارد، بجا کردن امر او دیگر مراتب قانونی و اصولی و تشریفات نمیخواهد، بلکه عاشق یا محب با اجرای امر محبوب و عاشق از راه وجوب نی بلکه بروی عشق و محبت دوستی او انجام میدهد، چنانچه گفته اند «از دوست یک اشاره و از ما بسر دویدن». چون موضوع عشق آمد روز گاری در وطن عزیز با دوستان شاعر و خوش ذوقی که باری سرها را در عنقوان جوانی از باده عشق مست میساختند و میخواندند (عشقی که نه جاودانیست بازچه شهوت جوانیست)، باز از لیلی و مجنون پادشاه سخن نظامی گنجوی میخواند و ما یاد میکردیم، چند بیت از آنرا برای ثبوت مقام عشق و عاشق و محب و محبوب می آورم: پدر مجنون، مجنون را بخانه کعبه برد تا شاید با عذر و نیاز در حرم مبارک خدای عالمیان و عاشقان تسلی یابد، باو گفت:

گفت ای پسر این نه جای بازیست بشتاب که جای چاره سازیست - در حلقه کعبه حلقه کن دست کز حلقه غم بدین توان رست - گویا یارب، ازین گزاف کاری توفیق دهم برستگاری - رحمت کن و در پناهم آور زین شیفتگی براهم آور - در یاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم - مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست پس بخندید - از جای چو مار حلقه برجست در حلقه زلف کعبه زد دست - میگفت، گرفته حلقه بر در کامروز منم چو حلقه بر در - در حلقه عشق جان فروشم بی حلقه او مباد گوشم - گویند، از عشق کن جدائی این نیست طریق آشنائی - من قوت از عشق می پذیرم گر میرد عشق، من بمریم - پرورده عشق شد سرشتم بی عشق مباد سرشتم - یارب بخدائی خدائیت وانگه بکمال پادشاهیت - کز عشق بغایتی رسانم کو ماند، اگرچه من نمانم - از چشمه عشق ده مرا نور این سرمه مکن ز چشم من دور گرچه زهراب عشق مستم عاشق تر ازین کنم که هستم - گویند که خور عشق وا کن لیلی طلبی ز دل رها کن - یارب تو مرا بروی لیلی هر لحظه بده زیاده میلی - از عمر من هر آنچه هست بر جای بستان و بمر او در افزای - گرچه شده ام چو موی از غم یک موی مباد از سرش کم - از حلقه او بگوشمالی گوش رویم مباد خالی - بی باده او مباد جامم بی سکه او مباد نامم - جانم فدای جمال بادش گر خون خوردم حلال بادش - گرچه ز غمش چو شمع سوزم هم بیغم او مباد روزم - عشقی که چنین حلال باشد پاکیزه تر از زلال باشد

گرچه شاید ظاهرا این ابیات مستقیما داخل موضوع نبوده ولی در استحکام و پایداری از اوامر محبوب و معشوق (انسان پاک و مسلمان، مخلص با یقین کامل) مثال زنده است که ظاهرا عشق مجازی چه تب و تابهایی دارد که با اصطلاح باتمام و کمال عاشق و محب راستین فقط برای ارضای محبوب و معشوق از خود و همه تعلقات میگذرد. ما که با خود حساب کنیم و آن عشق و محبت را با کاهلیها و بیعلاقگیهای خود مقایسه کنیم، در می یابیم چرا چنین خوار و زار و ناتوان و دریدر و خاک بسر بیوطن و رنگ زرد و عاصی و سرگشته و پایوس هر کافر و مشرک گشته ایم. میگویند عاقلان در ترک اوامر خدا و رسول او قضاء گنهگار میگردند، اما عاشقان روحا و قلبا.

چهارم - تراشیدن ریش انحراف از هدایت رسول الله (صلعم) است:

خداوند کریم در قرآن مجید میفرماید: «من اطیع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا» (کسیکه اطاعت رسول را کرد به تحقیق اطاعت خدا را کرده است و هر که روگردان شد، پس ما ترا برای پاسبانی او نفرستاده ایم - سوره نساء آیه ۸۰). در حالیکه ماندن ریش سنت قولی و فعلی و صفتی رسول الله (صلعم) است، پس تراشیدن ریش اعراض از طریقت منیفه و رغبت از سنت شریفه است، زیرا فرموده است، رسول الله (صلعم) «من رغب عن سنتی فلیس منی» (متفق علیه) (پس هر که تجاوز کند از سنت من، از من (از امت من، پیرو من، و مستحق شفاعت من) نیست. و هم رسول الله (صلعم) میفرماید: «لیس منا من عمل سینته غیرنا» (حدیث حسن) (یعنی کسیکه خلاف سنت ما عملیرا انجام میدهد از ما نیست).

دروغ بی اساس و شرم آور جریده اجیر (امید)

حدود ششماه قبل جریده روسیاه و اجیر (امید) خبری نشر کرده بود که گویا داکتر عبدالوکیلخان سابق وزیر زراعت بخاطر نداشتن ریش در بندرتورخم از طرف موظفین سرحدی طالبان کتک خورده، کت و کوب و بی آب شده است. اکنون معلوم گردیده که این خبر بکلی دروغ و بی اساس بوده است.

در اواسط ماه سپتامبر ۹۸ محترم دکتور عبدالوکیل خان برای تدارک امکانات کمکهای بیشتر زراعتی برای افغانستان با آمریکا آمده بود و در موضوع خبر منتشره امید از او معلومات خواسته شد. دکتور عبدالوکیل خان این خبر را کاملاً جعلی و بی اساس خوانده علاوه کرد که من غرض

افغانستان قصد تهدید مردم افغانستان را دارد ما قلاً نیز اعلام داشته ایم که هیچ دیپلمات ایرانی نزد ما آسیر نیست و اصولاً اشارت اسلامی هیچ مسؤولیتی در قبال کسانی ندارد که ایران آنها را به اجازه ائتلاف شمال به افغانستان فرستاده است کارنامه گذشته رژیم ایران شاهد گویای این حقیقت است که زمامداران ایران با وجود داد و فریاد مبارزه با آمریکا و اسرائیل هیچگاه صدق این ادعا را در عمل ثابت ننموده، بلکه بیشتر به جنگ و کشمکش با همسایگان تمایل داشته اند جنگ طولانی این کشور با عراق که سرانجام شکستی به تلخی جام زهر را در گام رهبران ایران ریخت گواه این حقیقت است. ما امید داریم که سانورهای نظامی ایران در سرزمینهای آن کشور محصور بمانند و تهدیدی را متوجه تمامیت ارضی کشور ما نسازد در غیر آن شعله های این جنگ تا اصفهان را فرا خواهد گرفت و در انصورت مسؤولیت عواقب و خیم آن بدوش سردمداران رژیم ایران خواهد بود.

کشور ما اسلحه و جنگ افزار به مناطق تحت کنترل مخالفین به منظور دوام جنگ در افغانستان انتقال میدارند ما همین اصل را رعایت کردیم حتی در شرایطی که بلشیه های فراری پس از شکست از مرز گذشته و به کشورهای همسایه پناهنده میشدند ما آنها را در داخل خاک همسایه گان تعقیب نکردیم ما حرمت حریم سرزها با همسایگان را حتی در شرایطی که خطر جدی از آن سخت متوجه ما بود رعایت کردیم.

با وجود اینکه سردمداران رژیم ایران با مداخلات آشکار و پشیمانه خویش مسؤول بسیاری از ویرانی ها تباہی ها و خونریزی ها پس از روسها در افغانستان اند و همین ها بودند که شمال افغانستان را به انبار اسلحه ساخت ایران برای مخالفین مبدل ساختند ولی همه پلانیهای ایران با نصرت خداوندی و همت مردم مجاهد ما که هیچگاه به تسلط اجنبی گردن ننهادند به شکست مواجه گردید و اکنون که ایران همه راه ها بسوی افغانستان را در برابر خود مسدود می بیند به بهانه مفقود شدن غده بی از جاسوسانش در مزار شریف از طریق اجرای ترسناک نظامی در مرزها

ما نه دیپلماتهای ایرانی را بازداشت کرده ایم و نه به کددهار آورده ایم

این موضوع را به سازمان ملل متحد ارجاع می کنیم تا ملل متحد در این مورد میانجیگری کند

ایرانی و البته روزنامه نگاران تبیین دادیم که ذریعه این سلاح ها هزاران ایرانی شهروندان ما کشته شده اند.

ادامه دروغ بی اساس امید

توزیع و غرس نهال و دادن کمک و مشوره به باغداران حسب الوظیفه بولایات مختلف افغانستان سفر کرده و می کنم، در هیچوقت و هیچ جا به امن چنین رویه نشده و خبر منتشره امید واقعیت نداشته است. افغانهای شریف متوجه میشوند که امید اجیربرائی ساختن یک دروغ از شریف ترین و صادقترین خدمتگاران افغانستان هم دریغ نمیکند.

از آنجائیکه داکتر صاحب عبدالوکیلخان در شرایط سخت و ناگوار هنوز هم بخدمات ارزنده زراعتی بداخل افغانستان مصروف است، امیداجیرایران این آوازه دروغین را بخاطری براه انداخته تا در برابر رفتن سایر خدمت گاران افغان بداخل کشور ترس و بیم ایجاد نماید. لہذا خبری که در امیداجیرایران میخوانید فوری باور نکنید زیرا اخلاق و شرافت امید سقوط کرده و غیر از دروغ پراگندگی چیزی ندارد.

ملل متحد با ما رابطه مستقیم ندارد، اما این سازمان میتواند در این مورد قضاوت کند. قضاوتی که برای تمام مردم جهان قابل قبول باشد. ما در این مورد استدلال خود را داریم اینکه سازمان ملل متحد آنرا می پذیرد یا نه مربوط به آنها است حدس ما در این زمینه اینست که در مزار شریف جنگ بسیار شدید جریان داشت من و سایر رهبران نظامی ما متوجه حضور دیپلماتهای ایرانی در شهر مزار شریف نبودیم و دقیقاً نمی دانستیم که در این مورد چه اقدام کنیم. ما در این زمینه کدام طرح خاصی نداشتیم ما آنها را نه در آنجا بازداشت کردیم و نه به کددهار آورده ایم و نه از آنها اطلاعی داریم. کاملاً روشن است که آنها نزد ما نیستند. حدس ما اینست که نزد مخالفین امارت

اسلامی افغانستان باشند. در غیر آن ممکن است گشته شده باشند با ایرانی ها این مسئله را اساس و بیهوده بی برائی تبلیغات علیه ما قرار داده و میگویند مداخلات وسیع شان را در افغانستان پرتوانند. ما سلاح های زیاد

خوانندگان عزیز!
محترم عالیقدر امیر المؤمنین شبه گذشته در مورد به اصطلاح دیپلماتان ایرانی که از زمان فتح شهر مزار شریف توسط مجاهدین اردوی اسلامی به ادعا ایرانی ها دیپلماتان مذکور نزد امارت اسلامی افغانستان اسیر میباشند، مصاحبه را انجام داده است که ما در اینجا نکات عمده این مصاحبه را خدمت شما عزیزان تقدیم میداریم.

محترم عالیقدر امیر المؤمنین گفتند : در صورتیکه دیپلماتهای ایرانی یک خبرنگار این کشور نزد مخالفین امارت اسلامی نباشند آنها به احتمال زیاد به قتل رسیده اند اما رهبری امارت اسلامی افغانستان از قتل آنها اطلاعی نداشته و در زمینه نقشه و طرحی نیز نداشته اند؛ اما این مسئله را با ملل متحد ارجاع می کنیم تا ملل متحد در این مورد میانجیگری کند. گرچه سازمان

خصلت های فطرت : یعنی خلقت انسان بصورت و.... طبیعی و تولی، صورتیکه خداوند بندگان خود را بان خلق کرده و نهاده است درطبیاع شان، امیال شان و افعال و نیکی ها و اصالت داده است انسان را بصورت خلقت نکوی آن ، به ترتیبی که اگر انسان این خصلت ها را ترک کند صورت او بصورت آدمی باقی نمی ماند، صورت او از آن بصورت آدمیست که فطرت خلقت را انسان بدست خود تغیر ندهد و کیفیت دین اسلام هم که بان دین فطرت گفته شده از آنست که اصالت صوری و معنوی انسان را حفاظه میکند. زیرا هر انسان کوچکترین تغیر در فطرتش را بد میبرد (نمیخواهد بی بینی یا بی گوش یا بی چشم یا بدون دندان یا صورت مسخ شده روی یا یکی از اعضا در بدن داشته باشد)، و انسان فطرتا صورت طبیعی خود را (که زوییا ترین انتخاب خدا در صور مخلوقات است) دوست دارد ولو بر او شریعت هم نازل نشده باشد و شرائع پیغمبران همه برای حفظ همین سلسله (زیبائی های صوری و معنوی انسان) آمده است . حافظ (سیوطی) (رح) میفرماید : « فطرت سنت قدیمی است که آنرا انبیاء اختیار کرده اند و همه شرائع بان متفق گشته و این امر جبلی و فطری و قابل پیرویست.»

ششم - تراشیدن ریش تغییر دادن خلقت خداوندیست :

هفتم - مانند ریش روش انبیاء علیهم السلام است :

هشتم - ماندن ریش راه مومنین است :

خداوند کریم میفرماید: «کنتم خیر امته اخرجت للناس» (یعنی هستید شما بهترین امتی که مقرر کرده شد برای مردمان - سوره آل عمران آیه ۱۱۰) یعنی بر شماست تا مردم را از بدی ها منع و به نیکی ها دعوت کنید. و هم خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «واتبع سبیل من اناب الی» خطاب لقمان به پسرش است که قرآن ازو حکایت میکند که: و متابعت کن در دین راه کسیرا که بتوبه و پشیمانی بسوی من بازگشته و رجوع کرده - آیه ۱۵ سوره لقمان) یعنی براه انبیاء و مخلصان خدا برو و در راه خلاف دین تقلید و اطاعت پدر و مادر خود را هم مکن. و فرمود رسول الله (صلعم) «علیکم بسنتی و سنته خلفاء راشدین... تا آخر» (یعنی بر شماست که بعد از من پابند باشید بسنت من و سنت خلفاء راشدین که هم هدایت شده و هم راهنما هستند و این سنتها را حتی با دندانهای تان قایم بگیرید و بشهریزید از محدثات (از نو آوریها در کار دین) که خلاف هدایت من و خلفاء راشدین است زیرا (هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است). و ثابت است که خلفاء راشدین و سایر اصحاب رسول الله (صلعم) ریش های بزرگ داشتند. ابوبکر صدیق (رض) ریش انبوه و حضرت عمر (رض) ریش زیاد و حضرت عثمان (رض) ریش بزرگ و حضرت علی (رض) ریش عریض داشتند که بدو طرف شانه های مبارک میرسید؛ همچنان هیچیک از اصحاب کرام و تابعین شان بدون ریش نبودند. (از سرور)

اطمینان مردم عامل عمده برقراری صلح

بحود مشرب روان فرهادي

برمرده تهمت می بندد

روان فرهادي که درین اواخر بخدمت اسرائیل درآمده و برای منافع ضد اسلام و ضد افغانستان کار میکند، این شخص بی مسلک، بی ایمان و چوکی پرست علاوه بر آنکه راهپوهای دروغین راجع بموقعیت کار و بودوباش بن لادن در افغانستان به سی آی ای امریکا داده و میدهد و باوجود کسب این لعنت تاریخی که بحیث سفیر خوجه ثین تجاوزراکتهای امریکا برافغانستان راتمجید و دوام آنرا تشویق نمود، اکنون برای مشروع جلوه دادن خیانت های خود بالای مرده ها تهمت می بندد، چنانچه در یک مصاحبه رادیویی بتاریخ ۱۳۳۹ گشت بامهرمن مینا کرباسی گفت که مرحوم دکتور محمد یوسف خان صدراعظم سابق برای وی سفارش کرده بود تا چوکی افغانستان در ملل متحد رایله نکند.

برای اینکه این دروغ و تهمت سخیف روان پست و بی مسلک را بالای یک خدمتگزار وفات یافته افغان ثابت ساخته باشیم، اینک مصاحبه مرحوم دکتور محمد یوسف رادر باره طالبان بابخش دري صدای امریکا که در ماهنامه (وفا) منطقه پشاور بتاریخ ۱۰ جوزا ۱۳۳۹ (یعنی یکسال و سه ماه پیش) نشر شده، بمطالعه هموطنان حقپرست مجله آئینه افغانستان تقدیم میکنیم. هموطنان خوب توجه فرمایند که مرحوم دکتور محمد یوسف در شروع مصاحبه خود چه گفته است:

«در مقابل تمام آرزوهای ما ختم جنگ و آدمکشی نجات مملکت از جنگ تنظیمهای بی مسئولیت و خودکامه وعده بی از قوماندانهای لجام گسیخته که برآزار مردم رنج کشیده از هیچ خطری دریغ نمیکردند، تامین وحدت ملی که این مامول اینک بلطف خداوند (ج) در وجود طلبه تامین گردید.»

مرحوم دکتور محمد یوسف در جای دیگر میفرمایند:

«من بحیث خدمتگزار ملت از رهبری طالبان انتظار دارم که بعد از پیروزی بزرگ در امر وحدت جغرافیائی کشور و تامین امنیت نسبتی توجه خود را به وحدت ملی معطوف دارند و در این مورد راه را برای تشکیل یک حکومت نظامی معطوف کنند که در آن خواسته های همه اقشار و مردم منعکس گردد.»

با اینچنین نظریات خیر خواهانه و روادارانه در باره طالبان آیا تصور شده میتواند که مرحوم دکتور محمد یوسف یک شخص وطنفروش مانند روان فرهادي راتشویق کرده باشد تا چوکی ملل متحد را برای رژیم غاصب خوجه ثین قایم نگه دارد؟ علاوه بر مردم خبر دارند که مرحوم دکتور محمد یوسف روان فرهادي را بحیث یک شخص اهرچونست و چند رویه شناخته و در دوره صدارت خود بالای روان فرهادي اعتماد داشت. مابین سندر ابرای ثبوت

دو کتر محمد یوسف صدراعظم سابق افغانستان در مصاحبه بی با بخش دري صدای امریکا گفت:

در مقابل تمام آرزوهای ما ختم جنگ و آدمکشی نجات مملکت از جنگ تنظیمهای بی مسئولیت و خودکامه وعده بی از قوماندانهای لجام گسیخته که برآزار مردم رنج کشیده از هیچ خطری دریغ نمیکردند، تامین وحدت ملی که این مامول اینک بلطف خداوند (ج) در وجود طلبه تامین گردید.

همچنان دو کتر یوسف افزود:

ختم جنگ معنی آن را نمیدهد که مگر خیر و خیریت میشود و باید پس از تامین صلح اعمار مجدد

افغانستان آغاز باید. وی افزود: اما در این زمان تاکید میکنم که ختم جنگ مترادف صلح نیست، بلکه ختم جنگ زمینه را برای تامین صلح فراهم میزند. صلح زمانی برقرار میشود که مردم افغانستان اطمینان حاصل کنند که بر حکومتی آینده دروغ و کذب حاکم و منابع تمام اقدار در نظر گرفته میشود و رشدهای معینی که در سالهای طولانی جنگ برپیکر آنها وارد گردیده ارج کثافت میشود. اما باید در نظر داشت که افغانستان خانه مشترک همه اقوام و قبایل است که در این سرزمین زیست میکنند و تاریخ مشترک و پهنای تاریخی دارند. این احساس که قومی بر قومی نگری و کتوری بر کتوری نگری حلول میجوید، بلکه مرکز پیدا نشود، وطن ما وطنی سالهای جهاد برده حکومت کمونیستی و استیلاي مسلک شوری دید از آن در اثر مفاسد بین تنظیمها به ویرانه عظیم میل گردیده که نه تنها زیر بنای اقتصادی و زیر بنای کلتوری از بین رفته است، بلکه لای رسایل معیشت مردم نیز وجود ندارد.

صدراعظم سابق افغانستان

علاوه بر این: جنگها باعث گردیده که به صد ها هزار افغان از دکنگر بی امنیتی در سراسر جهان قبت و پاشان شوند. او گفت: گروه طالبان باید به انتقال افغانهای معین خارج از راه اعمار افغانستان معطوف به خروج بخت و بخت خود: من به بحث خدمتگزار ملت از رهبری طالبان انتظار دارم که بعد از پیروزی بزرگ در امر وحدت جغرافیائی کشور و تامین امنیت نسبتی توجه خود را به وحدت ملی معطوف دارند و در این مورد راه را برای تشکیل یک حکومت نظامی معطوف کنند که بر آن خواسته های همه اقشار و مردم منعکس گردد.

در این صورت صلح حقیقی برقرار خواهد شد. لازم به یادآوری خواهد بود که کثیف طالبان بر لایق ظهور غرور گفت: بودند که آنها فقط میخواستند اسلام را جمع آوری نمایند که دست قوماندانان خود مختار را از مردم کوتاه کنند تا جنگ و آدمکشی پابانی دهند و آنها خرافان قدرت و حکمرانی نیستند و خاص به رهبری خدا کمر بستند اند اینکه وقت آن است که به این وعده وفا کنند. من از همه جوانان هموطن که در رفته های مختلف تخصص دارند انتظار دارم که آن زمانی که برآوردن آن بوند فرا رسیده و بایست که اینها در صورتی که شرایط مهیا شود ب وطن عیث کنند و تمامی خن را بر راه بازسازی مملکت و تشکیل سازمانی که بر متحدین امروز به اداره کشور بتواند ره بدهند. از هیئت رهبری طالبان خواهش میکنم راه خدمت این جوانان را در مملکت آماده بکنند تا آنها با اطمینان کامل به وطن برگردند.

با اینچنین نظریات خیر خواهانه و روادارانه در باره طالبان آیا تصور شده میتواند که مرحوم دکتور محمد یوسف یک شخص وطنفروش مانند روان فرهادي راتشویق کرده باشد تا چوکی ملل متحد را برای رژیم غاصب خوجه ثین قایم نگه دارد؟ علاوه بر مردم خبر دارند که مرحوم دکتور محمد یوسف روان فرهادي را بحیث یک شخص اهرچونست و چند رویه شناخته و در دوره صدارت خود بالای روان فرهادي اعتماد داشت. مابین سندر ابرای ثبوت

روان فرهادي از سابق برای شوروي کار ميکرد

سيد کريم محمود از اريزونا

حدود ۴۰ سال قبل در زمانیکه در میدان هوایی بین المللی کابل بحيث مدير عمومي امنيت میدان ایفای وظیفه مینمودم و روزانه سروکار من با افغانها و نمایندگان سیاسي و غیر سیاسي خارجي در کابل بود و بهمین سبب در تمام دھوتھای رسمي و غیر رسمي شان اشتراك میداشتم و آقای روان فرھادي نیز که در آنوقت یک مدير در وزارت خارجه بود در جملہ مدعوین ميبودند. در سفارتھای دول شرقي که مربوط به پکت وارسا و شوروي بودند ببرک کارمل، این بدکار سفلسي و سگ گردن بستہ لینن نیز حاضر ميبود و این مفسد و ظنفر و ش در هر گوشہ محفل خود را بخارجي و داخلي رسانده نظريات مفسدانہ خود را تشریح مینمود. منکہ او را تحت نظر داشتم عکس العمل دیگران را در مقابل اومیدیدم. سفیر امریکا این جاسوس روس را چانس نزدیک شدن بخود نمیداد و دیگر اعضای سفارتخانه های دول غربی هم بکراحت حرفھای او را می شنیدند و بعضا ریشخندش مینمودند؛ از دول بیطرف تنها سفیر هند بود کہ با اوصحبت تقریبا دوستانه داشت و گاه گاهی روان فرھادي نیز اشتراك مینمود و از حرکاتش معلوم بود کہ حرف آنها را تائید میکند. اما دربارهٔ برخوردهای جداگانہ فرھادي و کارمل جاسوس کاجی بی باید بگویم کہ فرھادي با کارمل از احتیاط کار می گرفت و باشارۂ سر و چشم و لبھای نیمه باز کہ معنی احترام و تسلیم را میداد اشاراتی بین شان ردوبدل میشد و تقریبا تمام برخوردهای او یکسان بود. منکہ مراقب بودم تعجب داشتم کہ این دو نفر (فرھادي و کارمل) چرا اینقدر باهم روبرو میشوند و در محافل مزدحم همیشه از اشارات سر و چشمها و شور دادن لبھا کار می گرفتند و این سوال همیشه نزد من موجود بود کہ این اشارات بی هیچ نمیباشد. سایر افغانھای مدعو بسہ دستہ بودند: یکی از نزدیک شدن و تماس به ببرک ملعون دوري مینمودند، دستہ دوم محافظه کار با او دست میدادند، احوالپرسی میکردند اما چندان گرم نمیگرفتند، دستہ سوم گروپ خود ببرک بود کہ در بین دیگر افغانها تیت شده طبق وظایفیکہ کاجی بی برای شان داده بود اطلاعات جمع میکردند، اگر این اطلاعات مهم ميبود در همان مجلس به کارمل ملعون میرساندند و در غیر آن در ختم مجلس یکجا شده اطلاعات خود را مبادله مینمودند. دربارهٔ روان فرھادي و کارمل ملعون کہ چرا بین هم روبه بازی دارند برای مدتی گیج بودم و فکر میکردم کہ نامبرده دھلومات است شاید با کارمل روبه بازی میکند. تا اینکه در یکی از شبھای تاریک این طلسم شکست و چهره اصلي فرھادي را شناختم.

ساعت تقریبا هشت بجہ شب و هوا تاریک بود و در طول سرک منزل خود در شهر نو کہ کوچہ نسبتا تاریک بود روان بودم. همینکہ به نزدیکی چهارراهی رسیدم دفعتا با روان فرھادي و خانمش مواجه شدم و سلام علیک بسیار خشک و کوتاه نموده بسمت مقابل از هم رد شدیم. من از تعجب حیران شدم و باخود گفتم کہ چرا روان با من به سردی و عجلہ سلام علیکی نمود. همینکہ بچهارراهی رسیدم دیدم از سمت چپ موتری باینطرف روان است و من در سمت راست سرک دورخوردم تا بموتر مذکور نزدیک شوم، وقتی موتری نزدیک من رسیدہ بطرف دست راست سرک دورزد، به عقب موتری نظر انداختم دیدم کہ موتری سفارت روسیہ ميباشد، موتری سیاه رنگ سفارت شوروي کہ شبھا غرض مسائل جاسوسی از آن استفاده میشد. بفکر افتادم کہ این موتری چرادر این وقت شب در یک کوچہ فرعی تقریبا تاریک داخل گردید؟ بسرعت دورخورده بعقب موتری کمی دورتر بسمت حرکت موتری روان شدم. دیدم موتری مذکور با چراغھای خاموش در کنار سرک متوقف شد و دونفر کہ همین فرھادي با خانمش باشند بموتر مذکور سوار شدند، آنگاه موتری با چراغھای خاموش حرکت کرد و در امتداد سرک فرعی خلوت عقب زینب ننداری حرکت داشت و هر لحظه از من دورتر میشد کہ از تعقیب آن عاجز بودم. اما از مشاهدۂ این وضع سوالات سابق من حل شد و فهمیدم کہ حرف در کجا است.

از خود میپرسیدم درین شب تاریک قدم زدن روان فرھادي با خانمش در یک سرک تاریک فرعی، و دور زدن موتری سیاه رنگ سفارت شوروي و بانمبر پلیت دھلوماتیک و سوار شدن این دونفر در همان سرک فرعی در موتری سفارت شوروي و باز هم حرکت موتری مذکور در امتداد یک سرک فرعی و خلوت عقب زینب ننداری، چه معنی دارد؟ حل و تعبیر این معما را برای شما میگذارم. روان فرھادي در تمام دورۂ شاهی در چوکیھای حساس قرار داشت و در مسافرت های پادشاه بکشور های خارج شامل ميبود و بعقیده من بعد از تقرر فرھادي بسفارت پاریس، محمد خان جلالت وظایف فرھادي را در کابل بمعده گرفته باشد. در دورہ حکومت کمونستی ببرک ملعون، فرھادي با کمونستها همکار و برتبهٔ وزیر مشاور سیاسي وزارت خارجه بود و هفته یکی دوبار با شخص ببرک دیدار و صحبت میداشت. بعدا او نمایندۂ خوجہ لنین ربانی در ملل متحد مقرر گردید قرار آخرین اخبار دل یهودیها را هم بدست گرفته باهر دولت و هر جناحیکہ دلش خواسته باشد بنام افغانستان قراردادھای و ظنفر و شانه امضاء میکند. اما شرمساری دایمی و خجالت تاریخی کہ برای روان فرھادي باقی ماند بیانات اخیر او بعد از فیر راکتھای امریکا بر قلمرو افغانستان است کہ او توسط رادیو بی بی سی و دیگر چنلھا فیر راکتھای امریکا را بر خاک افغانستان بخوشی و مسرت استقبال نمود و گفت این کار حق امریکا است و علاوه

کرد که تعداد راکت های فیر شده کافی نبوده باید تعداد بیشتر راکت بالای افغانستان فیر شود. شخصیکه توسط سرمایه یک مملکت فقیر تربیه شده و حدود پنجاه سال از آن مملکت معاش گرفته ، و اکنون هم خود را سفیر آن مملکت میخواند، آیا نمک حرامی بیشتر ازین وجود دارد؟ هزاران لعنت بر شیطان رجیم !!

تأهده با هدهه جوش آهده

غلام غوث ترجمان از نیویارک

کافه مردم افغانستان که مثل حقیقی حاکمیت کشور شان شناخته میشوند اکثرا خبرنگارانند که کدام گروه بنام حزب (فیلکوه) تعلق نموده و اگر احیانا نام آنرا بشنوند نمیدانند که گردانندگان حزب فیلکو کیهانند و کدامین دردهای اجتماعی و اقتصادی کشور شانرا مداوا کرده خواهند توانست ، تا چه رسد باینکه از ورای چنان ابهام بشنوند که موادی بنام مصوبات (لویه جرگه فیلکو) توسط چهار کلاه ها آبستن شده و فعالیت شان آنقدر به غلیان آمده که بقرار ماده دوم آن مصوبات میخواهند که لوی جرگه را در داخل افغانستان بزودی دایر نمایند ، در حالیکه هنوز در داخل افغانستان اکثریت خبر ندارند که گویا در کشور شان لویه جرگه ای ناشی از اجلاس بن دایر میشود و موضوع و هدف آن قبل از آنکه در داخل کشور تافته شده باشد ، در بن بجوش آمده بود!! یعنی از یکسو تصویبات و قطعنامه بابت لویه جرگه در بن آبستنی شد ، و از سوی دیگر فال آن حزب میخواند که داخل افغانستان بزودی زود لویه جرگه زائیده میشود ، چونکه در ماده ۴ قطعنامه سیرت در شهر بن تذکر داده شده است که تعداد اعضای لویه جرگه وطریق تعیین آنها مطابق واقعیت های ملی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان مشخص میگردد. جناب سیرت و شرکاء شان باید اذعان نمایند که:

واقعیت های اجتماعی و سیاسی افغانستان امروز بکلی متمایز از واقعیت های اجتماعی آندوران میباشد که در سالیان زحامت دولتهای شاهی در کشور ترویج داشت، و تشخیص واقعیت های کنونی وباخبر ساختن کتله مردم افغانستان از لویه جرگه مشرف به زعم سیرت کاری نیست که در یک شب یا در یکسال تقویم شده بتواند وبموجب آن خواب و رویائی که در ماده دوم قطعنامه سیرت صاحب در بن درج گردیده که گویا لویه جرگه را در زودترین فاصله مساعد در داخل افغانستان دایر مینماید بزودی تحقق یابد.

یکی از واقعیت های اجتماعی افغانستان که وضع اجتماعی امروز کشور را از دیروز آن متمایز میسازد که در طول سالیان زحامت های سلطنتی قدرت واقعی دولت دردست کابینه های وزراء انتصابی بود و در آن گروه فارسی زبانها بحیث گرداننده قاطعانه مشی دولت نقش داشتند واکثر توسط استشاره از دول خارج برگزیده میشدند و آنها در مسیر مشی قرار داده شده بودند که در جهت تضعیف زبان کتله اکثریت مردم کشور که پشتو زبان بودند و هستند منهک باشند، ولو اینکه بفراری ساختن امان الله خان ویا شهادت نادرخان منجر میگردید ، ومدتی هم بنام اینکه علیه غایله کنرها ، زمانی بنام اینکه علیه غایله کتواز ، دوره ای بنام اینکه علیه سرکوبی پکتیا ، نوبتی هم علیه اشراخوگیا نی ، یا بیدک لوگر ویا بنام اینکه علیه قطاع الطریقان سروبی و هودخیل وتره خیل وشنوار وکجه وغیره وغیره توسط عده ای بزیر سایه سلطنت عمل کردند ومناطق پشتو زبان کشور از زمین و هوا کوفته وتارومار شدند . اگر بازهم چندنفر چهار کلاه یکجا شده اساسنامه لویه جرگه را طرح می نمایند که از آن اکثریت مردم کشور بیخبر مانده و هنوز قضایای دیگر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دامنگیر کشور لاینحل مانده، آیا این نوع کامپین غیر مردمی بجائی خواهد رسید؟ علاوه بعضی شخصیت های برانگیزنده تفتین و تعصب توسط پول و پشتیبانی ایران برضد منافع ملی ما مبارزه دارند، اینها برضد پشتو وپشونها شعارها سرداده اند که « برادر کلان مرده» و یا میگویند که « تاجک فوق همه» و یا که « تخت است یا تابوت»، آیا اینگونه جنگهای گرم و سرد میتواند بزودی زود که جناب سیرت و طرفداران شان رویاء نموده اند ، زایل گردد؟ جناب سیرت که بطرفداری اقلیت های تجزیه طلب قد علم کرده ، نه سر پیاز خواهد بود ونه بیخ پیاز ، اگر در برابر آن عده مردمان دنده بروت کشور که خود ویا اجداد شان در تحت سیاست اقلیت های قومی وزبانی گیر مانده و محرومیت هائی دیده اند برابر شود، جز اینکه ملی را برای خود پوست نماید دیگر کاری را از پیش برده نخواهد توانست ، بلکه برعکس چرندیات و جفنگیات برانگیزندگان تفتین هنوز هم ترغیب خواهد شد، بر سبیل مثال غلام علی آئین که بر علیه پشتو زبانها شعار میدهد که «یا تخت است یا تابوت» و مدعی شده که زبان پشتو یک زبان نو و بیکاره است - البته خود جناب آئین در زمانیکه محصل لیله بود از ترس روش دنده بروتها گریخته ودر زیر سایه انجنیر احمدالله و طاهر بورگی پناه می جست ولی امروز برضد نیکی که آنها برایش رواداشته بودند بقوم وزبان وفرهنگ پشتون توهین نثار مینماید ، و یا آن قوم اکثریت نفوس کشور که در داخل افغانستان از جرگه بن خبر ندارند ودر غیاب شان در سایه آنها توسط مجلس بن میخ کوفته میشود، بفکر من هم میخی که بیجا کوبیده شده بیکاره و پوده خواهد ماند وهم کوبندگان آن عقب نخودک سیاه خواهند رفت، اما قوم پشتون راه خود را یافته وهدف خود را که تامین استقلال و تمامیت ارضی کشور است تعقیب خواهند کردو والله واعلم بالصواب

جنرال محمد زکریا ابوی از ساکرامنتو

هارون الرشید خلیفه بلندنام عباسی در سریر خلافت اسلامی بود و شکوه و جلال و تلالوی تمدن اسلامی در تاریکی های قاره اروپا نورپاشی داشت و عروس شهرهای دنیا بغداد قشنگ و کناره های زیبای دجله و آبادیهای ساحل و باغات در امتداد این دریای خروشان و آبهای نقره فام الفریب و تفرجگاه خاص و عام بود.

رادمرد بغدادی در آن زمان آنچه دیده بود چنین قصه کرد: در یکی از شبهای بدر مرا هم هوسی افتاد که سری بکناره های زیبای رودبار بزنم. با قباء و عمامه از منزل بیرون و مدهوش زیبایی طبیعت، هوای خوشگوار، نسیم ملایم و زمزمه های آب با سخره های ساحل بودم نمیدانستم کجا میروم و بخود غرق. دفتنادیدم در نزدیکی باغ سلطان سلاطین خلیفه اسلام رسیده ام. در روشنائی کم رنگ مهتاب دیدم شخصی کمر خم کرده (پشتک داده) و مرد دیگری با استفاده از پشت او قدر است کرده از چیلۀ تاک انگور می کند. با استفاده از تاریکی درختان پیش رفتم تماشاهم کنم کیانند که جرات میکنند از باغ خلیفه انگور بدزدند. دیدم خلیفه هارون الرشید در زیر است و وزیر جعفر برمکی بلخی خراسانی جوانمرد با رسوخ، محبوب و نامدار در بالا انگور کنده پائین شد. بعدا هر دو خنده کنان انگور خوران از نزدیکی من رد شدند. صبر کردم که خوب رد شوند آنگاه بعجله خود را از محل دور کردم. اندیشیدم بحال جعفر و آل برمک که برزوۀ عروج رسیده اند، بقلۀ احترام و عزت که از آن بلند تر در حلقه ما و عالم ناسوت نمیباشد که خلیفه اسلام صدر نشین آن مسندیکه نزد همه چه مقام دارد پشت میدهد و رادمرد بلخی به آن پا می نهد.

افکار گوناگون در مغزم تلاطم را شروع کرد و ضربه میزد. گفتم خدایا اهل جعفر و آل برمک نگه دار، در عقب این عروج نزولی می بینم و ازین بلندی پایانی نمایان میگردد. چندی نگذشته بود که شما هم خبر دارید چگونه تیغ در آل برمکی جاری شدو چگونه جعفر وزیر نامدار اسلام فرزند جوانمرد بلخ و دیگر بزرگان و جوانان این خاندان فضل و دانش در اثر خودخواهی و ظلم خلیفه اسلام هارون الرشید خود کام بقتل رسیدند و چگونه پدر آل برمک یحیی سالخورده در زندان پرتاب شد و ازین قتل عام حتی حسن و حسین پسران خورده سال جعفر و آمنه (خواهر خلیفه) هم بی زهر تیغ نمائند.

نمیدانم چگونه خاطره این قصه گوی عراقی یادم آمد و مرا بیاد خود و اهل افغان انداخت، بیاد افغانستان عزیز که جدیدا بعد از رکودی طولانی گامهایی بسوی بهتر شدن گذاشته بود و چگونه با عدم سیاست و کیاست ظاهر شاه، شاهیکه یگانه صفت او اینست که دستش بخونی آغشته نگردد، با ایجاد خصومت های شیاطین فامیلی، سردار و طنپرست لجوج و کینه توز، پسرکا کا و شوهر همشیره خود را که روزی جز اطاعت شاه، سعادت شاه و صداقت بشاه چیزی نمیشناخت، بدشمن مبدل ساخت که خلوص بخصومت و وفا بکودتا تبدیل شد.

و باز چگونه ملحد شمال بسرزمین مامردم صلجو سرازیر شد، چگونه چندین صدهزار افغان فهمیده، دانشور و وطنپرست مارا نابود و قتل نمود، چگونه جهاد شروع شد و چه تلفات بار آورد. چگونه پاکستان احزاب برای ما ساخت و جنرال ضیاء الحق که روزی نافهمیده او را حامی اسلام میگفتند چگونه سران جهاد و احزاب را بدام کشید و از هر یکی سند خادمی گرفت و او و جانشینش چگونه بربادی افغانستان رانقشه ریزی کردند. بعد از شکست روسیه غدار نوکران کموفلاژ شدۀ آن، این اسیران ارگ طلب و مفتون تخت و تاج، چگونه بهم آویختند و برای مزه دهان خود چه خون نریختند و چگونه فیل پایه های حرمت افغانی را خراب کردند و (پست پستنوالی) را از بین بردند؛ و باز چگونه قشون طالبان مانند سبزه های بهاری پیداشدند، اگر امنیت آوردند و سلاح را از دست آدمکشان گرفتند و مصئونیت فامیلی را برگشتانند، در پهلوی آن مکاتب بسته شد، تلویزیون و موسیقی اعدام گردید، عقب گرانی آغاز و زنها از حقوق بشری و اسلامی محروم گردیدند و هنوز نتوانسته بودند وحدت مملکت را که برگوشۀ آن امیری در صف مبارزه است، تامین نمایند که کلینتن رئیس جمهور امریکا به بهانه قسۀ ساخته و انلاراج شدۀ بن لادن را کتهای قاره پیما رادر خاک افغانستان زخمی و مریض فرود آورد.

بلی روزی ما دوست بودیم که دشمنان امریکا یعنی روسیه کمونستی را میکوفتیم، حالا این رئیس جمهور میخواهد با این تجاوز در قلمرو اسلامی افغانستان هنگامۀ شوخیهای دوره پیری خود را با دوشیزه بدکاری کموفلاژ نماید. مگر خون بیگناهان قصه را طوری دامن زد که نه حیثیت برایش ماند، نه حرمتی، مگر اوست که چون روسای احزاب افغانی بیشرمانه با چشم های لق بطرف این و آن می بیند و دیده ئی پائین نمی اندازد. هنوز این خبر های راکت بازی امریکا در امواج رادیویی بود که ریش داران عمامه بسر فارسی، اخلاف امام خمینی، که روزی در اثر جنگ عراق جام زهر کشید و ما برای کشته شدگان ایرانی غمگین بودیم، برای امحای افغانستان در حال نزح آماده تجاوز شده اند!

بلی این تابلو ها و عکس تاریک و روشن بدبختیهای افغانی از جلو چشمانم چون پرده های تحلیل میگذشت که الهامی دست داد، بفحوای آیه کریمه که از پی عسرو یسرا نمایان گردد و بدبختی یک ملت متدین با شهامت ازین عمیق تر و بیشتر نمیشود و زمان عروج و اعتلاء در رسیده و انشاء الله این همه بیگانه پرستان، تفرقه اندازان و غداران چون هیروی قصۀ مونیکا چشم بزمین شدنی اند. انشاء الله.

بادت بخیر حاجی بابا

هو الکبر المتعال جل جلاله
حج مبارکی : ناظم باختری
احمد صدیق حیات از استرالیا

درازل پرتو حسنی ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
سلام بر شما و همه دوستداران:

(ناظم) آمد از دیار با صفا
از دیار کبریا و مصطفی
خوش بحالش در جوانی رفته است
تا کہ گردد پاکباز و پارسا
سعی کرده در طواف کعبه اش
هم بمروہ سعی کرده ہم صفا
مصطفی آن سنگ را بوسیدہ است
وہ چہ سنگی؟ خوشتر از آئینہ ہا
ہم ہر آن سنگ سیہ تکبیر گفت
آنکہ می باشد ید اللہ ای فتی
در حصیم و رکن آن کردہ طواف
تلبیہ گفت از سر مہر و وفا
در مقام پاک ابراہیم راد
ہم رکوع و سجہ کردہ بارہا
ہمچو دریا گریہ کردہ از ادب
اشک ریختہ از محبت چون حیا
ہر کہ با اخلاص آنجا می رود
حج او باشد قبول کبریا
چونکہ بر گردہ صفات میشود
نہ کہ گردہ ہمجوار و اژدہا
بشنوند لبیک حق را ہر دمی
خوش بانانیکہ رفتند بی ریا
و ا بہ آنانیکہ آنجا می روند
تا بیارند بہر خود سیم و طلا
جیفہ دنیا ندارد ارزشی
صدق می باید بدربار خدا
ترک سازد غیبت و بخل و حسد
با صفا سازد دل و ہم سینہ را
کینہ را بیرون کشد از قلب خود
صلح و آشتی بہتر است ای دلربا
مہبط وحی الہی بودہ است
پاس او را دار جانم ہر کجا
حق تعالی گفتہ آنرا بیت خود
زانکہ ثبت گشتہ بدیوان قضا
طبع او چون بحر می جوشد ہی
سجہ آرد ہر کہ در بیت خدا
سرزمین عشق میباشد حجاز
سنگ و خاکش سرمہ چشم حیا
بعد ناظم رفتہ در سوی حرم
در حریم با صفای مصطفی

مرات یک ولایت بزرگ و پر آرزو است، چونکہ علاوہ از شہرت باستانی اش در گذشتہ ای
نہ چندان دور ہم محدثان بود، بنا بران اصل تاریخ، اصل دین و تصوف، اصل ہنر و ادبیات
اکثر نقاط جہان با نام نامی حرارت شہیر آشنائی دارند، رحمت حق شامل حال و احوال
مشعل ارانی باد کہ مشعل علم و ہنر را تا یک نمائی در آن ولا فردزان نگاہ داشتند، و الحمد للہ
تا ہنوز ہم ہنرمندان و وزیدہ و فرہنگیان روشن ضمیر حرارتی در داخل و خارج کشور وجود دارند
و انشا باللہ اینہا و شاگردان شان نیز در آیندہ آن مشعل با عظمت را درخشان خواهند داشت
تخمین صفات سال قبل در سال ۱۳۰۸ ہ، ش در دستاویز گران حرارت نامدار، حاجی محمد کوکل آقائی
اسم یکی از پسران نوتولدش را محمد رنگین نهاد، پسری کہ لب خندان و چہرہ لباش و زیبا داشت
و بیندہ را مجذوب می ساخت، آن پسری کہ وقتی پایہ صفت شاہکی گذارست و بہ مکتب و مدرسہ
رفت ذکاوتش معلین، مدرسین و متعلین را بہ حیرت واداشت، چون محمد رنگین بالغ و جوان
رشدی شد، درایت، علاوہ و ذکاوت فطری اش جویبار گشت، بہ آثار نوابغ، متبحرین،
و ہنرمندان ماضی و معاصر بہ نظر قدر می نگریست، بہ نامہا و خواجہ عبداللہ انصاری، عبدالرحمن حاجی
امام فخر رازی، علامہ صلاح الدین سلجوقی، فکری سلجوقی، مائل حمودی و غیرہ عرفا، شعرا، لائیکان
و علما افتخاری کرد و از ہر چین سنجی می جید، مستفید میشد و حظ می برد، ہکذا بہ شرکت ہنرمندان
بہمیزاد و استاد محمد سعید مشعل نقاشان و مینا توران، امیر قندر، میر عبدالرحمن حمودی و محمد علی
عطار خطاطان و بنائی شاعر و موسیقی دان و از منالحم ارج می گذارست و معاصرین را تشویق
و ترغیب می کرد، از آنجا یک محمد رنگین استحقاق زائی بطور لارائی متمول، زمیندار و مالدار بود، مائور
اختیار نکرد، بلکہ ترجیح دارد تالار راہ زمینداری، مالدار و تجارت اسرار معاش کند و بدین طریق
خدمت صادقانہ و ارزندہ را بہ وطن و وطنداران خود انجام بدهد، موی الیہ کہ بعداً بہ زیارت
بیت الخیرین نیز مشرف شد، خان بود و دستہ خوران داشت، بھمان نواز و متواضع بود
و فقرا و مستکین را دستگیری می کرد، پس از کودتای فوخرس ۷ نور ۱۳۵۷ حاجی محمد رنگین خان
آنجن زائی خود را مکلف داشت تا بہ مجاہدین فی سبیل اللہ کمک ہای معنوی و مادی نماید و
درین راہ مقدس از ہر چہ خود گذری دریغ نکرد، حتی چندین نفر عزیزانش را از دست داد۔
تا اینکہ مجبور شد در سال ۱۳۵۹ بہ ایران ہجرت نماید، در آنجا ہم با داشتن حب وطن آرام
نہ نشستہ و با متقبل شدن خطرات، چندین مرتبہ دوبارہ بہ داخل کشور رفتہ و برای تحکیم
وحدت اقوام، جلوگیری از برخورد ہای قومی و منطقوی کوشش ہای مزید بعمل آورد و ہم بار بار بہ کشتن
سفر نمودہ در مجالس بین الافغانی اشتراک و با تکران از خراب مختلف ملاقات و ہمینی بر اتحاد
و یکپارچگی شان تاکید می ورزید و آخر الامر در سال ۱۹۹۱ ع بہ ہامبورگ جرمنی تجدید ہجرت نمود
و اقامت گزین شد، در سال ۱۹۹۳ در یکی از روزہای جمعہ بعد از ادراری نماز و در وقت مصافحہ
با وطنداران نظرم را یک شخصیت نورانی بارش مقبول و سفید کہ سر تا قدم بالہاس محلی پاک

چهل نماز خود ادا فرموده است
چهل آمل خود کرده ادا
در مدینه نور احمد را نگر
گنبد سبز بود قصر شفا
بین قبر و منبرش باغ بهشت
جلوه گاه جنت است آن دلکشا
مرقدش دارالسلام رحمتست
می شود آنجا قبول عرض و دعا
حور و غلمان در طوافش روز و شب
نور بارد تا قیامت از سماء
جبرئیل آنجا همیشه حاضر است
گوید از بهر شه درود و مرحبا
حق همیشه با ملایک گفته است
نعت او را با درود وهم ثنا
میکند او را شفاعت از کرم
هر که بیند قبر شاه انبیاء
در کنار او ابوبکر و عمر
آن دو یار مهربان و خوشنما
هم مسیحا در کنارش میرسد
این بود معراج عیسی از قضا
هم تمام اهل و یاران نبی
بهره و راز فیض انوار و ضیاء
گر ببینم بار دیگر مرقدش
جان دهم در عشق او گردم فنا
تسبیح و خرمای یاران را فرست
جانماز ما بیاید از هوا
چونکه گفتم حمد و نعت شاه دین
صله این شعر میخواهد حیا
همجو پیر چنگی، چنگی میزنم
روز و شب در دامن اهل صفا
نغمه عشق دلریا افتاده است
بشنو از قانون دل یکدم نوا

و منزله آراسته شده بود، جلب کرد و گفتند حاجی محمد رنگین خان استحق زاری است. چون در طفولیت «یک گلی» پدر را از دست داده بودم، تو گویی پدرم را باز یافته ام بطرف او جذب شدم و خود را معرفی کردم و بدون مقدمه از زبانم برآمد که آیا مرا به فرزند خود قبول دارید؟ بجوابم گفت: پدر و فرزند شدن کار آسانی نیست، خدا حافظی کردیم و از هم جدا شدیم، شب خودش تلفون کرد «مخبر تلفون مراد دستیاب کرده بود» و گفت: پیش نهاد ترا به فامیل گفتم و هم جواب خود را - اینها مرا ملامت قرار دارند که چرا به تو پاسخ نپذیرد داده ام - و در اخیر گفت: ناظم باختری را به فرزند خود قبول دارم و گوتشی را گذارشت، بعد از آن ملازم علاوه از دیدار روزهای جمعه عند الفرجت تلفون می کرد و می فرمود: بیای پسر که در دلد کنیم و من بالای عبدالکریم با بکر بیدارش می رستم و از ما پذیرائی گرم و خالصانه می کرد و صحبت های ما به درازائی کشید و تا روزهای اخیر این نشست ها ادامه داشت، جناب شان همیشه سفارش می نمود تا در اتفاق و یکجا شدن و طند اران کوش باشیم و خودش درین راستا با اشتراک در مجلس و گرد هم آئی ها به تلاش های شبانه روزی اش می افزود تا این مامول برآورده گردد. حاجی صاحب محمد رنگین خان استحق زاری معروف به حاجی بابا در امور اسلامی، علمی فکر می کرد و می گفت، دین مبین اسلام خورشید تابانی هست که در آن تاریکی و تنگ نظری وجود ندارد و بر ضد تبعیضات ستمی، نژادی، قومی و زبانی بود، چنانچه مرا که اصل قلعن زمین هستم به فرزند خود پذیرفت و تا آخر خللی در تفقدش رو نماند. در یفا که آن شخصیت سرشناس و قومدار و آن گوهر نایاب بروز هشتاد و یک سالگی در ۱۳۷۷ ه. ش مطابق ۲۳ جولائی ۱۹۹۸ ع به اثر شکسته قلبی داعی اجل را لبیک گفت: -
انا لله وانا الیه راجعون - بمرگش اشک ریختم و به شستشو و نماز جنازه آن پدر معزونی حاضر بودم - با در نظر داشت وصیت، میت و قوای دلفرازا پسراش به هرات انتقال و در جوار مرقد حضرت خواجه عبداله انصاری رح بخاک سپرده شده و بعداً

محفل فاتحه آن در هامبورگ برگزار گردید.
واینک (۱۲) بیستی را که با ستود و گداز در زمان آن مرحوم مغفور سروده ام
نیز بیست بدین مقال غرض مطالعه ارائه مینمایم:

افکار آدمی

می دزد باد اجل تا مرگ جولانی کند
چشم بکشدون جهانی را تا شاگردان
چون خدا بخشنده و گیرنده جان و دین
از سپهر نیگون تا این زمین قبرگون
ظلم در دنیا باشد جز متاع کس مضر
قصر عسکری آدمی را زشت و لزلزانی کند
شیر حکمت هر طرف مرد متلاشی کند
هر نفس بر بنده می باشد که شکر آبی کند
عالم و آدم ثنا و ذکر سجایا کند
مشتی دارد کسی که عدل دکانی کند



مرحوم مغفور حاجی محمد رنگین خان استحق زاری

یادداشت اداره

مرحوم مغفور حاجي محمد رنگين خان اسحق زائي را بار اول در «اولين کنفرانس بين الافغاني بين القاره اي» که در ماه سپتامبر ۱۹۹۶ در شهر نيويارک دایر شده بود زیارت نمود. مرحومي با وجود تکالیف صحي و کيرسن وبسايقه خدمت بوطن بمصرف خود به نيويارک آمده در کنفرانس سهم فعال گرفت. دوبار طور خصوصي هم با او دیدم و از ورای بیانات شان درک نمودم که یک مسلمان صادق و و وطن دوست واقعي میباشد. با تائید تمام آنچه آقای ناظم باختري در باره مرحومي نوشته است، وفات او را یک

افتخار آدمی باشد که عسکری کند
حرکت دستي برزند شود فراوانی کند
تا که باشد روز و شب با خلق چنانی کند
باشند گر از خود و بیگانه حرمانی کند
دل بخوش آید که یادی از عزیزانی کند
هر طرف تیر و تماشای حور و غلانی کند
«ناظم» مسکین دعا و ختم قرآنی کند

شیطنت، خانه خرابی خصلت دلورود
بهر وصل و اتحاد و وحدت فغانی
خالق خلق عظیم خلق نکولش دارد بود
از وفات حاجي رنگين عالي غلین گشت
آنکه بودی بر من بیچاره مانند پدر
از خدا خواهم برایش بخش خلد برین
آرزو مند ثواب است و برای مغفرت

اظهار امتنان

خداوند بخشنده و گرانده جان را شکر گذار میباشم تا به این بنده عاصی اجازه شرفیابی خانه اش را اعطا فرمود، ضایعه جبران ناپذیر میدانم و از خداوند متعال برای مرحومي رحمت بی پایان و بخشایش گوش آرام در بهشت برین را مسئلت می نمایم و برای ورثه شان تعزیت و تسلیت میرسانم. انا لله وانا الیه راجعون. دکتور هاشمیان



الحاج خليل الله ناظم باختري

بدام دوستیت افتخار میدارم
ز نظم نغز تو گوهر برشته می آرم
بدل شدت خرف پاره نای من باد
گرچه بادی من نگشتم روبرو
در دیانت در لیاقت در حیا
احمد است و هم، حدیثی باشد او
شاعر نام آور است بی گفتگو

در خور اهمیت و قابل مطالعه دوستداران ادب بوده که توأم آنرا غرض نشر گیتلی می دارم. هکذا قلمه شعر لای محمد آصف شهاب را ذیل تحسیری بنایم تا باشد علاقه مندان بخش ادبیات ازین نیز مستفید شوند. و در اخیر مجدداً از سه نفر شعرای گرانقدر اظهار امتنان میشود. بانهجید احترامات

از محترم محمد آصف شهاب

حج قبول

مبارک حج ناظم باختري کرد
بیرون از خانه ماه و شتری کرد
خلیل عشق، باید آذری کرد
در دن سینه باله لا، گوهری کرد
فراموش قصه دیو و پری کرد
چرا با چشم سر، این خود غری کرد
وفا با مالک خود قنبری کرد
شود یادی ازین خاکسبزی کرد

بدلها جای خود با دلبری کرد
سکنت بتهای دل را همچو محمود
بسو ختم بال و پر در فرقت «هو»
اگر خواهی دمی خود را بیایی
گرفتی پوشش رو هام از حقیقت
بخشیم دل توان دلدار دیدن
زادل تا به انجم و طیفه
حضور پاک آن مولای عالم

۱. این قلمه شعر را آقای شهاب قبل از رفتن به حج، سروده و ارسال داشته بود

تمنا از در آن داروی کرد
خوش آمد نصیحت پیغمبری کرد

شعاری در افغان حاجت
رسید در شهاب پیام بود

۷۲ شماره مسلسل

پاینده محمد کوشاني برحمت حق بپوست

با تأثر عمیق اطلاع گرفتیم که آقای پاینده محمد کوشاني مامور سابقه دار وزارت خارجه افغانستان، سابق مستشار سفارتکبری افغانستان در دهلي، در اثر مريضی طولاني بتاريخ پیکشنبه ۹ اگست ۱۹۹۸ (مصادف با ۱۸ اسد ۱۳۷۷ شمسي - ۱۶ ربیع الثاني ۱۴۱۹ قمری) بمر ۷۰ سالگی داعی اجل را لبیک گفته است. انا لله وانا اليه راجعون.

مراسم تشیع جنازه و تدفین مرحوم کوشاني بتاريخ پنجشنبه ۱۳ اگست در حضره بوستان رحمت واقع شهر هیوارد صورت گرفت که حدود ۳۰۰ نفر اقارب و دوستان مرحومي اشتراک نموده بودند. سوانح مرحومي توسط دکتور هاشمیان قرائت شد و متعاقبا جناب دکتور محمد رحیم شیرزوی، سابق سفیر افغانستان در چکوسلواکیا پیرامون شخصیت نیک و خدمات مرحوم کوشاني در عهده های مختلف ماموریت وی مطالبی اظهار نموده وفات او را یک ضایعه خواند.

مختصر زندگی نامه مرحوم کوشاني

مرحوم پاینده محمد کوشاني ولد مرحوم سردار احمد علیخان سابق قوماندان امنیه ولایات مشرقی (ابن سردار نصیر احمد خان ولد سردار سلطان محمد خان طلائی) در سنه ۱۳۰۷ هـ ش در شهر جلال آباد متولد گردیده و از اثر داشتن ذکاوت طبیعی و فضای مملو از محبت خانوادگی طفل مستعد، شاداب و با ادب ببار آمد. تحصیلات دوره ثانوی را در لیسه عالی حبیبیه در سال ۱۳۲۸ موفقانه بسر رسانید و در طول دوره تحصیل خود در لیسه حبیبیه یک شاگرد لایق، فعال و خیلی مذهب شناخته شده و در حلقه های تربیوی و شاگردان لیسه بنظر قدر دیده میشد. وی نه تنها در امتحانات ماهانه و سالانه تبارز و شایستگی از خود نشان میداد بلکه در سایر فعالیت های انفرادی و گروهی لیسه حبیبیه بشمول مسابقات سپورتی، کنفرانس ها و میله های صنفی نیز سهم و اشتراک ارزنده میداشت. مرحوم کوشاني با همصنفان و رفقای نزدیک خود علاقمندی و صمیمیت زیاد داشت چنانچه در امتداد پنجاه سال اخیر زندگی شان هنوز هم با آندسته از رفقای زمان مکتب خود، در هر جا که بوده اند، روابط برادرانه خود را با کمال خلوص برقرار نگاه داشته بود. مرحوم کوشاني بعد از فراغت از لیسه حبیبیه در بهار سال ۱۳۲۹ شامل پوهنهی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل گردیده و در سال ۱۳۳۲ هـ ش تحصیلات آن فاکولته را بکمال موفقیت انجام داد و بعد از سپری کردن دوره احتیاط عسکری بحیث مامور در وزارت امور خارجه معرفی و مقرر گردید.

وی در شعبات مختلف وزارت خارجه و چند سفارت افغانی در کشور های مختلف ایفای وظیفه نموده است، بقرار ذیل:

اولین ماموریت او بحیث سکرتر دوم در سفارتکبری افغانستان در کراچی بود که بآثر خراب شدن مناسبات افغانستان و پاکستان، سفیر وقت افغانستان بکابل احضار شده و مرحوم کوشاني بحیث شارژ دافر و متصدی امور سفارت افغانستان تا زمان بسته شدن سفارت افغانستان در کراچی موفقانه ایفای وظیفه نمود و در مراجعت بوطن بقسم تقدیر از خدمات او درین دوره بسیار حساس و پرماجرا، از طرف وزارت امور خارجه تقدیر نامه درجه دوم برایش اعطا گردید و متعاقبا بحیث جنرال القونسل افغانستان در بمبئی عز تقرر حاصل نمود. مرحوم پاینده محمد کوشاني در سنه ۱۹۶۵ با استفاده از یک بورس تحصیلی دریونیورسیتی آکسفورد عازم انگلستان شده با اخذ دیپلوم مافوق لیسانس در رشته دیپلوماسی در سال ۱۹۶۷ بوطن مراجعت کرد. وی در سنه ۱۹۶۸ بحیث سکرتر اول سفارتکبری افغانستان در ماسکو مقرر و مدت چهارونیم سال این وظیفه را با کفایت انجام داد.

مرحوم کوشاني مدتی بحیث معاون ریاست تشریفات وزارت خارجه و بعدا بحیث معاون مدیریت عمومی اقتصادی وزارت خارجه ایفای وظیفه نموده، بعدا بحیث مدیر امور قونسلگری وزارت خارجه مقرر گردید. آخرین ماموریت او در سنه ۱۹۷۸ بحیث مستشار سفارت افغانستان در دهلي بود که مصادف بادوره کمونستی تره کی - امین بوده و از همانجا با حکومت کمونستی مقاطعة و ترک وظیفه نموده در سنه ۱۹۷۹ بامریکا پناهنده گردید.

مرحوم کوشاني از کارمندان برجسته و پروفشنل وزارت خارجه افغانستان شناخته شده، شخص دانشمند، حلیم، ظریف و وطندوست بود. مقالات زیادی در امور اجتماعی، سیاسی، تاریخی و جهادی به نشر رسانیده است. یک اشراوینوان «شهر تباهی» بطور مسلسل در روزنامه انیس چاپ شده بود. در دوره مهاجرت در امریکا با همه نشرات برون مرزی افغان همکاری قلمی داشته، مقالات سیاسی و اجتماعی او بوفرت نشر شده است.

مرحوم پاینده محمد کوشاني یک مسلمان معتقد بود. آخرین یادداشت تحریري او در آخرین روز حیاتش در شفاخانه، هنگامیکه داکتران معالجات امکان متوقف ساختن ماشین تنفس را تجویز میکردند و او هنوز شعور داشت، بقلم خود نوشته است که «این کار خداوند است، مانع نشوید...»

مرگ مرحوم پاینده محمد کوشاني در آوانیکه همه برای آوردن صلح و آرامش در کشور به همکاری و تفاهم افغانان منور و چیزفهم مانند او نیاز مندی روز افزون دارند، یک ضایعه بشمار میرود. روحش شاد و بهشت برین ماوایش باد. انا لله و انا الیه راجعون

وفات سید عبدالغفور پاچا یک شخصیت نیک از سادات کنر

با تأثر عمیق از وفات سید عبدالغفور پاچا بعمر هشتاد و چار سالگی بتاريخ دوشنبه ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۸ در فرانکفورت جرمنی اطلاع حاصل نمودیم. انا لله و انا الیه راجعون

مرحوم سید عبدالغفور پاچا فرزند مرحوم سید عبدالرسول پاچا (برادر زاده مرحوم سید شریف خان سریاور و پسر عموی مرحوم تورن جنرال سید صالح محمد خان سابق لوی درستیز) نواسه مرحوم سید احمد پاچا و کواسه مرحوم سید محمود پاچای کنری بودند. مرحوم سید عبدالغفور پاچا سالیان متعددی در ریاست انحصارات دولتی کار میکرد و تا

رتبه مدیر عمومی رسیده بود که بتقاعد سوق یافت. مرحومی در تمام دوره حیات به پیروی از طریقت پدر مرحوم شان در طریق تصوف پویان بود و بحفظ اوراد میپرداخت. بهنگام استیلای کمونستی همراي مجاهدین کمک و همکاری نمود و هنگامیکه زندگی اش در خطر افتاد بپاکستان فرار کرد و از آنجا به جرمنی پناهنده شد. در جرمنی باز هم راه ریاضت و تصوف در پیش گرفت و مسلمانان ترکی، افغان و عرب در حلقه طریقت اوداخل شدند، محضر او ملو از عرفان و تصوف بود؛ شخص بسیار خوش خلق، قوم دوست، انسان دوسر متقی و پرهیزگار بود، بفقر ولی با نام نیک زیست، تنها و منزوی زندگی میکرد و به تنهایی جان بجان آفرین سپرد. خالقش بیامرزد و بهشت برین را ماوایش گرداند.

از مرحومی دو دختر مانده: عزیزه گران و کافیه جان که بهردوی شان صبر جمیل مسئلت میداریم و در فقدان و فاتحه پدر مرحوم شان که موسفید فامیل سادات کنر ولای محترم ما بودند فامیلهای هاشمیان، مسعود و روغ خود را سهم و شریک میدانیم.

وفات یک بانوی نیک سیرت و تحصیل یافته کشور

با تأثر اطلاع یافتیم که بی بی ملک آراء طرزی زوجه مرحوم جنرال زکریا خان طرزی بعمر ۹۲ سالگی در شهر کانکور - شمال کلفورنیا جان بجان آفرین سپرده است. انا لله و انا الیه راجعون.

مرحومه بی بی ملک آراء طرزی صبیبه سردار غلام علی خان، نواسه سردار غلام حیدر خان و کواسه سردار رحمدل خان میباشد که در تاریخ معاصر افغانستان از جمله سرداران قندهاری (فرزندان سردار پاینده خان) شناخته شده اند.

مرحومه ملک آراء طرزی در جمله اولین دسته محصلات افغانی که در دوره امانی برای تحصیل بترکیه اعزام شده بودند شامل بود و در بازگشت بوطن به تدریس در مکاتب نسوان و بعداً در نهضت نسوان کشور خدمات شایسته انجام داده یک زن دانشمند و ترقی پسند بود. یگانه پسر وی رحمت الله طرزی قبلاً وفات یافته است. همکاران آئینه افغانستان با اتحاد دعا و استدعای رحمت فراوان و بخشایش جاودان از دربار رب العالمین (ج) برای مرحومه، بیازماندگان شان و باقیمانده اعضای محترم فامیل طرزی تعزیت و تسلیت میرسانند.

بحواله جريدۀ وزين وحدت شماره های ۱۵۹ مورخ ۳۰ آگست و ۱۶۰ مورخ دوم سپتامبر ۱۹۹۸ :

پروتوکول فعاليت های سيستم مخابراتي بين المللي بين وزارت های مخابرات افغانستان و پاکستان بامضاء رسيد. بموجب اين پروتوکول سيستم مخابراتي افغانستان از طريق پاکستان با ساير کشورهای جهان برقرار ميگردد.

استيشن راديو و مطبعۀ ولايت فارياب بعد از ترميمات لازمۀ مجدداً بفعاليت آغاز نمود. هکذا وسائل مخابراتي ولايت جوزجان ترميم و دوباره بکار آغاز نموده است. همچنين شبکۀ مخابراتي ادارۀ هواشناسي رياست هوانوردي ملکي که در اثر اصابت راکتها خساره مند و فلج شده بود دوباره ترميم و فعال شده و مخابره بين مرکز و ساير ميدانهای هوايي کشور و استيشنهای هواشناسي دوباره آغاز شده است.

هيأت افغاني که بر رياست مولوي فضل محمد فيضان معين وزارت تجارت به ترکمنستان رفته بود بعد از عقد قرارداد های توريد تيل و گاز مایع و تبادلۀ ساير اموال تجارتي بکابل برگشته است. مولوي فيضان گفت که دولت ترکمنستان علاوه بر صدور مواد نفتي در قسمت ترميم و صدور پرزه جات ماشين آلات فابريکه های افغانستان که در زمان جنگ خساره مند شده اند نيز آماده گي نشان داده است.

بين دو قوماندان احمد شاه مسعود يعني قوماندان امان الله گذر از ميربچه کوت و يک قوماندان ولسوالي فرزه جنگهای شديد بوقوع پيوسته که در اثر آن ۴ نفر از طرفين کشته و ۱۵ تن زخمي شده اند و ده تن از افراد محل نيز مجروح گرديده و تلفات زياد مالي بمسکونين محل رسيده است.

قوماندان اسدالله مربوط باند محسني در ولسوالي چهار کنت ولايت بلخ بادو هزار افراد مسلح خود بصوف اردوي اسلامي پيوسته، علاوه بر سلاح خفيف دست داشته خود ۹ هزاره تانک، شش هزاره توپ و يک دستگاه بي ام ۴۱ را هم باردوي اسلامي تسليم داده است.

ولسوالي شينواري ولايت پروان باتمام واحد های اداري آن از طريق درۀ غوربند فتح و تحت تسلط اردوي اسلامي طالبان درآمده است.

مجلسي تحت رياست مولوي عبدالکبير معاون شورای سرپرست برای تصويب پروژه های صنايعي عام المنفعه تشکيل شده بود و طرح پروژه های فابريکه های توليد مواد ساختماني، روغن، صابون، پلاستيک سازي و غيره جمعا ۱۹ پروژه منظور گرديد و به شاروالی کابل درباره تهنۀ زمين و بوزارتهای معادن و صنايع و آب و برق راجع به تکميل پروژه های مذکور هدايت لازمۀ صادر گرديد. در اثر فعاليت اين پروژه ها امکانات کار و استخدام برای ۲۰۰۰ افغان پيدا ميشود.

کمپ اقامت بزرگ برای مهاجرين افغان در تورخم تکميل و افتتاح گرديد. اين کمپ که بمصرف يک هزار و پنجمصد لک افغاني از بودجۀ دولت اسلامي افغانستان بطول ۴۰ متر و عرض شش متر جديداً در تورخم ساخته شده رسماً افتتاح و مورد استفاده قرار گرفت.

آقای سيد عبدالله نوري رهبر جنبش اسلامي تاجکستان و رئيس کميسيون مصالحه ملي آن کشور در مصاحبه بايکي از رسانه های خبري خارجي گفته است که: تحريک اسلامي طالبان بهيچوجه بالای تاجکستان يا کشورهای ديگر آسياسي ميانه حمله نخواهند کرد. صحبت هائیکه ما با طالبان داشتيم، روابطيکه داشتيم و هنوز هم داريم، آنها قصد تجاوز بخاک تاجکستان راندارند و مردم افغانستان هم هيچوقت من باور ندارم که آنها بتاجکستان و يا ازبکستان هجرت کنند. ما بايد که بکارهای داخلي آنها مداخله نکنيم.

ايله جاريها در هزار - قاتلين مهاورين ايراني

غلام غوث ترجمان از نيويارک

دولت ايران و جناب رفسنجاني رئيس جمهور سابق ايران برانگيزندۀ تفتين که از فراز منبر مسجد اسلامي تهران بر عليه افغانستان اسلامي تهاجم ايران را تحريک مينمايند و لسکر دوصدهزار نفري مسلح با سلاح عصري را در سرحد افغانستان جابجا نموده و اعلان کرده اند که برای حمله بر افغانستان آمادۀ قوماندۀ مرکزانده، بايد ملتفت باشند که آتشي را که خود مشتعل مينمايند خود را نيز مشتعل خواهند ساخت.

نه تن دپلومات نامنهاد ايراني در ميدان جنگ که آن ناحيه هنوز در تصرف امنيت دولت طالبان قرار نگرفته بود، شايد توسط ايله جاريها بقتل رسانيده شده باشند. در جهان مثالهای زيادی از حمله ايله جاريها ديده و شنيده شده، اما عقل سالم حکم نمیکند که لشکر ايران از سبب ائتلاف چند تن وظيفه دار ايراني با افغانستان حمله و جنگ

هموطنان محترم! در اثر راکتبراني امريکا و تهديدات نظامي ايران اوضاع افغانستان و منطقه وخامت پيدا کرده، تمام صفحات اين مجله وقف اين موضوعات شده، متأسفانه درين شماره بخش (زبان و ادبيات) نداريم و اين کمبود را در شمارۀ آينده

صفحه ای از تاریخ بارتباط بی هبالائی آقای عفیفي

دكتور سيد خليل الله هاشميان

آقای محمد ابراهيم عفیفي که از نویسندگان مجرب و طراز اول کشور ما و خود تاریخ زنده اکثر واقعات معاصر افغانستان میباشد، مقاله ای در امید شماره ۳۳۲ تحت عنوان « مردان چنین کنند » بدست نشر سپرده، داستان را از یک روزنامه آمریکائی درباره یک مرد متمول ارمني (تبعه آمریکائی) اقتباس و بطور رسا افاده نموده بنحویکه حب وطن مالوف و دست سخاوت پیرمرد ارمني یکجا شده مبلقی در حدود دوصد ملیون دالر رابحکومت فقیر و نوتاسیس ارمنستان برای انکشاف شوارع بخشیده است . سپس آقای عفیفي مختصری پیرامون تاریخ و فرهنگ ارمنستان سخن گفته مردم آنرا خوش صورت و ازین ناحیه بمعیار زیباییهای شرقي مشهور خوانده است . تا اینجاى نوشته آقای عفیفي جنبه آفاقي داشته و بشیوه جالب رمان نویسی با مهارت رقم شده خواندنی و آموزنده میباشد .

اما آقای عفیفي در قسمت اخیر مقاله خود دفعتا از تداعي کار گرفته بنحوی سخن را از باب طنز بسلاطین و امرای شرقي خواهان ازدواج زنان و دختران مقبول ارمني میکشاند و بدون اینکه نام شخص را بگیرد، میگوید « ازین شیوه زمامداران افغاني نیز برکنار نبوده اند . » خواننده دارای اندک وقوف از رویداد های تاریخ افغانستان ازین شیوه افاده از خود خواهد پرسید که « ببین ده کجا و درختان کجاست ؟ » و هم ملتفت انگیزه نویسنده میشود ؛ چونکه متعاقبا با اقتباس کوچکی برمیخورد از تاج التواریخ امیر عبدالرحمن خان درباره هموزاده او سردار محمد اسحق خان ، بعبارت ذیل :

« قبل از اینکه خودم حازم افغانستان شوم، سه نفر از بني اعمام خود یعنی سردار عبدالقدوس خان و سردار محمد سرور خان و سردار محمد اسحق خان را طرف بلخ فرستاده بودم . باید شرح حالات محمد اسحق خان پسر عموی خاین و غدار خود را بیان نمایم . مشارالیه پسر غیر مشروع عمویم محمد اعظم خان بود که مادرش دختر یکی از ارامنه هیسوي از جمله خدمه حرم سرا و عیال مشروع عمویم نبود . »

مطلب فوق در متن تاج التواریخ وجود داشته ، بسیاری آنرا خوانده ، ولی این بار اول است که از طرف یک نویسنده افغان بجرايد اقتباس میشود ، آنهم نویسنده پخته کار و آگاه از واقعیت های تاریخ افغانستان و روابط ذات البیني پادشاهان و بني اعمام شان ، پس سوالی پیدا میشود که انگیزه نویسنده محترم از اقتباس مطلب فوق چه بوده ؟ یعنی اگر مطلب از ذکر مثال ازدواج شاهان و شهزادگان افغان با دختران زیبای ارمني میباشد ، تنها بذکر نام شان اکتفا شده میتواندست که مثلا گفته میشد (از آنجمله است سردار محمد اسحق خان ابن امیر محمد اعظم خان نایب الحکومه ولایات شمال در عهد امیر عبدالرحمن خان که یک خانم ارمني گرفته بود) ؛ اما اقتباس فوق اگرچه در متن تاج التواریخ درج است ، از آنجائیکه اکثر جوانان ایندوره از واقعیت های مربوط به این اقتباس خبر ندارند ، نشر آن (باقیاحت ها و زشتیهای که دارد) از طرف آقای عفیفي اهانتی تلقی شده بسردار محمد اسحق خان مرحوم و ورثه و اقارب او (ولی از جریده امید کسی گله و شکایت ندارد چونکه روش آن بمقابل پشتونها منجمله خاندان محمد زائی بهمگان معلوم است) ؛ نسبت بقربانی که وجود دارد ، ازین جانب تقاضا شده است تا این صفحه تاریخ را برای آگاهی نسل جوان کشور روشن بسازم .

برای روشن شدن جنبه های مختلف این موضوع ، از ازدواج شاهان و شهزادگان افغان با خوانین و خانواده های نامدار ارمني گرفته تا موجبات دشمنی بین هموزاده ها (امیر عبدالرحمن و سردار محمد اسحق خان و برادرش سردار محمد عزیز خان نادر) و اخلاق شخصی مرحوم امیر عبدالرحمن خان مثالهای مستند ارائه خواهیم کرد :

اول - موضوع ازدواج با دختران زیبای ارمني : مردم ارمني از آنزمان که جزء امپراطوري هخامنشي بودند با افغانها شناخت و مناسبات فرهنگی داشته اند . وجوه ساختمانی زبان ارمني شباهت هایی با زبان دری دارد که تصور میشود مولود از مادر مشترک اوستا باشد ؛ مثلا یک علامه یا رسم جمع زبان دری که (آن - است و هرگاه بحیث پسوند با اسم اضافه شود ، اسم مفرد را باسم جمع تبدیل میکند) زن - زنان ؛ درخت - درختان ؛ غزنوی - غزنویان ؛ صفوی - صفویان ؛ هاشمی - هاشمیان ، عیسوی - عیسویان و غیره) در زبان ارمني عین رسم جمع وجود دارد و باین ملحوظ اکثر کلمات ارمني و نامهای عیسوي و تخلص های فامیلی در زبان ارمني نیز با پسوند (- آن) ساخته میشود ، مثلا (دو کمیچی - دو کمیجیان که گورنر سابق کلفورنیا بود ؛ ژاکوبی - ژاکوبیان ؛ تفلیسی - تفلیسیان و غیره) .

پادشاهان سدوزائی درانی و محمد زائی و سرداران و شهزادگان شان علاوه بر اقوام مختلف پشتون ، از سرزمینهای ملحقه و همسایه نیز زنان زیبا یا دختران اشخاص نامدار و بانفوذ را بزنی گرفته بودند : سردار پاینده خان و برادرانش علاوه از زوجه های پشتون ، از اقوام کشمیری ، ارمني ، قزلباش ، بلوچی و شغنائی اولاد های متعدد

داشتند. امیر دوست محمد خان علاوه بر اقوام پشتون، از اقوام قزلباش، نورستانی، حبشی، هزاره، توری و غیره زوجه داشت. سردار سلطان محمد خان طلائی نیز زوجه های حبشی، کشمیری داشت (والده سردار زکریا خان کشمیری بود. امیر عبدالرحمن خان زوجه های بدخشی، شغنانی، هزاره، چتراری (والده سردار امین الله خان) و سمرقندی (والده امیر حبیب الله خان) داشت. درباره دختران سبزگونه حبشی و دختران زیبا اندام ارمنی اشعاری در ادب دری گفته شده (نگارارمنی خواهد دلم - از شایق یا عشقری است)؛ زن گرفتن از قوم ارمنی برای هر کس میسر هم نبود چون ارمنه عیسوی مذهب بوده بمشکل بمسلمانان دختر میدادند، مگر اینکه شخص مسلمان پادشاه، شهزاده یا متمول میبود.

داستان ازدواج امیر محمد اعظم خان با زوجه ارمنی ازینقرار است که او وقتی شهزاده بود در یکی از سفرهای خود در پاردریا عاشق یکدختر زیبای ارمنی گردید که پدرش از شهزاده های ارمنی و شخص بانفوذ کشور خود بود. شهزاده محمد اعظم خان هر قدر خواستگاری کرد، جواب رد گرفت. ازین ماجرا پدرش امیر دوست محمد خان و برادرش محمدافضل خان خبر شدند و امیر شخصاً به پدر دختر نامه نوشت و با ارسال هدایا او را راضی ساخت دخترش را بمحمد اعظم خان بدهد، اما یک شرط گذاشت که مذهب دخترش (عیسویت) حفظ شود. امیر شرط را پذیرفت و دختر را بنکاح محمد اعظم خان در آورد و محمد اعظم خان هم بمذهب زوجه خود دخالت نکرد. از موسسیدان و سرسفیدان خاندان امیر محمد اعظم خان روایاتی بما رسیده که هنگامیکه بی بی ارمنی حامله بود و همین سردار محمد اسحق خان را در بطن داشت، شبی در خواب و عالم رویاء اسلام آورده و با ذکر کلمه لا اله الا الله بیدار شده و متعاقباً ایمان و اسلام آورده است که چندماه بعد از آن سردار محمد اسحق خان تولد گردیده بود. سایر زوجه ها و اولاد های امیر محمد اعظم خان نماز خواندن و عبادت بی بی ارمنی را (بعد از آنکه اسلام و ایمان آورد) دیده و حکایت کرده اند.

دوم - نسب و سجره سردار محمد اسحق خان و مناسبات او با امیر عبدالرحمن خان:

چنانچه تاریخ میگوید، بعد از وفات امیر دوست محمد خان در هرات که پسر جوانتر او ولیعهد سردار شیرعلیخان بسلطنت نشست (۱۸۶۳ م)، دو برادر ناسکه او (سردار محمد افضل خان و سردار محمد اعظم خان - از بطن مادر گرمی دختر ملا صادق علی) از دل بیعت نکردند و جنگهای بین امیر شیرعلیخان و سردار محمد افضل خان مدت چهار سال دوام کرد تا آنکه امیر محمد افضل خان در کابل پادشاه شد (۱۸۶۶ م). امیر محمد افضل خان یک پسر (عبدالرحمن خان) و دو دختر (یکی شاه بوبو و دیگری صاحب سلطان) داشت. سلطنت امیر محمد افضل خان یکسال دوام کرد و بعد وفات او برادر سکه اش (و نه پسرش) امیر محمد اعظم خان بسلطنت رسید (۱۸۶۷) و مدت چهار سال پادشاهی کرد؛ علامه سید جمال الدین افغانی در همین دوره بحیث صدر اعظم و مشاور امیر برای

ایجاد یک حکومت و جامعه متمدنی کار میگرد. امیر محمد اعظم خان پسران زیاد داشت که بعداً اکثر بهندوستان پناهنده شدند، اما از دو پسر او در تاریخ افغانستان بیشتر صحبت شده است، یکی سردار محمد اسحق خان و دیگری سردار محمد عزیز خان نادر که سجره و ارتباطات هر دو را ذیلاً خواهیم دید. نکته قابل تذکر بشهادت تاریخ اینست که نه تنها امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان دو برادر صمیمی و صادق بیکدیگر بودند، چنانچه بعد از وفات امیر محمد افضل خان بعضی آنکه پسرش سردار عبدالرحمن خان پادشاه شود، امیر محمد اعظم خان پادشاه شد و سردار عبدالرحمن خان نه تنها صادقانه بگا کا بیعت نمود بلکه در تمام دوره سلطنت کا کا با او شانه داد و بادشمنان او جنگید. هکذا پسران شان (عبدالرحمن خان، محمد اسحق خان و محمد عزیز خان نادر) در بین هم صمیمی ترین و نزدیک ترین مناسبات را داشته متفقاً و مشترکاً بمقابل امیر شیرعلیخان میجنگیدند. شاه بوبو (ملقب به جغه دار) خواهر سکه امیر عبدالرحمن خان زوجه اول سردار محمد عزیز خان نادر بود و سردار نادر در عین زمان سه سالار و وزیر حربیه امیر عبدالرحمن خان بود، درحالیکه برادر مهتر او سردار محمد اسحق خان نایب الحکومه گل اختیار ولایات شمال افغانستان بود. زوجه سوم امیر عبدالرحمن خان، بی بی حلیمه (ملقب به بوبوجان، والده سردار محمد عمرخان) خواهر زاده امیر محمد اعظم خان بود.

مقصود از تذکار این مطالب بشهادت تاریخ اینست که مناسبات بین امیر عبدالرحمن خان و پسران کا کای سکه او (محمد اسحق خان و محمد عزیزخان نادر) تا زمانی صمیمی و حسنه بود که امیر عبدالرحمن خان به تعهداتش در بین اعضای فامیل بدشمنی با انگلیس وفادار بود. ولی همینکه پسران امیر محمد اعظم خان (که بشهادت تاریخ در دوره سلطنت چهار ساله خود بدشمنی و جهاد با انگلیس ریکارد قایم کرده بود) احساس کردند که امیر عبدالرحمن خان انگلیس ماب شده میرود، از او رو بر گرفتند و حتی برای سقوط سلطنت او دست بکار شدند که بعداً آن موضوع و علت آنرا نیز بررسی خواهیم کرد. سردار محمد عزیز خان نادر در تاریخ بحیث یک شخص بسیار شجاع حتی متهور یاد شده است. این همان سرداریست که یکه و تنها بالای اسپ سوار به بالا حصار رفت و در بیرون قلعه شمشیر خود را کشید و کیوناری را صدا زد و بجنگ تن به تن طلبید و پیهم میگفت «کیوناری کجاست، کیوناری کجاست»، ولی کیوناری خود را پنهان ساخت - سردار محمد اسحق خان و سردار محمد عزیز خان نادر مانند پدرشان امیر محمد اعظم خان سخت دشمن انگلیس بودند و نقاضت شان با امیر عبدالرحمن خان هم بالای همین موضوع ایجاد گردید که تفصیل آنرا در پایان خواهیم دید:



سر دارنا مدارا فغان مرحوم محمد آق خان

امیر دوست محمد خان

از زوجه اش که از خوانین کرم و پشته بود

امیر محمد اعظم خان

سردار محمد سرور خان

سردار محمد محسن خان

سردار محمد هاشم خان

از زوجه وزیر

وزیر

از زوجه ارمنی

سردار محمد عزیز خان نادر

زوجه اول شاه بروجنه دار

بسر طاعون وفات کرد و اولاد داشت .

زوجه دوم بی بی خدیجه

پاشک سردار علی محمد خان

ابن سردار ولی محمد خان

ابن امیر دوست محمد خان

از زوجه نورستانی

از مرد

سر معلیه مکتب قلعه باقر خان

در دوره امانی

زوجه سید محمد سرور کنری

سلطان رفیق

سید خلیل الله هاشمیان

دگر وال غلام سخی

سایره حنیفه (رابعه) راضیه رامین .

فلح الله کن

محمد شریف

محمد عزیز

محمد کن

سردار محمد اسحق خان

از زوجه سمرقندی

شاه کوکو

زوجه مدبر

مطامیر خان

محمد ابراهیم خان

رحیمه

مالحه

شاه بوبر

محمد مالک

محمد کریم شیون

محمد فرید اسحق

منایت الله اسحق

محمد رحیم

محمد رحیم

محمد رحیم

محمد رحیم

محمد رحیم

محمد رحیم

محمد رحیم

محمد رحیم

سردار محمد اسحق خان

از زوجه اش

محمد اسحاق خان

زوجه اش

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

محمد اسحاق خان

امیر عبدالرحمن خان

از زوجه سمرقندی

از زوجه

چتراری

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

محمد زالی

امیر محمد افضل خان

صاحب سلطان

زوجه اول سردار محمد عزیز نادر

شاه بوبر جغه دار

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سردار محمد عزیز نادر

سوم - خصائل و اخلاق مرحوم امیر عبدالرحمن خان:

امیر عبدالرحمن خان از سن طفولیت باناز و نعمت شهزادگی کلان شده، مکتب نرفته و تحصیل و دانش و سواد نداشت؛ خواندن و اندک نوشتن را قریب بدوره سلطنت یاد گرفت. در صباوت بیباک و قصی القلب بود، چنانچه پیشخدمت خود را بشوق تمرین فیر گلوله بکشت و مدتی بهمین علت از طرف پدر محبوس گردید (نگاه تاریخ غبار، ص ۹۵۰). سالها بعد وقتی بموافقت انگلیس بسطنت رسید «امور مهمه دولت را بغیر از خود بهیچ کس اعتماد نداشت... تمام دوایر دولت زیر نظر مستقیم خودش قرار داشت... خودش صدراعظم و هم وزیر تمام وزارتخانه ها بود. بهمین جهت بود که در طول دوره سلطنت او مامورین مستقل الفکر و معتمد بنفس بوجود نیامد و قشر بزرگی از رجال مطیع صرف متکی بشخص امیر پروریده شد.» (تاریخ غبار، ص ۹۴۳). دوبر سرب کاکای او که در سلطنت خود راسهیم میدانستند و گرده و جرات آنرا هم داشتند که بالای او انتقاد کنند، سردار محمد عزیز خان نادر رابع از وفات زوجه اش که خواهر سکه امیر بود از وزارت حربیه منفک ساخت و سردار محمد عیسی خان را بحیث نایب الحکومت ولایات شمال مقرر کرد زیرا تحمل بودن او را در مرکز و بالا بینی او را در امور سلطنت نداشت. این دوبرادر که در عهد سلطنت پدرشان امیر محمد اعظم خان از افکار و تعلیمات سید جمال الدین افغانی بهره مند شده بودند طرفدار گشایش مکاتب و تاسیس جراید و مطابع بودند، اما در حالیکه «امیر عبدالرحمن از تمدن و فرهنگ جدید جهان آگاه بود، معهذا یک مکتب نساخت و یک جریده تاسیس نکرد، در حالیکه افغانستان با هر دو کار سابقه داشت.» (نگاه، تاریخ غبار، ص ۹۵۰).

چونکه امیر شخص خود رای و قصی القلب بود در دو سال اول سلطنت او شورشهای مختلف تبارز کرد: «دریکجا شورش سیاسی بود که از طرف رهبران جهاد ملی رهبری میشد زیرا اینها بعد از آنکه روش و سازش امیر را بادولت انگلیس دیدند و هم رهبران مردم را که برخ دشمن شمشیر کشیده بودند، تحت انتقام یافتند، برضد امیر بفعالیت آغاز نمودند، از قبیل جنرال محمد جانخان و محمد افضل خان وردکی، میریجه خان و میر درویش خان بابیه قشقاری، برزو خان و غلام محمد خان و جلندرخان تتمدره ثی، محمد عظیم خان و عبدالسمع خان و فتح محمد خان بایانی، عبدالغیاث خان جلالزائی، ملا مشک عالم و عبدالکریم خان اندری، حسین علی خان سپه سالار و داود شاه خان نایب سالار و عبدالرحیم خان برگد، دلاور خان میمنه گی، محمد اکبر خان لعل پوری، پیر دوست خان احمد زائی، محمد افضل خان و محمد موسی خان صافی، محمد شاه خان غلجائی، عصمت الله خان و ارسال خان و بهرام خان جبارخیل و عده از روحانیون کوهستانی و قندهاری چون ملا امیر محمد خان و ملا عبدالرحیم خان و ملا عبدالاحد خان و امثالهم، و قیامهای مردم قندهار و سردار محمد ایوبخان و هوتک و ناصری، تزه کی و اندر، غزنه و میمنه و هرات همه سیاسی بود. در جای دیگر قیامهای دهقانی بود که از افزودی و وضع مالیات جدید به تنگ آمده و برضد امیر داخل مبارزه میشدند، چنانیکه قیامهای مردم پنجشیر و نجر و و درنامه و ترکمان و پارسا در کابلستان - مردم راغ و شهر بزرگ در بدخشان - مردم جمشیدی و فیروز کوهی و مرغابی در هرات - مردم جاجی و جدران در پکتیا - مردم بلوچ در فراه - مردم نورزائی و اچکزائی در قندهار و کوچیهای مالدار سلیمانخیل و غلجائی همه از فشار مالیات سرچشمه میگرفت. خونین ترین شورش های داخلی همان شورش فیودالهای گریزنده از مرکز بود که بسختی خاموش میشد. تحریکات و دسایس دولت انگلیس نیز در حواشی شرقی مملکت موجب بروز اغتشاشات میگردد و گماشتگان آندولت از قبیل سردار نورمحمد، سردار پیرمحمد، سردار باز محمد، سردار محمد محسن و سعدوی کروخیل و امثال آن در پکتیا و کنر و شنوار و باجور و سرحدات شرقی، متناوباً آتش فتنه برضد امیر عبدالرحمن خان می افروختند - چنانیکه دولت روس در شمال افغانستان این آتش را توسط سردار محمد اسحق خان روشن نمود.» (نگاه تاریخ غبار، ص ۹۵۱).

من از مادر کلان خود زوجه سردار محمد عزیز خان نادر که تا چهل سال قبل حیات داشت شنیده ام که سردار چند بار قصد دیدن امیر (پسر عموی خود) را بداخل حرم سرای نمود و میخواست با وسفارش کند تا ازضدیت و کشش بمقابل مجاهدین ملی بپرهیزد، اما امیر اوراندید؛ سپس او قصد کرد تا این مطلب را بدربار عام بامیر گوشزد نماید، اما وقتی امیر ازین قصد اوخبر شد امر داد تا سپه سالار و پسر عموی اورا بدربار نمانند، چونکه او شخص تند مزاج و تردگوی بود. همان بود که سردار نادر دیگر بدربار نرفت اما در خفیه با مجاهدین ملی و سرداران مخالف امیر در کابل سر و سر داشت و شاید بهمین ملحوظ بوده که قلعه نشیمن او دربینی حصار تحت مراقبت قرار گرفت، حتی در اواخر اجازه برون شدن از قلعه خود را نداشت.

مورخ معروف وطن مرحوم میرغلام محمد غبار مینویسد که: «امیر عبدالرحمن خان بوسیله وحشت و خون بر تمام این حوادث غلبه جست و دولت مطلق العنانی را بر روی خرابه های آن استوار نمود، تهداب این دولت بر صخره تهدید و تخویف، جاسوسی و زندان، شکنجه و اعدام قرار داشت...» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹۵۱). امیر عبدالرحمن خان برعایا و مامورین دولت خود هیچ حیثیت و حقوق قایل نبود و آنها را ازپدر گرفته تا ناموس دشنام میداد. در عریضه ای که ۵۲ نفر سردفتران سلطنت با کلماتی از قبیل «پروریده نعمت و غلام قدیمی، کمترین غلامان، کمینه غلام، غلام نمک پرورده و قصی علها» امضاء کرده توسط ملکه بوبوجان به

تقریب روز فرخنده ختنه سوری سردار غلام علی جان بامیر تقدیم و تقاضای تقلیل ساعات کار را کرده بودند، امیر بقلم خود چنین نوشته بود:

«بر پدر همه شما مرزاهاییکه در این کاغذ مهر و دست خط کرده اید لعنت و بر شما ها هزار لعنت بر هر کدام شما باد، بپرکت ارواح پاکان درگاه خداوند دل شما ها هرگز کار نمیخاهد همه شما مردار و پدر آزار و مادر آزار استید. تمام مرداری دفتر ها از شما یان است فقط امیر عبدالرحمن بقلم خد نوشتم فقط.»

هكذا امیر بجواب عریضه یکمده سرداران فراری در هندوستان که تقاضای برگشت بوطن را کرده بودند بیت ذیل را نوشت:

«چون گرسنه میشوید سگ میشوید چونکه گشتید سیر بد رگ میشوید» (تاریخ غبار ص، ۹۶۱).

وقتی این دشنام ها و پوچ گفتن های امیر عبدالرحمن خان را در حق مامورین دولت و اقوام فراری او در هندوستان می بینید، حتما متوجه میشوید که تهمت ها و دشنامهای او در تاج التواریخ در حق عموزاده اش سردار محمد اسحق خان بحکم هیچ است، زیرا سردار محمد اسحق خان در مزار شریف بمقابل امیر قیام کرد و نزدیک بود سلطنت او را چپه کند. اگر عامه مردم از اخلاق امیر عبدالرحمن خان خبر ندارند ملامت هم نیستند، اما آقای محمد ابراهیم عفیفی که ازین واقعیت ها آگاهی دارند باید متن تاج التواریخ را که عنودانه، انتقام جو بانه و دور از واقعیت نوشته شده، نشر نمیکردند. نکته دیگر قابل تذکار اینست که در سالیان قبل از قیام سردار محمد اسحق خان که مناسبات امیر با عموزاده اش بسیار صمیمی و حسنه بود، هرگاه بفرامین امیر بعنوان سردار محمد اسحق خان (که در آرشیف ملی موجود بودو من چند تای آنرا دیده ام) نظر انداخته شود، ملتفت میشوند که سبک، تون، لهجه و انتخاب کلمات این فرامین با فرامینی که امیر بدیگر نایب الحکومه ها میفرستاد بکلی فرق دارد؛ فرامین معنونی سردار محمد اسحق خان القاب و جملاتی داشت که در سایر فرامین دیده نمیشود، از قبیل «اخوی عزیز، شما را در سلطنت خداداد سهیم دانسته از شما مشوره میکنم، شما نایب الحکومه کل اختیار میباشید و طبق صوابدید خود اقدام کنید، و...» مطالب دیگری ازین قبیل، اما بعد از آنکه مناسبات امیر با عموزاده اش برهم میخورد او را اولاد حرامی و نامشروع عموی خود میخواند، درحالیکه امیر محمد اعظم خان در طول مدت سرداری و سلطنت خودنه تنها روش اهانت آمیز یا تبعیضی یا خورد سازی با این پسر خود نکرده بلکه او را همیشه بکار های مهم دولتی گماشته و در جنگها همیشه در عقب پدر ایستاده بوده است، و اینها را هم آقای عفیفی خبر دارد.

این نوع کدورت های او در زادگي یکبار دیگر بعد از کودتای سرطانی لیونی سردار دیده شد و آقای عفیفی حتما بخاطر دارند که در مدت دو سه ماه اول کودتا از وزیران کابینه گرفته تا کاتب و چهراسی بیچاره ظاهر خان را دو دشنام میدادند. آقای عزیزا و صافی که بحیث تفوریسین لیونی سردار اخذ موقع نموده بود در خطابه های آتشین و متواتر خود ظاهر خان را «ظاهر کل و ظاهر بدبخت» میخواند (کاست ثبت صدای او موجود است).

چهارم - قیام سردار محمد اسحق خان :

خوبست این موضوع را هم بتاریخ غبار حواله کنیم. او مینویسد: «سردار محمد اسحق خان والی بلخ کا کا زاده و همکار امیر، مرد معتدل و طرف امید ولایت بود. اما همینکه مظالم امیر در افغانستان شدت اختیار کرد، سردار متنفر گردیده و در صدد اشغال تاج و تخت برآمد. تمام دهقان و مالدار و مامور و افسر ولایت که ضد امیر بودند، صمیمانه طرفدار سردار شدند، زیرا صدای مظالم امیر سرتاسر ولایت را در هراس افکنده بود و در این میانه سردار نعمتی محسوب میشد. یعقوب علی که خود جزء مامورین سردار و ناظر وقایع بود، مینویسد که: آوازه های ظلم و ستم امیرچنان ترسی در ولایت مخصوصا در قشر مامورین ملکی و نظامی تولید کرده بود که اگر کسی را بمطایبه میگفتند در کابل جلب شده ئی، اواز ترس قالب تهی میکرد چنانیکه یک افسر چنین شد و بمرد و مگر کسی بکابل میرفت فاتحه اودرمزار خوانده میشد. در هجوم و تراکم چنین شایعات و تبلیغات، فرمانهایی از امیر رسید که اول هده از مامورین و افسران ولایت را بغرض رسیدگی از امور محوله شان و باز خود سردار را بنام مشوره دادن در امور مهمه مملکت بکابل احضار کرده بود. اینست که همه بسردار متوصل شده چاره رهایی از این مهلکه خواستند. سردار از فرستادن آنان بکابل امتناع کرد و خود در دشت شادیان اعلان استقلال نموده و بمردم گفت: کابل از ظلم امیر بستهوه آمده و مرا دعوت به آمدن کرده اند، اگر رد کنم سردار محمد ایوب خان که در دست انگلیس است کابل را خواهد گرفت. بسرعت تمام عسکر و افسر و مامورین بیعت نامه را امضاء کردند... پس تسلیحات شروع و سرحدات ولایت مسدود و خطبه درجوامع قرائت گردید... سردار محمد اسمعیل خان فرزند سردار محمد اسحق خان تنها شخصی بود که اشتغال خانه جنگی را برای کشور مضر میدانست و طرفدار فیصله پدر نبود.» (نگاه صفحه ۹۶۵).

درباره احضار سردار محمد اسحق خان بکابل من از زبان مادر کلانم شنیدم که میگفت «کسانی از اهل دربار بسردار نادر احوال دادند که امیر سردار محمد اسحق خان را احضار نموده، خیال کشتن او را دارد، مانع آمدن او شوید... سردار نادر به برادر خود اطلاع داد که نیاید ولو که خودش (نادر) توسط امیر کشته شود...»

غبار در جای دیگر برین پالیسی امیر که عموزاده های خود را بحیث نایب الحکومه های ولایات مهم مقرر نموده بود، انتقاد کرده آنها «یک روش خاندان پرستی» میدانند و میگویند امیر ازین کار خود نتیجه خوب نگرفت: «سردار محمد اسحق خان کا کازاده امیر والی بلخ بود که با دولت روسیه بساخت و بضد امیر قیام کرد و هزاران نفر را بکشتن داد. سردار نور محمد خان والی قندهار بود که پسرش سردار شیر احمد خان هنگام استیلای انگلیس در کابل بجنرال رابرتس پیوست و جاسوسی اختیار کرد و یکمده وطنپرستان کابل را بمجازات انتقامی انگلیس سپرد. او بالاخره با قشون رانده شده انگلیس به هندوستان رفت و در همانجا بمرد...» (ص ۹۹۰)

برای کسانی که آرزو دارند بدانند نتیجه جنگ بزرگ و خونین بین سردار محمد اسحق خان و امیر عبدالرحمن خان چطور شد، باز هم رویداد طویل را از تاریخ غبار خلاصه میکنیم، اینکه: «... جنگ در محاذ دشت و در محاذ تپه های جوار دشت در گرفت. سردار از سطح مرتفعی نظارت مینمود. قشون سردار در دشت، سپاه کابل را در هم شکست و عوض ادامه جنگ دست بتاراج بنه دراز کرد... جنرال محمد حسین در تپه ها برآمد و سپاه کابل بیرق تسلیم برافراشت و بغرض عرض سلام جانب سردار حرکت کرد. اما جنرال محمد حسین خان مخابرات منظم نداشت و سردار را از جریان میدان غافل نگاه داشته بود. سردار که از فراز تپه فرار قشون خود را از تپه دشت و پیش آمدن قشون کابل را بطرف خود دید، شخصا به آتش کردن توپخانه پرداخت، در حالیکه سپاه کابل بغرض تسلیم می آمدند. درینوقت بسردار گفتند که سپاه اردل کابل سلام کرده است. او تصور کرد که سپاه خودش بدشمن سلام نموده است، لهذا میدان فتح شده را بگذاشت و بسرعت جانب تاشقرغان حرکت کرد و از آنجا بساحل آمو کشید... امیر عبدالرحمن انتقام سختی از طرفداران سردار محمد اسحق خان کشید. اسیرانی که از افسران سردار بدست او افتاده بود، روزانه پانزده نفر در میدان مرادخانی کابل بضربت شمشیر افسران سپاه کابل پارچه پارچه میگردیدند.» (ص ۹۹۵ و ۹۹۶ تاریخ غبار).

ما این صفحه تاریخ را محض باین منظور تکرار نمودیم تا تهمت شخصی و عنودانه امیر عبدالرحمن خان درباره نامشروع بودن سردار محمد اسحق خان را که در جریده ستمی امید نشر شده تکذیب و واقعیت عینی را گزارش بدهیم. از جانب دیگر، اگر قرار باشد این قضاوت عجولانه و عنودانه امیر عبدالرحمن خان در حق اخلاف و اسلاف خاندان خود او تطبیق شود و تمام کسانی که از بطن «خدمه های حرمسرا» و مادر های غیر نکاحی زائیده شده اند «غیر مشروع» بپنداریم، «گپ به آفتابه لگن میکشدا» مسائل دیگری که در گزارش بالا مطرح گردیده، از جمله آن وقایع تاریخ افغانستان است که قضاوت در برخی موارد آن جنبه عندی پیدا میکند، از آنجمله:

- اینک امیر عبدالرحمن خان شخص ظالم و قصی القلب بود یک واقعیت غیر قابل انکار است، اما هستند کسانی که میگویند در آنوقت همینطور یک پادشاه دیکتاتور برای متمرکز ساختن افغانستان ضرورت بود.

- اینک امیر عبدالرحمن خان شخص تند مزاج، فحاش و پوچ گو بود، و با دشمن خود قبیح ترین و وحشی ترین طرز معامله میکرد، شواهد آن در تاریخ موجود است. اما این وجه سلوک او را مربوط میدانند بزندگی منزوی و دور از محبت مادر و حلقه فامیل که او با محیط مردانه سپری کرده بود و آهستگی او به لواطت که از ایام صباوت آغاز و در دوره سلطنتش تادم مرگ بشکل رسمی (غلام بچه های امر دربار) دوام داشت، ناشی از همین علت میدانند.

- اینک امیر عبدالرحمن خان بر خلاف میل ملت خود بطرف انگلیس مابی گرائید و یکی از عوامل مخالفت عموزاده های او همین بود، شواهد آن در تاریخ موجود است. افغانستان در آنوقت در بین دو ابر قدرت (انگلیس و روس) قرار داشت که هر دو برای مقاصد سیاسی و اقتصادی در بین هم کلاویز بودند. روسیه برای خنثی ساختن نفوذ و پیشروی انگلیس از هر امکان در افغانستان استفاده میکرد. وقتی روسیه از مخالفت بین امیر عبدالرحمن و سردار محمد اسحق خان خبر شد، چونکه سردار در همسایگی روسیه نایب الحکومه کل اختیار بود، او را بدوام مخالفت تحریک مینمود. همین است نقطه ضعیف قیام سردار محمد اسحق خان که آله دست یک قدرت خارجی قرار گرفته بود، لهذا عادلانه نیست امیر عبدالرحمن خان را ملامت قرار دهیم که چرا آله دست انگلیس قرار گرفته بود. سردار های آنوقت همه برای قلع و قمع یکدیگر و حرص قدرت و سلطنت یا با انگلیس یا با روس سر و سر داشتند و این خصلت تباہ کن در قوم محمد زائی یکبار دیگر ۲۵ سال قبل توسط لیونی سردار بمقابل عموزاده اش محمد ظاهر شاه تکرار شد. اگر سردار محمد اسحق خان در پهلوی اخلاق خوب، پاکنفسی و روش نیکی که با مردم داشت، آله دست روس قرار نمیگرفت، امروز مانند عموزاده خود سردار محمد ایوبخان فاتح میوند در جمله مبارزین ملی حرمت میشد که متاسفانه شایسته این موقف نمیشد. والسلام.

هموطنان محترم! در اثر را کتپرانی امریکا و تهدیدات نظامی ایران اوضاع افغانستان و منطقه وخامت پیدا کرده، تمام صفحات این مجله وقف این موضوعات شده، متاسفانه درین شماره بخش (زبان و ادبیات) نداریم و این کمبود را در شماره آینده تلافی خواهیم کرد

وفات آخرین کواهنه امیر دوست محمد خان

باتاثر اطلاع گرفتیم که محمد فاروق خان ابن سردار محمد اسحق خان بعمر ۹۳ سالگی بتاريخ ۴ سپتامبر ۱۹۹۸ در ایالت نیوجرسی داعی اجل را لبیک گفته و بحضیره مسلمانان در شهر توتوا دفن شده است. انا لله وانا اليه راجعون.



مرحوم محمد فاروق (ابن سردار محمد اسحق خان، ابن امیر محمد اعظم خان، ابن امیر دوست محمد خان) چهارمین نسل امیر دوست محمد خان و آخرین کواهنه امیر کبیر بود که تا یکماه قبل حیات داشت. مرحومی در سنه ۱۹۰۵ میلادی در شهر سمرقند متولد گردیده و بعمر ۳ سالگی پدر خود را ازدست داد و تا سن ۲۸ سالگی با والده مرحومه خود در سمرقند زندگی میکرد. آنگاه هوای وطن بسرش زده خانه و زندگی را گذاشت و بسال ۱۹۳۷م بمزار شریف و بعدادر سنه ۱۹۴۱ بدعوت فامیل بکابل آمد و برای معیشت فامیل خود مصروفیت های مختلف داشت؛ مدتی هم بدیپوی تعاونی بحیث مامور ایفای وظیفه میکرد و در سال ۱۹۷۵ به تقاعد سوق یافت و در سال ۱۹۸۲ که قشون شوروی وطن را اشغال کرده بود ترک وطن نموده طور مهاجر با فامیل بامریکا آمد و در اثر مریضی طولانی که عاید حالش بود بتاريخ ۴ سپتامبر ۱۹۹۸ پدرود حیات گفت. مرحوم محمد فاروق خان شخصی آرام، خوش صحبت و بسیار متواضع بود، او همیشه از وطن خود یاد میکرد و از درد و مصیبت وطن رنج میبرد.

وقتی در سال ۱۹۹۶ از او در نیوجرسی عیادت کردم بسیار خوش شد، شفقت و مهربانی نمود و خاطرات بسیار دور و دراز تداعی و تجدید شد و بمن که نسبت مامائی داشت (پسر کاکای مادر هاشمیان بود) قصه های زیاد گفت، از آنجمله با تبسم تذکر داد «یکبار از دست کمونست ها گریخته از سمرقند بوطن آمدم، اگرچه مشکلات و مضیقه اقتصادی زیاد بود اما نفس آرام میکشیدم و خوش بودم. وقتی کمونست ها بوطن ما آمدند بار دوم از دست شان فرار کردم، اینجا نان و آب و گوشت مرغ زیاد است، اما مثل وطن خوش و آرام نیستم...».

از مرحومی چهار پسر هریک دگروال محمد شریف اسحق، فتح الله اسحق، محمد عزیز اسحق و عبدالله اسحق و پنج دختر هریک سایره، حنیفه، رابعه، راضیه و رامین باقی مانده است. بهر یک و همه شان تعزیت و تسلیت میرسانم. خداوند روح مرحوم محمد فاروق خان اسحق را شاد داشته، به برکت رحمت خود درهای بهشت را برویش بگشاید.

ادامه صفحه ۶۵

(۴) در مقاله مذکور نوشته شده است که سید عبدالاحد خان (مشهور به ابول خان) ریفری (حکم) این مسابقه بودند. اما درین مسابقه دونفر ریفری تعیین شده بود که یکی آن معاون رئیس هیات ایرانی و دیگرش محمد یعقوب خان ماستر سکوت (بعدا مشهور بمهرخان) بود که با یونیفورم تیم ملی هاکی افغانستان در المپیک ۱۹۳۶ برلین مجلس بوده و هردو نفر میدان را اداره میکردند.

(۵) در مقاله نوشته شده که در آنوقت رادیو ولودسپیکر نبود. اما فکر میکنم جناب ترجمانصاحب پایه های سمنتی ۱۵ متری را بالودسپیکر های بزرگ آن که همچون زنگهای کلیسای آن از دور شنیده میشد، یکی در ضلع غربی عرض چمن و دیگری در ضلع جنوبی طول چمن نصب بودند یا ندیده باشند و یا فراموش کرده اند. این نکات محض تصحیح یادداشت و تقدیم میشود چونکه در عالم هجرت و پیریشانیهای احوال وطن افکار و حافظه های همه ما افغانها دچار اشتباهات میشویم ولیکن جای خوشی است که جناب ترجمانصاحب هنوز هم از علاقمندان سهرت میباشد و خاطرات گذشته را برای آگاهی مردم مینویسند. با احترام. عبدالغنی اثر یفتلی

شماره مسلسل ۷۳

هموطنان محترم! در اثر را کتیرانی امریکا و تهدیدات نظامی ایران اوضاع افغانستان و منطقه وخامت پیدا کرده، تمام صفحات این مجله وقف این موضوعات شده، متأسفانه درین شماره بخش (زبان و ادبیات) نداریم و این کمبود را در شماره آینده تلافی خواهیم کرد

58 تاریخچه مختصر سپورت در افغانستان

(قسمت دوم)

سپورتمین معروف افغان محترم دگروال عبدالغني اثر يفتلي

همزمان باين گسترش ورزشي کلوبی دولایت قندهار باسم (پشتونخواه) وتیمي در کابل بنام (تفریح) که موسس آن مرحوم حبیب جان یاور بودند بایک تعداد زیاد تیمهای فوتبال درهر ناحیه کابل بنام های مختلف تاسیس شد که در تورنمنت خزانې معارف تا ۲۱ تیم شامل مسابقه گردیدند. در ترویج و توسعه سپورت در عصر اعلیحضرت ظاهر شاه چه در کابل و چه در ولایات افغانستان ریاست سپورت معارف بیشتر سهم داشت. بهر لیس و مکاتب بیرقی با رنگهای معینه و بلورهای همرنگ بیرق و یونیفورم مخصوص آن تهیه وترتیب شده داده میشد. در همین سال تیم فوتبال باثر تشویق و ترغیب شادروان مرحوم والا حضرت سردار محمد داود فرماندان قوای مرکز ومکاتب حربی بنام حربی پوهنتون بامارک (پ.ج.پ) که بالای سینه جا کتهای سیاه نقش بسته بود بمیدانهای مسابقه سهم میگرفتند. و مشهور ترین مسابقه آن باتیم منتخب کابل در کلوب عسکری بحضور اعلحضرت همایونی محمد ظاهر شاه قوماندان اعلی اردوی مسلح افغانستان، وزراء و سفراء صورت گرفت که در ختم تیم حربی پوهنتون یک مقابل صفر برتیم منتخب کابل غالب و مورد نوازش اعلحضرت قرار گرفت و کپ بزرگ با میدالهای طلائی باعضاء آن اعطا گردید.

در سال ۱۳۲۴ کلوب جدید (آریانا) جهت اجرای مسابقات بهند برطانوی فرستاده شد که اعضای آن قرار ذیل بود:

گولکیپر: محمد موسی عظیمی - و عبدالغفور اثر (برادر کهنتر این نویسنده).
فول بیک ها: سردار محمد فاروق سراج که در عین حال کپتان تیم بود - غلام فاروق طره باز - عبدالغفور کلک - عزیز احمد اعتمادی.

آف بیک ها: عبدالرحمن جهانگیر سنتر آف - یارمحمد - میر محمد عثمان - عبدالوحید اعتمادی.

فارورد ها: بابہ شعیب - اشرف خان - عبدالغني اثر - محمد سرور - عبدالغفور خان

این کلوب بتاريخ ۸ جدې هازم هند برطانوی گردید وبا اجرای مسابقات در پشاور، لاهور، جلندر، لودیانہ، پتیاله، دهلي، اجمیر شریف، حیدرآباد دکن و کلکته با انتباه نیک و نتایج بهتری در برج حوت بکابل بازگشت و راه را برای سهمگیری در مسابقات المپیک ۱۹۴۸ عیسوی (۱۳۲۷ شمسی) در لندن باز کرد.

طوریکه ریاست المپیک افغانستان ارتباط خود را با فدراسیون المپیک جهانی قایم داشت، اشتراک تیم های هاکی و فوتبال افغانستان رادربازیهای آن شامل و دعوت رسمی بعمل آمد. تیم ملي هاکی که از بدو تاسیس و تشکیل معین داشته وبیشتر اعضای آنرا جوانان ورزیده و ورچزشکاران نورستانی تسکیل میداد وشناخته شده بودند، احتیاج درتعمیم اعضای آن نبود و کپتان با استعداد آن همان عبدالغفارخان بودند ومحترم داکتر محمد یحیی نجم ازاعضاء برجسته این تیم بود. اما برای انتخاب اعضای تیم ملي فوتبال میبایست با اشتراک همه ورزشکاران کابل، ولایت کندهار وغیره مشوره وباقضاوت عادلانه بعد از برگذاري یک سلسله مسابقات وحکمیت اشخاص با نفوذ وسابقه دارفوتبال درنتیجه یک تورنمنتی که بسیستم ناک اوت باشد اهتمام گیرد وهدف مطلوب که انتخاب مهمترین وبااستعداد ترین ورزشکاران بوده، اخلاق نیک آن با روشیکه بتواند افغانستان و ملت با شهامت افغان رادالمپیک بین المللی نمایندگی کند، برآورده شود. لذا چند نفر از جلالتمایان وزرای کابینه و روسای دواير و اشخاص دانشمند که درامور ورزش معلومات کافی داشتند دعوت گردیدند تا در آخرین روزهای هفته مسابقات بحضور وحکمیت آنها صورت بگیرد ولست انتخاب شوندگان ابلاغ و جهت اخذ لوازم ضروری و تهیه لباس ها و یونیفورم، بلورها و غیره بریاست المپیک معرفی گردند.

یونیفورم تهیه شده عبارت بوداز بلور هاکیکه برنگ بیرق ملي و نشانهای محراب و منبر تزئین یافته بود وپیراهن های سرخ، نیکر های سفید، پطلونها برنگ سفید وجرابها وبوتهای سفید، کلاه های قره قلی، لباس خواب و کت حمام، دستمال روی و قدیغه با دو عدد بکس خورد و بزرگ که بهریک تقسیم گردید. در تهیه و انتخاب رنگ و فورم ودوخت این البسه چنان سلیقه وزیبايي بکاررفته بود که در میدان بازیهای المپیک چون خورشید تابان درمیان اعضای ممالک اشتراک کننده درخشید وجلوه کرد وهمردیفي نداشت، وبیرق ملي افغانستان مانند آفتاب زر افشانی میکرد.

روز اول جوزای ۱۳۲۷ مطابق مارچ ۱۹۴۸ اعضای تیمهای هاکی و فوتبال ملي افغان با سرپرستی شهزاده محمد یوسف وداکتر نظام الدینخان (و خانم وپسرش) از پیشروی منزل شهزاده محمد یوسف ساعت ۱۰ قبل ازظهرهازم پشاور گردید که مجموعا ۳۹ نفر میشدند.

اعضای تیم ملي فوتبال ازینقراربود: محمد موسی عظیمی - عبدالغفور اثر - عزیزاحمد اعتمادی - عبدالغفور مشهوربه کلک - عبدالوحیداعتمادی - محمد ابراهیم غری نورستانی - عبدالشکور خان عظیمی - میر محمد عثمان - کاکو ابراهیم جان کندهاری - عبدالغني اثر - عصمت الله کندهاری - عبدالحمید نورستانی - محمد انور کندهاری - سردار عبدالستار سراج - محمد سرور - یارمحمد.

اعضای تیم ملي هاکی که کپتان آن عبدالغفار خان بود ودیگر ورزپکاران با استعداد نورستانی که از تذکار اسم کنها نسبت ضعف حافظه معذرت میخواهم، امید میرود اشخاصیکه در آن سهم بودند و یا کسانیکه

هیات مذکور بارسیدن درپشاور درهوتل ایوب شاه (که درین وقت هند برطانوی در آتش سوزنده تصامیم تجزیه هند و پاکستان روزهای مقدماتی رامیگذشتاند و میتنگها، ایراد بیانیه ها، تبلیغات درپارکها و بازارها گرمس پشاور را سوزنده ساخته بود - آنانیکه قبلا بافغانستان ماموریت داشتند وظایف محوله را ترک و بپاکستان رفته بودند که باستثنای شهزاده محمد یوسف دیگران در تظاهرات و میتنگها حصه گرفته بودند و یکی از آنها بودایوبشاه خان) اقامت گزید. یک هفته درهوتل مذکور گذشت و روز هشتم ذریعۀ قطار ریل رهسپار لاهور واز آنجا بجانب کراچی رهسپار شدیم. دربندرگار کراچی درهوتلیکه قبلا ریزرو شده بود اقامت گزیدیم، فردای رسیدن بکراچی هردو تیم باشهزاده محمد یوسف وداکتر نظام الدینخان جهت احترام و معرفی بحضور سفیر کبیر والا حضرت شاه ولیخان غازی فاتح کابل مشرف گردیدیم. والا حضرت با نصایح قیمتدار شان درباره اخلاق، تعاون و طرز رفتار و حرکات پسندیده مطالبی ارشاد فرمودند و گفتند ما از شما کدام نشان طلائی نمیخواهیم که با خود بیاورید اما فقط و فقط چیزیکه آرزو میروم تا با غرور ملی خود که میراث اجداد با شهامت و پر افتخار شماست از افغانستان عزیز و ملت با شهامت افغانستان نمایندگی کنید. علاوه فرمودند که پدران ما هیچگاه سر بپای کسی نگذاسته و حلقۀ غلامی هیچکس و ناکس را بگوش نکرده، ما موفقیت شما و نمایندگی پسندیده تانرا از بارگاه خداوند بزرگ تمنا میکنیم. بعد ادرحین صرف چای بشهزاده محمد یوسف تفهیم نمودند که رفتن خودت با تیم لازمی نیست، تو با افغانستان برگرد. و باقای مخمور امر فرمودند تا میر عبدالرشید خان بیغم (رئیس سپورت معارف که مصروف خریداری لوازم در سیالکوٹ بود تلگراما) احضار و بحیث رئیس تیم افغان بلندن برود. امر والا حضرت عملی شد و بعد از سه روز آقای بیغم بکراچی تشریف آوردند. والا حضرت همچنان بجلالتماب عبدالستار شالیزی که در همان زمان در کراچی تشریف داشتند فرمایش تهیه جای و اقامتگاه هیات رادر بمبئی (هندوستان) امر و هدایت فرمودند.

فردای رسیدن آقای بیغم و تسلیم شدن امور حسابی و غیره ذریعۀ کشتی بزرگی بندر کراچی را بعزم بندرگاه بمبئی درهند ترک نمودیم که بروز دوم به بمبئی مواصلت و درهوتل (گرین هوتل) در ساحل بحر هند که جناب شالیزی ترتیبات اقامت ما را فراهم نموده بود رحل اقامت گزیدیم و تقریبا یک هفته آنجا گذشت. روز هشتم بهمرای تیم هاکی و فبال ملی هندوستان ذریعۀ جهاز بزرگی که (در جنگ دوم جهانی اسیر انگلیس ها شده بود و اصلا متعلق بالمانها بود) رهسپار بندرگاه لیور پول انگلستان شدیم. این مسافرت دریائی تقریبا ۲۰ روز ادامه یافت که بروز ۲۱ به بندرانگلستان مواصلت کردیم واز آنجا توسط سرویسهای تعین شده باقامت گاه المپیک در شهر زیبای لندن منتقل گشتیم.

پیش از افتتاح رسمی مسابقات المپیک، تیم فبال و هاکی ما چند مسابقۀ دوستانه باتیم های اشتراک کنندگان انجام دادند. بازیهای المپیک با ساس پروگرام بتاریخ معین با بیانیۀ شاه انگلستان افتتاح گردید. در رسم گذشت ورزشکاران از مقابل لوژ هیات افغانی بعد از ورزشکاران یونانی دومین مملکت بحساب الفبای لاتین بود. مسابقۀ تیم ملی هاکی قرار قرعه با ایالات متحدۀ امریکا و مسابقۀ فبال باتیم لوکزامبورگ در شهر زیبای بریتون تثبیت گردید که ستادیوم پنجاه هزار نفری آن شاهد برگذاری و مغلوبیت تیم افغانی بود. تیم هاکی در مسابقۀ اولین خود غالب و در مسابقۀ دوم شکست خورد. تا ختم المپیک هردو تیم درلندن باقی و بروز ۷ اسد همانسال ذریعۀ طیاره بکراچی مواصلت و نسبت خرابی هوا توسط ترن به پشاور واز آنجا بروز دهم اسد بکابل بازگشت نمودند. در جشن همان سال تیم هاکی و فبال افغان با تیم های شرکت کننده پاکستان و هندوستان جدیدالتشکیل مسابقه و بعد از آن اعضای هر دو تیم بالای وظایف محوله خود رفتند و جای سپورت را برای تیم های جوان و جدید واگذار گردیدند.

اما درحین تجلیل از چهلمین سالگرد استقلال افغانستان تیم سابق منتخب کابل یکبار دیگر بنام تیم (با تیم جوان ملی یک مسابقۀ دوستانه انجام داد. در همین سال تیم پهلوانی افغانی تحت سرپرستی سردار محمد فاروق خان سراج که عهده ریاست المپیک را داشت با چند نفر از قهرمانان بزرگشی و چند راس اسب بدعوت دولت ایتالیا به روم عزیمت کرد. و در سال آینده تیم ملی فبال جوانان در جشن تاجگزاری شهنشاه ایران به

تهران رفت. و در سال ما بعد بجشن بزرگ مانیلا در فلیپین اشتراک نمود که درین باره آرزو میروم اعضای محترم تیم مذکور معلومات بیشتری درباره نام اشخاص و مسابقات آن بمجله آئینه افغانستان ارسال دارند.

اما در سال ۱۹۹۶ در مسابقات المپیک در امریکا که همه وطنداران مقیم امریکا شاهد برگذاری آن بوده در خود ستادیوم یا توسط تلویزیون مشاهده کرده خواهند بود، اشتراک پر از استهزای پنجنفر ورزشکاران افغان را که توسط اداره برکنار شدۀ کابل اعزام گردیده بودند همه بخاطر دارند و بنظر من پرده سیاهی در چهره تاریخ پرافتخار سپورت در افغانستان انداخت که هموطنان ما خودشان در زمینه قضاوت خواهند فرمود.

در خاتمه تمنا دارم تا هموطنان عزیز و همشیره های گرمی که با سوابق سپورت آشنائی دارند از معلومات خود در اکمال این نوشته مختصر سهم لازمه بگیرند. دعا میکنم آنانیکه برحمت ایزدی پیوسته اند و امروز با ما نیستند خداوند بزرگ (ج) آنها را قرین اکرام و آموزش خود سازد و روح شان شاد باشد و اشخاصیکه از فضل خالق مهربان تا امروز در قید حیات میباشند برایشان همرداز و صحت و سعادت از خداوند متعال مسئلت میکنم و دعا میکنم تا با استقرار صلح و سلم در کشور عزیز ما انکشاف بیشتر و ارتقاء سپورت افغانستان در قطار سایر ملل جهان در المپیکها و مسابقات بین المللی نصیب کشور ما گردد تا موجبات مباهات و مایۀ افتخار میهن عزیز گردد. و من الله التوفیق.

رادر منطقه برافروزد. در زمان قاجاریها قوای نظامی ایران بالای هرات حمله ور شد و در نتیجه نه تنها لشکر اعزامی آن در میدان جنگ تارومار شد بلکه نظام قاجاری ایران برهم خورد. رووس رویداد مذکور از دیدگاه تاریخ افغان و ایران بدینمنوال ثبت شده است:

« دفاع افغانها در مقابل ایرانیان خاصب بصفت یک شهکار نظامی در آسیای مرکزی تعریف شده است: محمد ولیخان سپه سالار قاجار و پیرو سکی پولیندی مشاور نظامی قاجار، سالار سرخوشخان افشار، شیرخان سر جنگ، محمد ولیخان سر جنگ، مهدی قلیخان سر جنگ، باقرخان قومندان سواره نظام بایک غند هزار نفری سپاه ایرانیان در میدان جنگ علیه افغانها کشته افتادند. امیر بهادر جنگ، سکندر خان قاجار، محب علیخان سالار، محمد علیخان سالار، محمد خان سردار باقشونهای زیر قیادت خود فرار کردند. جعفرخان قره چورلو، عبدالله خان باور، رشید خان سر جنگ، عبدالحسین بیگ، یاور علیمردانخان سر جنگ وعده کثیر دیگر در میدان جنگ زخمی افتادند. جبهه خانه قوای ایرانیان آتش زده شد، دل ودست محمدشاه واردوی ایران درهم شکست. داستان زد و خورد ایرانیان با افغانیان در طول تاریخ هرگاه بمیزان متناسب واقعی در تحلیل گرفته شود وقار و غلبه و قدرت جنگی افغانیان بر قدرت جنگی ایرانیان تفوق داشته و پیروز مند بوده است.»

از وقوع حوادث تاریخ باید عبرت گرفت ونباید گذاشت که یک حادثه تاریخی باز هم تکرار گردد. افغانهای آنزمان ویا بعد از آن حماسه نوشته اند که از اساتید موسیقی قرن بیستم افغانستان، مرحوم استاد قاسم، در آهنگ مانگار خود آنرا سروده است و مطلع آن اینست:

گردانی غیرت افغانیم چون به میدان آمدمی می دانیم
طالبان افغانستان اسلامی بر علیه کدام کشور همسایه سوقيات نظامی نکرده اند و توقع هم ندارند که نسبت اعمال ایله جاریها در میدان جنگ آنهم در حالیکه افراد ایرانی تحت کنترول و امنیت اولیای مسئول طالبان قرار نگرفته بودند، کشور با عظمت ایران اسلامی به تهاجم نظامی بالای کشور اسلامی وبرادر افغانستان ترتیبات بگیرد، که در صورت وقوع جنگ مسئول عام وقام ایران خواهد بود. ختم.

از جنگ افغانستان و ایران تنها امریکا نفع میبرد

محترم حبیب الله رفیع نویسنده شهیر کشور

ایران افراد نظامی خود را که تحت فرمانده جنرال محمد رحیم صفوی در سرحدات افغانستان جا به جا نموده است، ایشان به سرنوشت سلطان حسین صفوی دچار می گردند. این سخنان را محترم حبیب الله «رفیع» يك تن از نویسنده گان مشهور کشور در مصاحبه، با روز نامه وحدت چاپ پشاور گفته است.

محترم رفیع گفت: سلطان حسین صفوی تاج خود را در پای های شاه محمود هوتک گذاشته بود. نباید این جنرال ایرانی تاریخ را ورق بزنند و بعداً به چشم بد سویی افغانستان بنگرد.

محترم حبیب الله رفیع اظهار داشت:

افغانان در مقابل مداخلات خارجی حساس میبایستند و هر تجاوز که بالای افغانستان صورت گرفته ان را به شکست مواجه ساخته اند. موصوف علاوه نمود اگر ایران بالای افغانستان حمله نماید نه تنها اینکه خودش به شکست مواجه می شود بلکه به اصطلاح رهبران افغانی که از

ایران طرفداری می نمایند آنها نیز مورد نفرین ملت قرار میگیرند. و ملت در آینده با آنها مقاطعه می نماید.

استاد رفیع در جواب به يك سؤال چنین گفت: اگر ایران بالای افغانستان حمله نماید، افغانستان تنها نیست، قوت های مخالف ایران مانند امریکا با تمام امکانات خود آماده کمک با افغانهاست. امریکا همین را می خواهد که افغانان و ایرانیان را داخل جنگ نمایند و مانند روس دشمن دیگر خود را در منطقه از بین ببرد. موصوف اضافه نمود: از جنگ افغانستان و ایران تنها امریکا نفع میبرد و این دو کشور اسلامی تباہ می گردد.

استاد رفیع در مورد علت حمله ایران بالای افغانستان چنین گفت: ایران بسیار تمایلات عمیق فاشیستی دارد. از سابق خواب تسخیر هرات را می بیند در حالیکه چندین بار توسط مردم هرات شکست خورده اند وی اضافه نمود: با حمله ایران افغانان اختلافات خود را کنار گذاشته و با هم یکجا می گردند. وی گفت: ایران حالا نیز به این مفکوره است که افغانستان جزء ایران است و به همین لحاظ خواهان به قدرت رسیدن کسانی در افغانستان میباشد که از لحاظ رژیسی و مذهبی به ایران نفع برسانند.

استاد رفیع در پاسخ به يك سوال دیگر گفت: ایران از مفقودی دیپلماتان و ژورنالیست سخن می گوید که آنها به عوض مسؤولیت های اصلی شان به کار های دیگر مشغول بودند از قونسلگری ایران اداره جاسوسی ساخته بودند و ژورنالیست آن مخالف حکومت مرکزی تبلیغات می نمود؛ بنا چنین اشخاص چطور با آمدن طالبان در مزار باقی مانده می توانند. وی اضافه داشت: این اشخاص یا در شور ماثور لا درک گردیده اند و یا اینکه نزد کسانی میباشند که میخواهند روابط افغانستان و ایران را بر هم زنند و یا هم با گروه های طرفدار ایران میباشند.

محترم حبیب الله رفیع از ایران خواست تا با تحریک که بخاطر تحکیم وحدت ملی، جمع آوری سلاح، تأمین امنیت: دست به اقدام شده اند، به حیث يك همسایه مسلمان همکاری نمایند. وی اضافه داشت يك افغانستان با امن به نفع هر کشور همسایه میباشد. ایران با در نظر داشت نفع خود مفاد افغانستان را نیز در نظر بگیرد و مفکوره جنگ را از ذهن خود دور کند.

تصحیح ضروری در مقاله جناب عبدالغنی اثر یفتلی

مقاله پرمحتوی سپورتمین معروف افغان، جناب دگروال صاحب آقای عبدالغنی اثر یفتلی که الحمد لله حیات داشته و در قسمت شناخت تصاویر قدیمی سپورتمین های افغان با این مجله همکاری قیمتدار نموده و مینمایند مورد پسند یکمده خوانندگان این مجله واقع گردیده مکتوبها و تلفونها رسیده خواهش کرده اند از دگروال صاحب اثر خواهش و تقاضا شود تا سلسله نوشته هایشان را درباره تاریخچه و رویداد های سپورت در افغانستان ادامه بدهند.

نکته پایتت لطره

علی ایحال در مقاله منشره شماره ۷۲، صفحه ۶۷ سطر ۴۳ یک اشتباه رخ داده، جائیکه نوشته شده «اعضای تیم ایرانی در حالیکه اعلحضرت را بدوش خود برداشته بودند...» کلمه ایرانی اشتباه شده، مقصد اعضای تیم افغانی میباشد که اعلحضرت را بدوش خود برداشته بودند، لهذا سطر مذکور اینطور تصحیح و خوانده شود که «اعضای تیم افغانی در حالیکه اعلحضرت را بدوش خود برداشته بودند...»

جناب آقای غلام غوث ترجمان مسکونه نیویارک که خودشان از سپورتمین های سابق بوده و هم از جمله شوقی های سپورت میباشد و با تاریخچه سپورت و هویت سپورتمین ها در افغانستان شناخت و علاقه دارند، ضمن نامه ای نوشته اند «مزایای معلوماتی را که آقای اثر در مقاله خود گردآورده اند قابل تمجید است.» آقای ترجمان هم بهمان اشتباهیکه در بالا تصحیح شده اشاره نموده نوشته اند: «در تمام دوره تقریباً چهل ساله سلطنت شان شاید که هیچ یک از تیم های سپورتنی، از هیچ یک کشور و یا حتی از سپورتمین های داخل کشور اعلحضرت را به دوش خود نبرداشته، بدان حال کدام فاصله را طی مقدم نکرده اند، تا چه رسد که بالایش نقل و شیرینی نثار کرده باشند؛ درین مورد در نوشته جناب عبدالغنی اثر اشتباه رخ داده خواهد بود.»

از نوشته بالا یک مطلب نو مستفاد میشود که گویا حتی تیم افغانی هم اعلحضرت را بدوش نبرداشته بودند. درین باره سه ثبوت موجود است: یکی چشم دید خود آقای دگروال یفتلی، دوم روایتی که اینجانب (هاشمیان) از زبان مرحوم غلام علی عدالت (برادر غلام حیدر عدالت) شنیده بودم که اعضای تیم افغانی از بس مشغوف و مفتخر بودند اعلحضرت را بشانه های خود بلند کرده بودند، سوم اینکه شخص اعلحضرت الحمد لله حیات دارند از ایشان می پرسیم که آیا این حادثه تاریخی را بخاطر دارند یا خیر؟ هرگاه جواب یا تبصره اعلحضرت برسد غرض آگاهی علاقمندان نشر خواهد شد.

آقای غلام غوث ترجمان در نوشته شان مطلب دلچسپ دیگری را هم رقم نموده اند که «در سال ۱۳۴۲ شمسی موقنیکه شاهنشاه ایران بدعوت اعلحضرت همایونی بکابل تشریف آورده بودند، اعلحضرت همایونی که در پهلوی اعلحضرت شاهنشاه ایران در موکب تشریفاتی نشسته از بین قطارهای پذیرائی مردم مقیم کابل از جاده های مقابل ارگ سلطنتی، چوک پشتونستان و مقابل بانک موکب شان عبور مینمود، من در جاده مقابل دافغانستان بانک در پهلوی مرحوم دکتور سلطان احمد پوپل ایستاده بودم و بخوبی توانستم موکب عبوری اعلحضرتین را از فاصله یک گام ببینم. مردم خود را از پیاده روها باستقبال در پهلوی عراده موکب شاهانه رسانیده میرفتند، من هم نزدیک رفتم، باطمینان میگویم که موکب اعلحضرتین با آنکه باوجد و هیجان مردم بدرقه میگردید بالای شان کدام دانه نقل و شیرینی نثار نگردیده بود...»

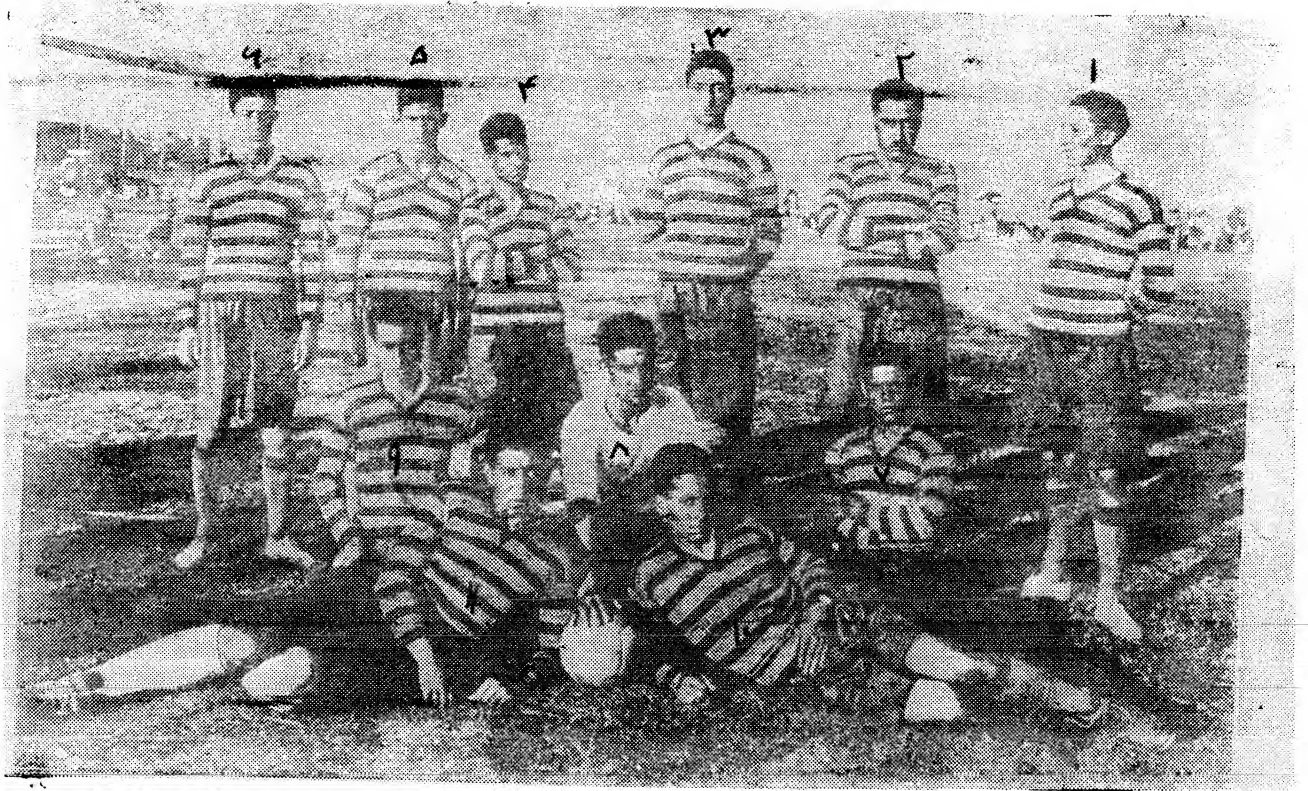
اگرچه من در مسابقه فوتبال بین تیم های افغانی و ایرانی حاضر نبودم، باز هم درین مورد من (هاشمیان) چند بار شاهد گل پاشی و نقل پاشی بر تیم فوتبال لیسه استقلال بوده ام که هرگاه در میچ ها تیم استقلال بر تیم حبیبیه یا نجات غالب میشد، دسته های گل و دستمال های نقل بالای شان انداخته میشد. یعنی گل پاشی و نقل پاشی در فرهنگ ما رایج بوده است، اما اینکه بر سر اعلحضرت نقل پاشیده باشند من خود ندیده ام.

تصاویر قدیمی و نایاب از سپورت و سپورتمین های افغان

باز هم از همکاری جناب دگروال صاحب عبدالغنی اثر یفتلی تشکر میکنیم که یکتعداد تصاویر تاریخی را (تا حدود توان) باز شناخت نموده اند. از سایر هموطنان خواهشمند است در باز شناخت عده متباقی سپورتمین های افغان همکاری نمایند.

از راست بچپ استاده: ۱ - سردار عبدالکریم سراج (جنرال و رئیس پروژه نخلو). ۲ - احمد علیخان جاغوری (بعدا جنرال و رئیس ملبوسات وزارت دفاع مشهور به بایه احمد علی). ۳ - خان محمد خان (بعدا سترجنرال و وزیر دفاع ملی). ۴ - مولوی محمد صدیق (مالک مارکیت و مغازه سامان و لوازم سپورت در صربازار کابل). ۵ - غلام علیخان عدالت (بعدا دگرمن). ۶ - محمد حسین خان (بعدا جنرال و قوماندان فرقه ۱۵ مزارشریف)

نامه انگلیسی بروس ریچاردسن بجواب لاس انجلس تایمز خواندنی است



دسته « فوتبال » مکتب حربیه

صف نشسته: ۷ - سید محمد کریم خان علوی (بعدا جنرال اردو) - ۸ - اسدالله خان (بعدا دگروال و مدیر نشرات وزارت دفاع، مسلک توپچی). ۹ - فیض محمد خان گولکپهر .

دونفر اخیر خوابیده: ۱۰ - محمد یوسف خان (که در نتیجه یک حادثه در زیر پل آرتل بین طلاب مکتب حربیه وقت، از عسکری اخراج گردیدند). ۱۱ - سردار محمد فاروق سراج (فول بیک تیم).



یکمده از محصلین نمره (۱) (۲) (۳) صنوف اعدادی و رشیدی چهارم مکتب حبیبیه
واحدادیه مکتب امانیه کابل بلباس سپورت

درین تصویر کسانی را که باز شناخت توانستم قرار دخیل اند:

در صف نشسته نفر هفتم محمد حسن خان - نفر هشتم سردار نجیب الله خان توروایانا (بعدا وزیر معارف) - نفر نهم زکریا خان طرزی (بعدا جنرال) .

در صف ایستاده نفر ۱۲ عبدالرحمن پژواک (بعدا سفیر کبیر) - نفر ۱۶ عبدالله خان یفتلی (بعدا وزیر مالیه) - نفر ۱۷ عبدالصمد خان (بعدا معین وزارت خارجه) - نفر ۱۸ عبدالحکیم خان ضیائی (بعدا قاضی القضاة) - نفر ۱۹ سید احمد خان (بعدا ترجمان سفارت فرانسه)



تیم هاکی اولمپیک فول اردوی مرکزی که در سنه ۱۳۱۳ شامیون شده

درین تصویر اعضای تیم هاکی جزء تام مشهور جمناستیک (نورستانیها) دیده میشوند که مربوط قول اردوی مرکزی بودند. کسانی که توسط محترمان دگروال اثر یفتلی و دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج شناخته شده اند قرار ذیل اند:

قطار ایستاده از چپ بر راست: ۱ نفر محمد یعقوب خان قندهاری معروف بماستر سکوت (بعدا فرار بپاکستان و نطق فارسی رادیو پاکستان بنام مهرخان) - ۷ نفر ظهیرالدین خان درانی مدیر کلپ عسکری.

۳ نفر در قطار دوم نشستگان با لباس عسکری گلیمیر خان نورستانی مدیر مکتب (بعدا جنرال) - ۴ نفر درین قطار عبدالغفار خان هاکی باز مامور تعمیرات دروزارت حربیه

جنرال نذیر سراج نوشته است که باقی همه شاگردان مکتب سپورت مربوط وزارت حربیه وقت است که من آنها را بنام نمیشناسم.

نامه وارده بارتباط هوابق سپورت

عبدالغنی اثر یفتلی

در شماره ۷۲ صفحه ۶۸ مجله ارزشمند آئینه از من درباره مسابقه فوتبال با تیم ایران سوال شده است که مسابقه مذکور در یک بازی ختم شده یا دوبازی صورت گرفته بود و یکدام روز و چقدر وقت؟ قرار ذیل بجواب پرداخته میشود:

مسابقه بین تیم منتخب کابل و تیم فوتبال بازان ایرانی بساعت ۵ بعد از ظهر روز اول سنبله (روز اول جشن استرداد استقلال افغانستان) بعد از ختم رسم گذشت ورزشکاران از مقابل لوژ سلطنتی (بالکون شرقی وزارت فواید عامه) شروع گردید که غالبیت و فیروزی یک مقابل صفر بر تیم ایرانی نصیب تیم افغانی گردید و مسابقه بساعت ۳۰ ۶ عصر خاتمه یافت. درین روز همین یک مسابقه بود و مسابقه دیگری صورت نگرفت.

قرار استاندارد بین المللی، وقت مسابقه بین الدول ۹۰ دقیقه است در دو روند، باین ترتیب که هر روند ۴۰ دقیقه و در بین هر دو روند ۱۰ دقیقه وقفه (تفریح) صورت میگیرد.

اما در پروگرام مرتبه جشن (در هفت روز) بر حسب دو اجلاس قبلی که در عمارت کلپ عسکری با اشتراک والا حضرت سردار محمد نعیم، جلالتما بان علی محمد خان وزیر خارجه و محمد اکرم خان پرونتا، شهزاده محمد یوسف خان رئیس المپیک، میافاروق شاه و مدیر برگزاری امور جشن صورت گرفته بود و تصمیماتی اتخاذ شده بود، دو ملحوظ در نظر گرفته شده بود:

- (۱) چون اسم (آریانا) یک نام تاریخی و پر ارزش است، مسابقه تیم افغانی باید باین اسم برگزار نشود.
- (۲) چون برد و باخت این مسابقه پیش بینی شده نمیتواند، لذا نام تیم افغانی بنام (تیم منتخب کابل) در پروگرام جشن قید گردد.



تیم « شاه محمود » در کابل

قطار ایستاده، نفر ۱ ظهیرالدین خان درانی مدیر کلوب مسکری - نفر ۲ حکیم خان (فول بیک مشهور) - نفر ۳ جمعه بیگ خان - نفر ۴ میر محمد عثمانخان - نفر ۵ اورنگ زیب خان - نفر ۶ یعقوب خان معروف به مهر خان یادداشت اداره: نفر ۷ فوق را که دگروال صاحب اثر یفتلی میر محمد عثمانخان شناخته اند، جنرال صاحب نذیر سراج (علی حسین خان) شناخته اند و من همین تصویر را بسیار شبیه به غلام حیدر خان عدالت می بینم. والله و اعلم بالصواب.

در قطار نشسته: نفر ۷ میا فاروق شاه خان مدیر سپورت معارف - نفر ۸ سردار محمد فاروق سراج - نفر ۹ شهزاده محمد یوسف رئیس المپیک - نفر ۱۰ ایوب شاه خان مالک گرین هوتل پشاور - نفر ۱۱ عیسی خان (معروف به برنج)

قطار سوم خوابیده: نفر ۱۲ سید عبدالاحد خان متخصص معادن - نفر ۱۳ علی بابا خان

ادامه صفحه ۶۲

برای تیم ایرانی سه مسابقه ذیلا در پروگرام ایام جشن در نظر گرفته شده بود:
روز اول جشن مسابقه بین تیم منتخب کابل و تیم برادران ایرانی.
روز سوم جشن مسابقه بین تیم ایرانی و تیم هند برطانوی (هیرو)
روز هفتم (یعنی ختم جشن) مسابقه تیم معارف با تیم برادران ایرانی.

امادراثر خبر غیر مترقبه اینکه بساعت ۹ همان شام اول سنبله از سرویس خبری رادیو کابل پخش گردید مانند طوفان عظیم همه را پریشان ساخت، و آن خبر ناگوار حمله نا جوانمردانه قشون سرخ شوروی از شمال و نیروهای سفاک استعماری برتانیه از جنوب برخاک همسایه اسلامی ما ایران بود که همه افغانها را مغموم و متاثر گردانید. باین مناسبت دو مسابقه دیگر با تیم ایرانی یعنی بروز سوم و هفتم بصوابدید اولیای محترم دولت فسخ گردید و بجای آن روز سوم تیم منتخب کابل بمقابل تیم (هیرو) هند برطانوی مسابقه داد و دو مقابل یک غالب شد و در مسابقه روز هفتم تیم منتخب معارف با تیم (مارچندزیکسل) پشاور مسابقه داد و تیم معارف ۳ مقابل صفر برحریف خود غالب گردید.

این بود توضیحات مطلوبه شما و علاوه میدارم که هیات فوتبال بازان ایرانی به نسبت این حادثه ناگوار تا اخیر هفته در کلوب مسکری طور مهمان باقی ماندند و بروز هشتم بعد از اطلاع آرامش نسبی در ایران از طریق زمین مراجعت نمودند. والسلام. عبدالغنی اثر یفتلی.

(نامه دوم آقای لیتنی در صفحه ۶۴ چاپ شده)



تیم های اولیک فرقه شاهی که در ۱۳۱۳ دوم شامیون شده

درین تصویر محترم جنرال نذیر کبیر سراج فقط سه نفر از شناخت کرده اند:
در قطار ایستاده: نفر ۷ محمد یعقوب خان ماستر سکوت - نفر ۱۲ غلام علی خان بلو کمشر.
در قطار نشسته: نفر ۶ محمد ایوب خان پشاور می معلم ها کی. نوشته اند که باقی همه شاگردان مکتب سپورت هستند و آنها را نشناختم.

کسانیکه الحمد لله حیات دارند و دربار شناخت متباقی سپورتمین ها کمک کرده میتوانند عبارتند از سترجنرال خان محمد خان سابق وزیر دفاع، سید احمد خان ترجمان مهاجر در سویس، داکتر صاحب عبدالقیوم خان سابق وزیر معارف، آقای عبدالستار خان شالیزی سابق وزیر داخله و آقای محمد حسن کریمی که امید داریم در زمینه همکاری نمایند چونکه یکتعداد زیاد نامه ها بما رسیده و ورثه سپورتمین های افغان میخواهند تصویر جوانی پدر یا پدر کلان خود را ببینند. هکذا با اثر تقاضای عده زیاد خوانندگان تصاویر مذکور را با باز شناخت جدیدی که صورت گرفته یکبار دیگر چاپ می نمائیم و از همکاری آقایان دگروال عبدالغنی اثر یفتلی و دگر جنرال نذیر کبیر سراج صمیمانه تشکر مینمائیم.

ادامه صفحه ۶۳

نامه دوم: دگروال عبدالغنی اثر یفتلی

در صفحه ۶۹ شماره ۷۲ علت عدم نشر مضمون یکی از هموطنان عزیز بنام (غلام غوث ترجمان صاحب) را تذکر داده بودید که مقاله مذکور تحت عنوان (تیم فوتبال آریانا) بوده و در کدام شماره جریده امید نشر شده بود. از آنجائیکه خود یکی از اعضای این تیم بودم بتوضیح و تفسیر بیشتر موضوع علاقه داشتم که در نتیجه یک قصه شیرین تصادفی برای بنده ظهور نمود، خواستم با شما در میان بگذارم:

چند هفته پیش بعد از ادا نماز جمعه در مسجد شریف (انجمن اسلامی و ملی افغانها) یکی از نماز گذاران افغانی که قبلاً از سپورتمینهای وطنی بودند مرا بگوشه کشانید و سر صحبت را بگذشته های دور و دراز واز آریانا و کلب آریانا یاد کرد که مرا متوجه بیشتر ساخت، آنگاه خواستم تا بمقصد اصلی پی ببرم. برادر نماز گذار آنگاه پارچه کاغذی را که گویا از اخباری قبچی کرده باشد بدستم داد و گفت آنرا بخوان تا بمقصد برسی. پیش از خواندن متن بشناخت نویسنده پرداختم که برادری باسم (غلام غوث ترجمان) نوشته بودند؛ هر چند کوشیدم

بعید رفتم ۶۵



یکمده از محصلین نمره (۱) (۲) (۳) صنوف اعدادی و رشدی مکتب امانی، صنایع نفیسه، دارالمعلمین، استقلال
لباس سپورت

درین تصویر فقط بشناخت دو نفر موفق شده ام: در قطار اول نشستگان، از راست بچپ، نفر پنجم کریم شاه خان (رسام و نقاش) - در قطار ایستادگان، از راست بچپ، نفر پانزدهم، غلام محی الدین خان (رسام)، پسر پروفیسر غلام محمد خان میمنگی)

۶۴ در امر صحنه

تادر دوران گذشته حیات این اسم را بشناسم، دماغ فرسوده پیری کمک نکرد. اما اسم ترجمان بمن تا اندازه ای پرده فراموشی را از بین برد و بخاطر آوردم که در ایام مسابقات و روزهای پرکتس و مشق یکنفر از شخصیت های گرمایی و شوقی سپورت بابرادر عزیز و مرحوم ما آقای عبدالرحمن جهانگیر همیشه تشریف میاوردند که همه ایشانرا (ترجمان صاحب) خطاب میکردیم، تصور کردم که شاید همان شخص محترم باشند و بسیار خوش شدم که الحمد لله حیات داشته و در امریکا میباشند.

و وقتی متن مضمون را خواندم در آن چند اشتباه یافتیم که فکر کردم از حافظه هموطن محترم من ترجمان صاحب صورت گرفته باشد، لذا باساس سابقه سپورتي خواستم تصحیحی بهم رسانم:

(۱) مسابقه ایکه برای اولین بار باتیم ایران (بتاریخ اول سنبله ۱۳۲۱ جشن استقلال) صورت گرفت، توسط تیم آریانا نی بلکه توسط تیمی با اسم (منتخب کابل) برگزار شد که علت آنرا در نامه دیگری نوشته ام، تکرار عرض میشود که تصمیم مذکور در یک اجلاس در کلوب عسکری از طرف اولیای دولت گرفته شد.

(۲) در مقاله مذکور نوشته شده که محمد فاروق سراج گیتان تیم آریانا و در مسابقه شامل بودند. ما ورزشکاران افغان خصوصا اعضای کلب محمودیه و کلب آریانا بشخصیت سردار محمد فاروق سراج همیشه احترام داشتیم و خواهیم داشت و حقیقتا اسباب ترویج سپورت نه تنها فوتبال را بلکه پهلوانی، بزکشی، کرکت و هم در بازیهای سکوت (کشافان) سهم بارز داشتند و امروز برایشان مغفرت خدای بزرگ را طالبیم و همیشه دعا میکنیم. اما ایشان از چندی پیش بحیث جنرال قونسل افغانی در بمبئی تقرر یافته بودند و در مسابقه اول سنبله با تیم ایرانی تشریف نداشتند.

(۳) عبدالغفور اثر (برادر کهنتر بنده) چند روز پیش ازین مسابقه جهت یک مسابقه مقدماتی با چند نفر دیگر از فوتبال بازان بشمول شمس الله خان تحت سرپرستی مرحوم علم علی عدالت بقندهار رفته بودند و در مسابقه تیم منتخب کابل با تیم ایران سهم نداشتند و گولکیپر این مسابقه صدیق خان محصل افغانی در ترکیه تعیین شده بود که طور رخصتی بوطن آمده بود.

عرض میشود که بمناسبت نشر «خاطرات آقای رشتیا» از طرف ناشر جریده (کاروان) از بنده خواسته شده بود که چیزی بنویسم و تصادفاً خود هم در نظر داشتم چون بعضی ارتباطاتی در سابق موجود شده بود. تبصره ای بتقاضای خود ناشر (کاروان) نوشتم و آرزو داشتم که در زمان حیات جناب رشتیا صاحب چاپ شود تا عکس العمل نظریات ایشان را بخوانم. دوسه شماره تسلسلاً نظریات مرا چاپ کردند، اما دیگر از نشر کامل آن دست باز گرفتند. چون جناب عالی قبول فرمودید که آنرا در یک مجله چاپ مینمائید، اینک گاهی بخدمت ارسال است. گردانندگان کاروان بقدری آنرا تال دادند که متأسفانه جناب رشتیا صاحب وفات یافتند، مع هذا مندرجات این نوشته شاید بدرد محققین تاریخ و رویداد های افغانستان بخورد.

تبصره بر خاطرات آقای رشتیا

خوشبختانه بالاخره موفق شدیم شاهد و ناظر نشر کتاب فوق العاده مهم «خاطرات سیاسی» فاضل دانشمند ارجمند سید قاسم رشتیا بگردیم، چقدر خوب و سبب افتخار و خورسندی است که از اعضای یک خانواده شریف و منور و دانشمند هم کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» را داشته باشیم و هم کتاب قیمتدار «خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا» را، و زهی سعادت که این عنعنۀ شریف و نجیب را عاقاب این دودمان نجیب هم از پیش میبرند چون به نوشته های فاضل دانشمند داکتر میر محمد امین فرهنگ هم در تبصرۀ نشرات تاریخ و هم موضوعات اجتماعی بکمال علم و درایت برمیخوریم، خداوند متعال توفیقات مزید رانصیب این خاندان شریف بنماید. و باز هم بی مناسبت نیست که در همین جا علاوه شود که پیشدار و رهبر جریانات اصلاحی و اجتماعی نه تنها در افغانستان است که بنام سید جمال الدین افغان در ازمنۀ گذشته زینت یافته، بلکه در ایران و مصر و ترکیه هم از همین گروه پیشرو اصلاحات اجتماعی و مترقی بوده اند، مثلاً در ایران نخستین پیشرو تاسیس جمهوریت سید ضیاء الدین طباطبائی و حامی ترقی اجتماعی سید جمال الدین والد نویسنده بزرگ مبارز سید محمد علی جمال زاده و سید حسن تقی زاده و غیره بوده اند؛ بهمین سلسله سهمی را که مرحوم میر غلام محمد غبار و میر سید قاسم خان و سید شمس الدین خان مجروح در راه بیداری و اصلاح امور اجتماعی افغانستان بدمه گرفته و اجرا نموده اند نهایت قابل احترام و ستایش و تعقیب است.

کتاب خاطرات فاضل محترم رشتیا را با شوق و علاقه مطالعه نمودم، این اثر بزرگ یک مدت طولانی از سنه ۱۳۱۱ الی ۱۳۷۱ تقریباً شصت سال را دربرمیگیرد که نه به شیوۀ تاریخ نویسی بلکه بطور خاطره نویسی از وظایف و کارهایی که بان مشغول بوده اند، بحث میراند، و بر تمام آن تبصره نمودن (نه کاریست خورد) که هم وقت زیاد و هم طول تفصیل مستد را دربرمیگیرد، اما از روی تصادف در بعضی موضوعات آن این کمینه بطور مستقیم یا غیر مستقیم شامل بوده ام، مثلاً: (۱) شکل و ماهیت روزنامۀ اصلاح (۲) مقالۀ آقای غبار و (۳) که خیلی مهم و جان مطلب را دربرمیگیرد حادثۀ ۴ عقرب و کناره گیری حامیان قانون اساسی است از صحنۀ تطبیق آن.

(۱) درباره دادن شکل جدید عصری روزنامۀ اصلاح جناب رشتیا نوشته اند که حسب هدایت سردار محمد نعیم خان موظف شده اند که بان شکل عصری یک روزنامۀ را بدهند. درینخصوص عرض میدارم که در آنوقت این کمینه بحیث معاون روزنامۀ اصلاح موظف بودم و در همان شبیکه برای تطبیق هدایت سردار محمد نعیم خان بمطبعه تشریف آورده بودند، این کمینه نیز حاضر بود، و منتهی تحویلیکه روزنامه داده شد در ذیل صفحه دوم آن بنام «داستان اصلاح» درج ناولی بود که از طرف آقای رشتیا از فرانسه ترجمه شده بود و همین داستان نویسی را بعد ها هم در آن رواج دادند و دیگر تغییر و تبدیلی که آنرا بیک روزنامۀ عصری تبدیل نمایند، بوجود نیامد و نه امکان داشت که بشرایط جاری حکومت های غیر ملی و استبدادی تحوّل بوجود بیاید. یک مثال کوچک را میخواهم ذکر نمایم که نتایج آن فوق العاده مهم بوده فرق بین حکومت های استبدادی و نظام های آزاد را اراه مینماید:

در همان ایام که جناب رشتیا مصروف عصری ساختن! روزنامۀ اصلاح بودند، در قطار دیگر جراید که طور مبادله با اداره اصلاح میرسید، یک روزنامه بنام «فرانتیر پست» از مرکز پشتونخوا (یعنی پشاور) بود. فقط در چهار صفحه بسایز کاغذ فلسکیپ کاملاً عاری از هر صفتی بود که آنرا بتوان روزنامه خواند، مگر کسانی که امروز همین روزنامه را ببینند که نه تنها تا امروز دوام نموده بلکه در ۱۲ صفحه بسایز اوراق لندن تایمز و نیویارک تایمز روزانه چاپ میشود، بر علاوه روزهای یکشنبه در ۲۰ صفحه بزرگ نشر میگردد، و در همین روز مجله ای بنام «هورایزن» هم چاپ میکنند، شامل موضوعات علمی و اجتماعی و اقتصادی و مخصوصاً صفحه ای دارد برای ادبیات و فولکلور پشتو و مسائل اجتماعی که تمام آنرا بانگلیسی اشخاصی مینویسند که اکثراً از (ایدوارد

کالج) پشاور فارغ شده اند؛ مدیر و منیجر و ناشر این روزنامه هم دونفر افریدی هستند از قبایلی های سرحدی، بنامهای رحمت شاه افریدی (ایدیتر ان چیف) و مظفر شاه افریدی (ایدیتر). امروز اگر شما روزنامه اصلاح تانرا که گویا عصری ساخته اید و پهلوی این روزنامه بگذارید فرق از زمین تا آسمان می یابید!

روزنامه اصلاح که در عقب آن یک حکومت پرمدها و مستبد قرار گرفته بود، مصل یک اداره حکومتی بود که مامورین آن مثل دیگر ادارات حکومتی می آمدند و بساعت مقرر وظایف خود را ترک میکردند، بخوبی و خرابی روزنامه خود کمترین علاقه نداشتند و همین بود حال بدینمنوال در تمام ادارات دولتی. اینک اگر شما روزنامه عصری میخواستید نگاه کنید امروز بروزنامه «فرانتیر پست» پشاور تا بفهمید که روزنامه عصری یعنی چه؟ شما با تمام وسایل و قدرت حکومت مستبد و خویش خور و نراده پرست و مفرض خانواده نادری هرگز قادر نبودید که روزنامه عصری بچاپ برسانید. نه نفر کوالیفاید (مسلکی) داشتید (بشمول خود تان) و نه جو صالح برای نشر روزنامه عصری وجود داشت، و در آن فضای مختنق که خوبترین شرح آنرا خودتان در سرمقاله (خبر) داده اید، حرف از دبستان سلجوقی زده اید آفرین تان! دبستان سلجوقی را من از همان روز پوره فهمیدم که مرا از دست گرفته گوشه کرد و گفت: «عزیزم، من هم مثل تو مامورم، اگر بکاری گفتند که بکن میکنم، و اگر گفتند که نکن نمیکنم، ترا گفته اند که در مطبوعات نباشی، لهذا جواز استخدام بخواه!» (۱). بقدری ازین گفته متنفر و حیرت زده شدم که در همان روز تقاضا کردم و جواز گرفتم، آخر ده سال سپری شده بود که در مدح آن خانواده مفرض و ظالم و خویش خور قدم و قلم زده بودم. این بود دبستان سلجوقی تان، دایم بخوف و ترس و احتیاط و محافظه کاری و تسلیم بلا شرط تا بحفظ چوکی خطری پیش نیاید!!

التفات بفرمائید که روزنامه اصلاح تان چیزی نبود جز جانشین جریده (امان افغان) و آنهم چیزی نبود جز جانشین (سراج الاخبار افغانیه) و بهمین سلسله حساب بفرمائید ظهور (حبیب الاسلام) و روزنامه (جمهوریت) و (حقیقت انقلاب ثور) را که هر که آمد و بر کرسی اقتدار نشست برای عین دستگاه نام جدید اختراع میکند و بدون آنکه ذره ای بخود شرم و حیا راه بدهند دزد و رهن و قاتل را «خادم دین رسول الله، امیر حبیب الله» و جریده اش را «حبیب الاسلام» مینامند و عملاً سند میدهند که غیر از تسلیم بزور و زور دیگر منتهی الیه ندارند درزندگی. آقای رشتیا، حاجت دور رفتن ها نیست، همین نظر کردن بوقایع و جریانات که در زمان حیات ما در وطن رخ داده کافی است تا ثابت کند که ما چقدر اجتماع بی ثبات و دمدمی و بی انتظام بوده ایم و هستیم - هنوز رجالی که ما را ازین ورطه هولناک بدرکند بوجود نیامده است، همه چیزهای ما سطحی و دستخوش جریانات روز و تقلید کورکورانه است؛ چرا نمی بینید و درنظر نمیگیرید که در دنیای آزاد و دموکراتیک ده ها رژیم می آیند و میروند ولی روزنامه ها و جراید همان ها هستند که بودند، نه نام تغییر میدهند و نه از مرام و ایده آل خود منحرف میشوند. شما گپ از عصری ساختن (اصلاح) زده اید، درحالیکه (اصلاح) تان ذره ای از عصری ساختن بو نبرده بود، آن کدام روزنامه عصری است که ایدیتوریال نداشته باشد و نظربمram و ایده آل خود از جریانات امور فقط در همین حصه تنقید و تبصره و نظریات اصلاحی تقدیم ننماید؟ فقدان ایدیتوریال مقید این معنی است که روزنامه یا جریده از خود مرام و ایده آل ندارد، فقط ورق پاره ایست که در موضوعات شتیه خزعبلاتی چند به نشر میرساند؛ روزنامه عصری اصلاح تان چنین بود؛ پس حرف از عصری شدن آنرا نه پیش از آن و نه بعد از عصری شدن بمیان نیارید.

(۱) بارتباط دبستان سلجوقی داستانی بیادام آمد از زبان مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک: در اوائل سال ۱۹۵۳ مرحوم دکتور عبدالظاهر خان سابق صدراعظم که در آنوقت معین وزارت صهییه بود بحیث عضو هیات افغانستان برای اشتراک در مراسم تشییع جنازه جارج پنجم پادشاه انگلستان بلندن تشریف آورده بود (رئیس هیات مرحوم مارشال شاه ولیخان سفیر کبیر مقیم لندن بود). یک شب مرحوم پژواک اورادارپارتمان خود مهمان ساخته بود و نفر سوم در آنجا من بودم که وظیفه پختن قابلی پلو بدوش من بود. مرحومان داکتر ظاهر و پژواک بین خود بسیار مزاح داشتند، یکدیگر را «لغمانی» میگفتند و بریکدیگر پوزه میرفتند (بسیار صمیمانه). دکتور ظاهر خان پرسید: پژواک تو بناحق بشجاعت نام کشیده ای، شنیده ام از سردار محمد هاشم خان صدراعظم میترسیدی و باو کورنش میکردی، راست است؟ پژواک گفت: لغمانی بجیم، کاملاً راست است، من از او میترسیدم و در تمام این خاندان تنها از او میترسیدم، و چنین ادامه داد:

من فاکولت طب را ترک کردم و بمطبوعات شامل کار شدم، استاد سلجوقی بمن لطف و نظر نیک داشت و بزودی مدیر اصلاح مقرر شدم. روزیکه فرمان تقرر مرا برایم میداد، مرا مخاطب قرار داده گفت: پژواک، من به بسیار مشکل و با قبول خطر و مسئولیت نهضت جوانان را به پیش انداخته ام و با دادن تعهد ترا باین عهد مهم مقرر کرده ام. بدان و آگاه باش که اگر صدراعظم صاحب بالایت شک پیدا کرد ترا میکشد و مرا هم جزا میدهد و من از تو دفاع و حمایت کرده نمیتوانم، ذهن و گفتارت را کنترول کن و بدان که صدراعظم صاحب هرروز اول صبح

بقیه یادداشتی در صفحه بعد

(۲) مقاله آقای خبار : که تحت عنوان «اقتصاد ما» نوشته بودند، حرف آن آنقدر اوج گرفت که پای صدراعظم وقت و آقای سلجوقی و آقای رشتیا و عتیق رفیق و شخص شاه شامل شده است، و از همه حیرت آورتر اینست که آقای خبار در حضور صدراعظم معترف شده که مقاله را به تحریک سلجوقی و رشتیا تحریر نموده است. بنظر بنده درینخصوص مطلب مهم که جان مسئله است اینست که یک موضوعی که بس عادی و از جریانات روز است و یک فردی حق دارد نظریات خود را منفي یا مثبت در مطبوعات بنویسد، چرا اینقدر واجد اهمیت شده و به بالاترین سطح مورد تبصره و تنقید قرار گرفته است؟ این رویه خاصه و ممیزه رژیم استبدادی زمان ما را نشان میدهد که تاب و تحمل تنقید را نداشت و چون همه چیز در انحصار حکومت بود و از جمله مطبوعات نمیخواست مورد رسیدگی و تنقید و تبصره عامه مردم قرار بگیرد، حالانکه مقاله خبار یک امر عادی بوده و فقط نشر وعدم نشر آن

ادامه یادداشتی منقول از نشریه

اخبار اصلاح را نظر می اندازد و مواجیع دیگر هم در باره مندرجات روزنامه برایشان گزارش میدهند، اگر درین امتحان ناکام ماندي نه تنها خودت از بین میروی بلکه این نهضت روشنفکران را که من بخون جگر براه انداخته ام هم نابود میسازد و باز کشککی ها و ضبط احوالات چی هارویکار می آیند. آنطرف اختیار بدست خودت. پژواک ادامه داد: از استاد تشکر کردم و گفتم بدون رهنمائی و کمک شما این عهده خطیر و مسئول را انجام داده نمیتوانم و تعهد دادم که کاری نخواهم کرد که شما آزرده و صدراعظم صاحب مشکوک شوند.

پژواک گفت: از حسن نظر استاد سلجوقی اطمینان و بصراحت وجدیت او نیز ایمان داشتم و میدانستم که چند نفر مخبر ضبط احوالات برای مراقبت من مقرر بود و با خود میگفتم اگر در ابتدای ماموریت این حکومت بالای تو مشکوک شد، آینده نداری. برآستی از محمد هاشم خان میترسیدم و با اصطلاح آب خود را پف کرده میخوردم، اما از طرف دیگر طرفدار جدی تحول و آزادی مطبوعات بودم و درین باب با استاد بسیار مناقشه کردم که جائی را نگرفت زیرا او میگفت صدراعظم صاحب بهیچوجه تحمل آزادی مطبوعات را ندارد و اگر این موضوع بحضور شان پیشنهاد شود همین نیم کله تحول هم از بین میرود. چون سعی من بجائی نرسید و نظرات من قبول نشد، برای من دو راه موجود بود: یا علناً برای آزادی مطبوعات از راه قلم مبارزه کنم که در آنصورت کشته میشدم و یا از مطبوعات استعفی بدهم و من راه دوم را پذیرفتم اما مخالفت خود را با مطبوعات تحت کنترل دولت با اطلاع صدراعظم رساندم.

پژواک در حالیکه از خدمات و تشبثات مرحوم استاد سلجوقی بحیث بنیانگذار نهضت روشنفکری در مطبوعات باتمجید و احترام یاد میکرد و خود را شاگرد او میخواند، از تدبیر و حوصله و آرزوی او برای تحول تدریجی مطبوعات از طریق جلب اعتماد، رضایت و موافقت صدراعظم مثالهای جالب میگفت که یکی ان ازینقرار است:

روزی استاد سلجوقی پنج نفر از پیش آهنگان مطبوعات وقت (آقایان گویا، رشید لطیفی، صدقی، پژواک و یکنفر دیگر که اسمش در حافظه این نویسنده نمانده است) بدفتر خود احضار و بعد از نصایح و راهنماییهای لازمه گفت: امروز از حضور صدراعظم صاحب برای شما وقت گرفته ام تا باروشنفکران و قلمبستان مطبوعات ملاقات کنید، این یک روز تاریخی است که آینده مطبوعات به آن تعلق دارد، بسیار بشنوید و کم حرف بزنید، و موضوعات مربوط به تحول مطبوعات را اگر مطرح میکنید بداخل رمز و احتیاط باشد، اگر صدراعظم صاحب علاقه گرفتند بحث را دوام بدهید و اگر روحیه موافق نشان ندادند، شله گئی نکنید تا راه ملاقاتهای آینده بسته نشود و... ما پنج نفر لبیک میگفتیم. بعد از آن همه بموتر خود او سوار شده بصدارت رفتیم و حوالی ساعت ۱۱ بجبه بحضور صدراعظم مشرف شدیم، سخنان و نصایح صدراعظم را که در حقیقت بیانگر سیاست دولت بود شنیدیم و آهسته آهسته گنهای مربوط به تحول و آزادی مطبوعات را هم بالا کردیم و اینطور جلو میدادیم که این تحول بنفع دولت خواهد بود، خلاصه این گنهای آنقدر خوش صدراعظم آمده بود که ما را بنان چاشت دعوت کرد و بالای میز او باهم غذا خوردیم و بعد از صرف غذا همراهی صدراعظم بدلهیز برآمدیم که پیشخدمت گنگه او اشاره نماز را کرد، صدراعظم باطاق کلان برای ادای نماز رفت و استاد سلجوقی هم به عقب او ایستاد، و ما باطاق دیگر منتظر ماندیم، همینکه نماز تمام شد، صدراعظم بطرف ما آمده بگرمی خدا حافظی کرد و ما همراهی استاد سلجوقی از قصر صدارت خارج شدیم. استاد از نتایج این ملاقات آنقدر خوش و سرشار بود که موتر خود را فراموش کرده پای پیاده و صحبت کنان روان شدیم، استاد از هر کدام ما انتباه و ارزیابی ما را میپرسید که بمقابل وزارت خارجه بمسجد مجنون شاه رسیدم، چند نفر نماز گذاران از مسجد بیرون میشدند. استاد سلجوقی دفعتاً هم ما را متوقف نموده پرسیدند: اوجوان سرگ ها، و قتیکه صدراعظم صاحب به نماز رفتند کمر تان شکسته بود که به نماز اشتراک نکردید؟ ما گفتیم، صاحب این موضوع دفعتاً پدید آمد و صدراعظم صاحب به نماز ایستادند، ما وضو نداشتیم و هم فرصت وضو کردن داده نشد... آنگاه استاد سلجوقی ما را مخاطب قرار داده فرمود: «کدام دوس وضو داشت که شما میداشتید؟» و ما از شنیدن این طنز مقبول دقایق متعدد گرده

های خود را از خنده قایم گرفته بدویدن شروع کردیم... (روایت دکتر رحمتیان) و در آن زمان که مرحوم استاد سلجوقی در یک لحظه بسیار ضیق و مشکل معاشی جمیل برای احیای یک نهضت روشنفکری را براه انداخته بودند،

علاقه بنده بمقاله مذکور ازین جهت است که جواب آنرا تحت عنوان « انظر الی ما قال » از طرف بانک ملی این کمیته نوشته بودم، روح مقاله آقای غبار این بود که بانک ملی انحصار بطرول و شکر وموثر را گرفته واز آن درک منافع سرشار بدست می آورد و این صحیح نیست - چقدر خوب میشود اگر همان مقاله وجوابیه آن امروز نشر شوند تا همه ملتفت گردند که آقای غبار چقدر از مرحله بیخبرهستند زیرا که بانک ملی و موسسات مربوطه آن داوطلبانه سالانه ازده فیصد بیشتر مجازنبودند مفاد توزیع کنند، و هرچه مفاد حاصل میشد آنرا بذخیره برده در راه ایجاد فابریکه های نساجی و قند سازی صرف مینمود و در حقیقت همین رویه خوبترین و عملی ترین وسیله تجمع سرمایه و بکار افتادن آن در توسعه موسسات صناعتی در مملکت بود، چنانچه از همان رویه انحصاری بانک ملی فابریکه نساجی و بند برق آن در پهل خمری و فابریکه قند سازی بفلان و ترویج زراعت لبلبو و پنبه در ولایات شمالی بوجود آمد - در همان مقاله و نیز در کتاب (افغانستان در مسیر تاریخ) نظریات آقای غبار پراشکار است که از تمایلات چپی سوسیالستی بهره مند هستند. در همان اوقات عروج روزگار کمونیزم بود که ادعای تصرف و مداخله دولت را از گهواره تاگور مردم داشتند و ادعا میکردند که یکشنبه راه صدساله میروند... و بعد ها این از وقایع وجریانات جدید است که دیدیم که نظام کمونیستی ناکام شده وثابت گردیده که نتایج آزادی و مارکیت ایکانومی را چیز دیگر گرفته نمیتواند، بعد ها حکومت انحصارات را خودش بذمه گرفت ولی سوال اینست که از انحصار بانک ملی فابریکه های مهم نساجی و بند برق پهل خمری و فابریکه قند بفلان و فابریکه های جین و پیرس ولایات شمالی و فابریکه بزرگ نساجی گلپهار و فابریکه جنگلک بیادگار مانده است، ولی از انحصاریکه بدولت تعلق گرفت چه بدست داریم ؟ جز آنکه عواید کسرات بودجه را جبران نموده باشند. آرزوی من اینست که خداوند دیگر هرگز روی رژیم سلطنت راد افغانستان نشان ندهد چونکه همین مسائل و بدبختیها و برادر کشی ها که در وطن جاری است در نتیجه سوء تدبیر وخویش خوری ونژاد و قوم پرستی حکومت سلطنتی بوجود آمده، البته رژیم سلطنتی معایب زیادی دارد، ولی بزرگترین عیب و نقص آن اینست که رژیم میراثی است و تداوم در قدرت حتما فساد و نفاق تولید میکند، چنانکه در حکومت خاندان نادری دیدیم با وصف اینکه در اتحاد و اتفاق منافع خانوادگی مشهور شده بودند بالاخره دچار نفاق شده واز پای درآمدند. مطالعه اکثر خانواده های شاهی مشرق زمین هم همین خاصیت را بطور بارز نشان میدهد. نوشته های آقای رشتیا میتواند بحیث پرونده ای شناخته شود که در دفاع از دوره سلطنت نادری به تحریر آمده است و باید هم همینطور باشد زیرا که ایشان همواره و در طول مدتی دراز همیشه از فیوضات آن رژیم نژادپرست، خویش خور برخوردار بوده، همیشه گاهی رئیس و گاهی وزیر و گاهی سفیر بوده اند واز نعمات آن مستفید شده اند؛ چقدر خوب میشد که ایشان با آنهمه لیاقت کار آبی و کفایت ذاتی که دارند عوض مشغول شدن بخدمات دولتی راهی دیار مغرب میشدند ودر یکی از یونیورسیتی هاماوند اکسفورد و کمبریج یا هاروارد در همین رشته ای که شوق دارند تاریخ و سیاسیات را تا درجه (پی اچ دی) تحصیل میکردند، آنگاه گمان نمیکنم تشکیل ریاست مطبوعات ودیگر دوایر دولت را با اصول منحوس توتالیتار درپیش میگرفتند، آنگاه آزادی را بر همه فروغ و اصول تشکیلات اجتماعی ترجیح میدادند.

التفات کرده خواهند بود تفاوت و فرق زمینی و آسمانی که در بین روزنامه اصلاح عصری (!!) حکومتی و فرانتیر پوست پشاور (باصطلاح صوبه ای) بمیان آمده محصول آزادی و فقدان آزادی است. عدم انکشاف روزنامه اصلاح (از ابتدا تا انتها) محصول کارسراکاری است، همانطور که نا گهان باتغییر رژیم زاده شده وسالها فقط بمدح و تعریف مقتدرین بسر برده دفعتا سقوط نموده ومرده است. اما روزنامه فرانتیر پوست که ایالتی (صوبه ای)، شخصی و فردی بوده چون نهال کوچک عرض وجود نموده وبمرور سالها در فضای آزادی نشر ونما نموده وبحال کنونی که می بینید چون درخت سطر ریشه دوانده وشاخ وبرگ یافته است وهیچ تکلیف مالی بدوش حکومت تحمیل نکرده است، بلکه ارتباط آن مستقیما بامردم یاخوانندگان بوده و از همین طریق فینانس شده است. درد آور اینست که اینهمه نشر ونما اکثرا در دوره استعمار انگلیسی ظهور نموده که چقدر به نگویش از آن در طول سالها حقا پرداخته ایم.

که بر ما هرچه کرد آن آشنا کرد



من از بیگانگان هرگز ننالم

آقای رشتیا بریک تن از اعضای خانواده پرونتا (صالح پرونتا) ایراد گرفته گفته اند که وی کتابی بعنوان (قهرمان کبیر) در وصف نادرخان نوشته مگر رول زمان و مکان رادر نظر نگرفته اند. این داستان در اوایل حکومت نادرخان نوشته شده، در اوایل قیام حکومت نادرخان که ننگ حکومت سکوی و ارتجاع شرم آور آنرا از دامن تاریخ وطن زدوده اند مستحق هرگونه مدح وستایش بودند، ولی مردم نمیدانستند که نجات افغانستان که رهایی شان از ارتجاع وتقهقر صورت گرفته نه برای مردم بلکه برای انحصار قدرت یک خانواده است. یکی از ضعف های مهلک بشری که آنرا گمراه واز درک مقتضیات زمان و مکان محروم میسازد اینست که آینده و غیب را نمیداند وحتی اینقدر هم نمیداند که در ظرف روز و هفته آینده چرخ زمان چه پیش می آورد. بنا بر همین ضعف بسا اشخاص یا جماعات یا خانواده ها را می فتح و ظفر سرمست ساخته مرتکب کارهایی میشوند که عواقب

تهدیدات و مداخلات ایران

رژیم تفوق طلب ایران بمنظور تهدید و احیاناً حمله ناگهانی بخاک افغانستان بمنظور اشغال هرات تعداد عساکر خود را از هفتاد هزار بدو صد هزار بالا برد و در همین زمان یک لشکر ایله جاری ده هزار نفری را از پیروان اسمعیل خان، گلبدین ایرانیار، حزب وحدت خلیلی و یکتعداد نفرهای رشید دوستم تحت تمرین گرفته و مسلح ساخته وای اجیران را در پیشروی عساکر خود قرار داده تا آنها را گوسفند وار قربانی اغراض خود نماید.

قوای طالبان بعد از اشغال مزار شریف و بامیان اسناد غیر قابل انکار مداخلات و تحریکات ایران را بشمول توزیع اسلحه در افغانستان بدست آورده و در جریده شریعت نشر کرده است که از آنحمله اینک یک سند را عرض آگاهی هموطنان اقتباسا نشر میکنیم:

<p>بسمه تعالی</p> <p>HeZb-e Wahdat-e Islami Afghanistan</p> <p>Executive Council Northern Areas</p>	<p>حزب وحدت اسلامی</p> <p>افغانستان</p> <p>شورای اقصی گبری صفحات شمال</p>
<p>Date : _____</p>	<p>تاریخ: ۱۳۷۷/۳/۱۷</p>
<p>Ref : _____</p>	<p>شماره: ۴۲۸</p>
<p>Annex : _____</p>	<p>پیوست: _____</p>
	
<p>برادر گرامی جناب آقای فرزانی نایبندۀ وزارت خارجۀ جمهوری اسلامی ایران در مورد واکوئل های برادر امدادی</p> <p>سیدم کیم در جزمه ، دایم</p> <p>بزرگوارم محترم خزانۀ علی خان نسل نقالات صمدی مال، و محترم حسین فرزند نجیب مبدل نقالات</p> <p>نایبندۀ می مرکز بامیان حزب وحدت اسلامی، در رابطۀ به تحویل ثمری محمول سرور امدادی بیکت -</p> <p>نایبندۀ جان مال در مرکز بامیان حزب وحدت اسلامی، در رابطۀ به تحویل ثمری محمول سرور امدادی بیکت -</p> <p>نزد مرکز فرق تحویل داده نمون سازند . دایم</p>	
<p>حاجی محمد حسن</p> <p>نسل عمومی مال حزب وحدت اسلامی</p> <p>وزیر امور خارجه افغانستان</p> 	

این هم یکی از صد ها سند معتبر و انکار ناپذیر مداخلات ضریح نظامی ایران در امورات داخلی کشور ما میباشد که عنوانی فرزانی مسؤول کمیسیون نظامی وزارت خارجۀ ایران در شمال کشور توسط وزیر صاحب دواختر (اداره متعده ربانی (محقق) فرستاده شده است.

حکومت ایران عوض آنکه از بین تحریکات ننگین خود خجالت بکشد و عفو بخواهد، بخاطر کشته شدن هفت نفر جاسوسان و مشاورین نظامی خود در مزار شریف به تمرینات و تحریکات نظامی در سرحدات مشترک دست یازیده است.

بموجب اخبار منتشره در جراید ایرانی در مدت دو روز بعد از دفن اجساد جاسوسان ایرانی، در حدود یکصد نفر افغان مهاجر و بیگناه، اعم از زنان و اطفال، در شهر های مختلف ایران بشهادت رسیده اند و دولت ایران علت

۷۲
شماره مسلسل

نهایت نفس را برایشان بیار می آورد. رجال عاقل و خردمند حقیقی که به ندرت در ظرف صدها سال یکبار ظهور مینمایند واجد یک گونه حس ششمی میباشند که مقتضیات زمان و مکان را حس میکنند که برای آینده حامل چه حوادث و وقایع میباشد. اگر محمد نادرخان اندکی واجد حس دریافت اقتضای زمان و بیداری و رفاه مردمی (نه خاندانی) و وطنی در قلب او راه میداشت، هرگز اعلان سلطنت نمیکرد بلکه خود را رهبر و سرپرست خوانده اعلان جمهوریت می نمود و با همه برادران و اعضای خانواده خود بخدمت و هدایت مردم افغانستان مخلصانه و بیطرفانه قیام می نمود، آنوقت میدیدید که معجزه واقع میشد، یعنی چون مردم میدیدند که پای اغراض فردی و خانوادگی در بین نیست و زمامداران محضاً لله برای خیر و رفاه مردم کار میکنند، همه از دل و جان بکمک و یاری دایمی خاندان برمیخواستند و افغانستان همانطور میشد که وطنخواهان میخواستند و میخواهند. آنوقت ضرورت ظلم از ریشه کشیده و بدور انداخته میشد، نه عبدالرحمن لودین کشته میشد و نه محمد ولی خان و غلام نبی خان چرخي و برادران، و نه هم رنج زندان به اصلاح طلبان و مشروطه خواهان عاید میشد، و نه بدنامی خویش خوری خاندان و قوم پرستی نژادی بخاندان محمد نادرخان.

تصور نکنید که صعود و نزول مراحل ترقی منحصر بمقایسه روزنامه اصلاح و فرانتیر پوست مرکز پشتونخواه است، فرق این ترقی و انکشاف را که بنگرید در همه ساحات زندگی اجتماعی و اقتصادی هردو ناحیه آشکار است. چقدر مدت طولانی شما گهرپال (زنگ و زنگوله) الحاق پشتونستان را بالا کرده زدید و چه ملیونها پول بیت المال ملت را درین طریق بیجا بمصرف رسانیدید و هیچ سودی از آن نبردید. حتماً باید خبریاشید که آخرین گورنر انگلیسی بنام (اولاف کپرو) کتابی نوشته است بعنوان «پتانها» که حقیقتاً از هر حیث قابل خواندن هر افغان تعلیم یافته و مفکر است؛ در یک چاپ این کتاب که در لندن صورت گرفته در پشتی کتاب رسم اسکندر مقدونی را با عکس یکفرد افغان افریدی قرین یکدیگر چنان گرفته که شباهت هردو را خیلی بهم نزدیک میرساند و هر ادعائی که گویا افریدی ها و وزیرها بقایای سربازان اسکندراند دلالت مینماید. مگر مقصد من از ذکر این مسئله چیز دیگر است؛ مقصد من آنست که در همین کتاب در یکجا مولف این کتاب مینویسد که ادعای آل یحیی که درباره الحاق صوبه سرحد مینمایند کاملاً بیجا و بیمورد است، زیرا که از لحاظ پیشرفت و تکامل اجتماعی وضع افغانستان خیلی عقب مانده تر از صوبه سرحد است، پس اگر الحاق در کار باشد این الحاق برعکس خواهد بود، یعنی صوبه سرحد یا پشتونخواه مستحق است که افغانستان را الحاق نماید. امروز ملاحظه میکنید که همین ادعای بیجا حقیقت پیدا کرده است. این طالبان که امروز اضافه از دوثلث افغانستان را اشغال کرده اند صد فیصد واضح و ثابت است که جز اهل پشتونخواه نمیشدند و درحقیقت آن الحاق پیش بینی شده تحقق یافته است. اینهم نتیجه پشتونستان خواهی سرداران است! سرداران جوان بی علم و بی تجربه فاقد ششم سیاسی و خردمندی و عاقبت اندیشی. فکر میکردند بریژنف نیز مانند والی بیکفایت یک ولایت افغانستان است که با یک قهر و عتاب او را بسر عقل و هوش آورده مطیع اراده خود میسازند، زهی نابخردی!!

قابل تذکر است که غیر از آقای رشتیابعضی دیگر از ذواتیکه اکثراً مطبوعات میخواند میباشند خاطرات خود را بقید تحریر در آورده به تحلیل و تجزیه حوادث دهه قانون اساسی پرداخته اند مثل نویسنده فاضل و ژورنالیست کوالیفاید (صباح الدین کشککی) بنام «دهه قانون اساسی» در ۱۳۶۵، و آقای عبدالحمید مبارز بنام «تحلیل واقعات افغانستان» در ۱۳۷۵ و نیز یک جنرال عالم و دانشمند افغانی، جنرال محمد نذیر کبیر سراج، تحت عنوان «رویداد های نیمه اخیر سده بیست در افغانستان» در سال ۱۳۷۶ که هریک تبصره های مفید بر رویداد های مرثی و غیر مرثی وطن پرداخته اند. و چه خوب است که دانشمند محترم عبدالله ملکیار در تقریظی که بر کتاب جنرال صاحب سراج تحریر نموده اند وعده داده اند که خاطرات خود را که گویا تحریر نموده اند، بزودی در معرض نشر خواهند گذاشت.

انتظار و امید از هموطنان عزیز بالخاصه آنهاست که در صدر امور بوده اند چنان است که خاطرات و نظرات خود را درین محیط آزاد که اکنون قرار دارند بدون تصرف سانسور های منحرف و معمول دوران شاهي و جمهوری داودی بمقصد روشنی اوضاع و رویداد های زمان برای تنویر افکار هموطنان خود بنگارند.

جناب صباح الدین کشککی راجع بمسئولیتی که در تولید این مصیبت و بدبختی عظمی متوجه وطن ما شده جملاتی نوشته اند که قابل تذکر است؛ در صفحه ۹ کتاب «دهه قانون اساسی» مینویسند: «ازینکه دوره دموکراسی موفق نشد درست نیست که این شکست را معلول نقایصی پنداریم که بزعم یکعده در قانون اساسی وجود داشت، بلکه باید ملامتی را بدوش کسانی انداخت که مسئول تطبیق مواد مندرج قانون اساسی بودند؛ پادشاه و اعضای دیگر خاندان سلطنتی، آنانیکه مسئول کارهای روزمره حکومت بودند، اعضای شورا که از طریق رای مستقیم و سري مردم انتخاب شده بودند، قوه قضائیه که در چوکات انفکاک قوای ثلاثه دولت از استقلال برخوردار شده بود، مطبوعات غیر حکومتی، شاگردان معارف که خود را حامی منافع ملی و پیشتاز جامعه می پنداشتند، همه اینها مسئولیت آنچه را که در افغانستان صورت گرفته بدرجات مختلف باید بدوش بگیرند.»

(۳) حادثه ۳ عقرب : دروازه بدبختی و مصیبت عظمی از همین روز باز و شروع گردید؛ چنان معلوم میشد که همه عقل و خرد خود را ازدست داده اند، از تصادف روزگار من خود شاهد جریان حادثه بودم. از دارالامان بطرف کابل می آمدم؛ نزدیک عمارت شوری و مکتب حبیبیه از محصلین فاکولته ها و شاگردان مکاتب و اشخاص دیگر ملو بود و شمارهای بی مفهوم میدادند، همه بقهر و عصبی بنظر می آمدند، یک عده آنها با سنگ و خشت عمارت مکتب حبیبیه را سنگ باران میکردند (نظیر ایشان بعد ها در همین اوان حرکت طالبان بظهور رسید که گویا دستگاه تلویزیون و رادیو را غرغر کرده سنگ باران کردند). اینطور حرکات حیوانی زمانی از انسانهای عاقل بظهور میرسد که در حالت اجتماع باشند. در اجتماعیات و روحیات بحث مفصلی است درینخصوص که عقل و خرد انسانی در حالت اجتماع تنزل میکند و لهذا حرکاتی از آن سر میزند که بعد ها در حالت انفراد و تفکر خودش هم از آن دوری می نماید؛ آن اجتماع در ۳ عقرب بهمین حالت گرفتار بود، وگرنه قانون اساسی جدید بهمه حق داده بود که در داخل چوکات قانون مظاهره و حتی اعتصاب نمایند. معیار حق مظاهره و اعتصاب قانونی اینست : جماعاتیکه میخواهند مظاهره نمایند باید برای مدت کافیه پیش از وقت با ادارات نظمی و پولیس ابلاغ بدارند، ضمن آن مقصد مظاهره و ساعات آنرا و همچنین محل آنرا که از کدام موضع تا کدام موضع اجرا میشود مقید نمایند، در ضمن مظاهره مطالب و مقاصد خود را تحریر بدارند و آنرا بذریعۀ نماینده خود بدفتری که از آن شکایت دارند و تعدیل مفردات آنرا میخواهند، تقدیم بدارند. در ختم ساعت مقررۀ باید مظاهره ختم شود و در تمام حالات حتی الامکان باید سعی شود که بحریان ترافیک و حیات و کاروبار مردم عامه صدمه نرساند. باین طریق مقصد کلی مظاهره اینست که مقصد و مدعیات مظاهره کنندگان اگر از طریق مذاکره و معامله مستقیم و غیر مستقیم حاصل نشده، بصورت مظاهره علنی و آشکار ساخته شود تا بان توجه گردد. مظاهره ای که در ۳ عقرب بعمل آمد کاملاً بی جلو و فاقد مقصد اخلاقی و غیر متمدنانه بود؛ از شواهد و نشرات برون مرزی که متعدد بعمل آمده واضح شده است که اقلاً در داخل شوری فتنه گران مفسد تحریکات مفرضانه نموده و کلاه رابکار شکنی و آشوبگری واداشته اند (وبسیار حیرت آور است که سرخیل آشوب طلبان در داخل شوری ژنده فیل ادب و شعر فارسی بود). و همچنین در خارج شوری اهل غرض و مرض از تحریکات فتنه انگیز خودداری نکرده اند (وتعجب است که استادان در اداره و رهنا بی محصلین هیچ عملی انجام نداده اند). اکنون بادهاهای زیاد و شواهد متعدد ثابت است که آمر فیهر آتش بالای مظاهره کنندگان سردار عبدالولی بوده است، چونکه آمر نظم و نسق منطقه هم او بود، و چرا بریک جمعیت افسار گسیخته که بهیچ انتظام و قانون و امنیت پابند نباشد، شدیدترین جزا تطبیق نشود؟ حیاتی که برای تحقیق این حادثه مقرر شده و حکومت وعده داده بود که نتیجه آنرا اعلان میدارد اما هرگز اعلان نشد، اینهم بلحاظ آن بود که پای سردار در میان نیاید، گویا از همه زیاد تر احتیاط برای آن بود که سردار آزرده نشود؛ بنای کارها برین بود که سرداران آزرده نشوند؛ از تحریکات مخالفانۀ سردار داود و پیروانش برخلاف قانون اساسی هیچگونه ممانعت بعمل نیامد. در نوشته های جناب جنرال محمدتذیر سراج مکرر آمده است که از اقدامات مخفی سردار داود با صاحب منصبان و دیگر همکارانش برای کودتا طور مخفی تیپ گرفته شده و بخدمت شاه عرضه داشته اند، مگر عکس العمل او چنان بود که گفته است: «نی، اغلاله بهیچ تشبثی دست نخواهد زد، غرضدار او نباشید.» جنرال صاحب جریان دهۀ قانون اساسی را «دمو کراسی سلطنتی» خوانده است و چه بیجا عنوان است این نام، زیرا که از تعقیب جریانات پوره واضح میشود که همه توجه و مساعی رجال داخل جریان این بوده که از تمایلات ظاهری و حتی باطنی شاه که خود موجه آن بوده اند، پیروی شود؛ چه بدبختی عظیمتر ازین میشود که مصالح علیای هستی و نیستی مردم با منافع و مصالح خاندانی و فامیلی یک خاندان چنان وابسته شود که در حال وجود یک نظام مشروطه منافع علیای اجتماع که حیات و ممات ملیونها انسان بان وابسته است مزوج و مخلوط شود، و چون مورد تصمیم و فیصله در پیش بیاید منفعت و مصلحت عموم و ملت اهمال و فرو گذار شود. چنین بوده پیش آمد صلاحیت داران حکومت : نشود که سردار داود و سردار نعیم آزرده شوند. که سردار عبدالولی و سردار شاه ولیخان خفه شوند؛ حالانکه بعد از صدها سال و شاید هزاران سال اینطور یک موقع بهم رسیده بود که ملت افغانستان بالاخره بفیصلۀ مقدرات خود حاکم شود و دست های ارباب نفوذ که بنام شاه، سردار و فیودال و ملا و روحانی بمقدرات مردم بازی میکنند و آنرا بمنافع فردی و طبقاتی خود عیار میسازند متدرجاً کوتاه شود و مجلس ملی بحیث نماینده واقعی بالاخره بصورت عملی عرض وجود کند. یک چنین موقع تاریخی که حقیقتاً آنرا یک (Turning point) چرخش تاریخی توان خواند، بوجود آمده بود، این موقعی بود که محمد اقبال شاعر آنرا موقع بروز «همت مردانه» میخواند که حتی از بکمند آوردن یزدان هم سر پیچی نباید داشته باشد، اما متأسفانه چنین رجالی درین موقع تاریخی در وطن ما ظهور نکرده و با ظهور اعمال میرزائی و بیروکراسی منفی که فقط من مسئول و درگیر نشوم صحنۀ نبرد را ترک کردند و میدان را بمخالفین قانون اساسی باز کردند و گرنه چه معنی و مفهوم دارد که داکتر محمد یوسف خان هم بصورت انفرادی و هم بصورت مجموعی با معرفی اعضای کابینه بصورت بیسابقه رای اعتماد گرفت و باینصورت لیدر و زعم حقیقی مردم وی دانسته میشد و لازم بود تا آخرین نفس در مقابل شاه و سرداران مقاومت میکرد و میدان را بمیوند وال و اعتمادی و استاد خلیلی که مخالفین سرسخت قانون

اساسي بودند خالي نمیکرد؛ و این وظیفه متوجه رجالی هم بود که در تسوید و تصویب قانون اساسي سهیم بودند و از آن در لویه جرگه دفاع کرده بودند. برای عبرت و تجربه قابل تذکر است که برای دفع شر رجالی که مخالف قانون اساسي قیام کردند و از هر گونه خرابکاری مضایقه نکردند لازم بود که همه آنها باید در تسوید و مشورۀ قانون اساسي سهیم و شریک ساخته میشدند. این کمیته که بکمیسیون مشورتي قانون اساسي شامل بودم بسا اشخاص را که در آن شامل بودند مستحق دخول نمیدانستم و حقیقتاً آنها سهمی در آن نگرفتند، در عوض اینطور اشخاص، رجالی چون استاد خلیلی و میوند وال و امثال شان باید شامل میبودند تا افتخار شمول بایشان حاصل شده با قانون اساسي مخالف نمیشدند چه آنها جزء مشهور و روشنفکران و اصلاح طلبان افغان بوده مندرجات قانون اساسي بعد از قرنهای برآورده شدن آرمانهای آنها نمایندگی میکرد و شاید همین سابقه شمول هم از مخالفت های علني و نهائي آنها مانع میشد، حتی خیلی لازم و ضروري بود که سردار داود و سردار محمد نعیم و سردار عبدالولی خان و دیگر سرداران رسماً و کتبا برای شمول بدورۀ تسوید و مشورۀ و لویه جرگه دعوت میشدند، اگر قبول نمیکردند مثل سلجوقي و سهیل و نزیهی و غبار و غیره اعتذار پیش میکردند، مسئول عدم شمول خود شان میشدند؛ در حالیکه برجال درجه اول رسمي مملکت از همه بیشتر علاقه جدي سردار محمد داود خان بداره و سیاست مملکت و کودتای او معلوم و واضح بود، کنار زدن و محروم ساختن وی بامور سياسي مملکت قطعاً مطلوب و مقرون ب سیاست و صلاح مملکت نبوده باید حتماً اورادری طریق این راه شریک میساختند تا جلو فتنه و کودتای وی گرفته میشد.

بعد از آنکه داکتر محمد یوسف خان و کابینه اش از شورای ملی رای اعتماد گرفت فقط در ظرف چند روز بعد از آن بعد از لنگ مریضي استعفی نمود، اینهم باز مظهر دیگری از مظاهر «دیموکراسي سلطنتي» است زیرا رای اعتماد مشاورین مملکت که شورای ملی باشد بهیچ گرفته شده فدای تمایل ظاهري یا باطني شاه گردید. درین عمل مسئولیت فوق العاده هم متوجه شاه میشود و هم شخص صدراعظم، جالبکه در آن تمام قوت و قدرت مشورتي آقای رشتیا باید تمرکز یافته مانع همچو واقعه ناگوار میگردید همین جاست، همچنین تمام آنهاییکه در تسوید و مشورۀ قانون اساسي و عبور آن از ولسی جرگه شامل بودند باید یکدست شده جدا در چنین مرحله نزدیک از استعفی صدراعظم جلوگیری میکردند و با تمام مخالفین چه در شورا و چه خارج شورا جدا باسروجان مبارزه می نمودند، اما متأسفانه چنین نکردند و متوجه زمان و مکان چرخش تاریخي ملت افغانستان نبودند، هریک به غم شخصي خود شده بجوکی ریاست و وزارت و سفارت دل خوش کردند، و راه را برای کسیکه از قانون اساسي دل خوش نداشت خالي کردند و بموجب روایت آقای کشککی (صفحه ۲۵ دهۀ قانون اساسي) معاون این شخص قانون اساسي را «کتابچۀ شیطان» خوانده تحقیر میکرد و در کابینه دوم داکتر یوسف خان که رای اعتماد هم گرفت هیچ شخص از شاملین تسوید و تالیف قانون اساسي شامل نبودند. پرواضح است که مسئولیت شاه درین مرحله و مراحل مابعد که بمقررات قانون اساسي اعتباری چندان نداده اند فوق العاده بزرگ است، در نتیجه این غفلت ها که آنرا (*Criminal Neglect* - غفلت ناشی از جرم) میگویند حوادثیکه نباید واقع میشد پدید آمد و منجر شد بوقایعیکه مردم افغانستان را در برادر، خاک بسر و زنده کباب کرد!

در پایان این عرایض فقط طور اشاره یادآوری میکنم که جناب رشتیا در خاطرات خود اشاره ای به خبر وفات حسرت آیات مرحوم مبرور جلالتماب رادمرد بزرگ شیرخان نایب الحکومه قطن و بدخشان (بانی شهر قندز) نکرده اند و بنظر این کمیته جاداشت که اشاره ای می نمودند؛ و نیز در باب فیر اولین توپ به قلعه تل که گویا از طرف شخص محمد نادر خان بعمل آمده است شرحی نوشته اند، اما این کمیته که افتخار پیوندی را بجنرال غازي پنین بیگ خان شهید دارم مکرر در مجالس دوستانش از وی شنیده ام که توپ هوتیز را سپاهیان تحت نظر او و غازیانی که تحت رهنمائی نورالمشایخ صاحب مجددي از قبایل سلیمانخیل حاضر معرکه شده بودند بقوت بازو و شانه های خود بکوه بلند نموده و بجای مناسب رسانده بطرف قلعه تل آتش کردند که منجر بحریق جبه خانه و گدام ذخیره مواد خوراکي شد و ساکنان قلعه رادچار مضیقه ساخت و عامل فیر توپ سپاهیان بوده اند، رول جنرال صاحب پنین بیگ خان درین حادثه فوق العاده بوده و از همین رو بین او و حضرت صاحب نورالمشایخ رحمت اله علیه دوستی و اخلاص تمام بوجود آمده بود، کاشکی نوشته خاطرات بین رجال افغاني رواج میداشت تا درینخصوص بیادداشت های جناب حضرت صاحب رجوع میکردیم و بحقیقت بلا منازع میرسیدیم.

در خاتمۀ جنگ استقلال جنرال صاحب غازي پنین بیگ خان شخصا از طرف خود سپه سالار محمد نادر خان بدربار رسمي بحضور اعلی حضرت غازي امان الله خان معرف شده نشان و رتبۀ جنرالی گرفت و بحیث جنرال نظامي و حکومت کلان قطن و بدخشان مفتخر گردید، بعد ها که سپه سالار صاحب بحیث رئیس تنظیمیه قطن و بدخشان موظف شد در خان آباد بین او و سپه سالار صاحب بالای مردم بدخشان مجادله واقع شد و نتیجه آن شد که وی را برطرف نموده عوضش برادر خود سردار شاه محمود خان غازي را بولایت بدخشان مقرر نمود، در نتیجه مخالفت جنرال پنین بیگ خان با سپه سالار صاحب شدید تر شد، زیرا وی همیشه در مجالس خود از خاندان سپه سالار بدمیگفت، چیز هائی میگفت که من آنرا اکنون درخور نوشتن نمیدانم؛ جنرال مرحوم در پیش آمد های خود پیرو آنچنان رجال بود که نمونه آنرا خود آقای رشتیا در خاطرات خود داده اند، آنجا که با جناب داکتر

محمد یوسف خان در قاهره بودند و جناب شرافت‌آباد حضرت محمد صادق خان مجددي بدیدن آقای رشتیا آمده و از اینکه در رهائی جناب صبغت‌الطاهره مجددي در کابل از محبس مساعي بخرج داده اظهار شکران نمایند، درین ملاقات جناب حضرت صاحب بصدر اعظم افغانستان هیچ اعتناء ننموده فقط از آقای رشتیا اظهار تشکر کرده اند و چون آقای رشتیا خواسته اند توجه شانرا بطرف صدر اعظم صاحب جلب نمایند، گفته اند من صدر اعظم و غیر صدر اعظم را نمی‌شناسم، من فقط برای تشکر از خود آمده‌ام، اینرا گفته بدون اعتنا بصدر اعظم بطرف در خروجی حرکت کرده اند. مقصد ازین گفتار مقدماتی اینست که جنرال صاحب پنین بیگ خان هم پیرو همینطور رفتار و گفتار بود و همیشه می‌گفت «حق نشاید گفت الا آشکار». در نتیجه همین حقگوئی و رفتار (درشت اما درست) چون سپه سالار صاحب پادشاه شد، پنین بیگ خان را اعدام نموده دارائیهای او را چه تعمیر و چه اسباب و لوازم منزل همه را ضبط و تاراج نمود و اولادهای او را از مأموریت‌ها برطرف ساخته اطفال را از مکاتب اخراج نمود. از همین سبب‌ها است که دانشمند فقید فرهنگ او را در کتاب (افغانستان در پنج قرن اخیر) کینه توز و محیل می‌خواند. این مخالفت‌ها را مزید علت دیگری هم بوجود آورد:

در زمان تسلط سکوی که جنرال صاحب پنین بیگ خان متاسفانه بانها پیوسته بود، چون ظهور سپه سالار محمد نادر خان در سمت جنوبی بعمل آمد، جنرال صاحب باثر مخالفتی که قبلاً وجود داشت، داوطلب مقابله گردیده بقوماندانی عساکر سکوی راهی لوگر گردید و این کینه که هنوز شاگرد مکتب حبیبیه در شهر آراه بودم چون مکتب از طرف سکویا حریق و ویران شده بود و بی تکلیف بودم با عسکر جنرال صاحب راهی پادخو لوگر شدم و در آنجا بالای تپه‌ها معسکر ساخته بودیم، در حقیقت بجنگی کرده با مصنف خود محمد کبیر خان (که آنوقت خود را صمیمی می‌خواند نه لودین) مصلحت کرده بودیم که فرار می‌کنیم، اما یکی از دوستان که از اراده ما خبر شده بود ما را شیر فهم کرده ملتوی و معطل ساخت. بهر حال در همین وقت اطلاع حاصل شد که سپه سالار محمد نادر خان به چرخ لوگر آمده اند و لهذا از هر طرف از پادخواب شانه بطرف چرخ سوقیات شروع شد، در آنوقت توپهای ایتالیائی که تازه از طرف اعلیحضرت امان‌الله خان خریداری و بوطن وارد شده و بدسترس بود از همانجا از پادخواب بطرف چرخ چندین فیر بعمل آمد، دیری نگذشت که بعضی سربازان سکوی از چرخ مراجعت کرده و بحضور جنرال صاحب کاغذهای خصوصی و عکس‌ها و جانماز و کفش‌ها و عینک سپه سالار رافروخته گفتند فقط دوسه دقیقه پس‌تر رسیدیم و گرنه سپه سالار را اسیر می‌ساختیم، او را طرفدارانش به بازو و شانه‌های خود از ورطه بیرون کشیده بودند. اینک درین مرحله گره دیگر بر مخالفت‌ها افزوده شده و همین که سپه سالار فرصت یافت یک لحظه هم امان نداد. در کتاب خاطرات سردار شاه ولیخان هم درینخصوص اشاراتی شده است. ختم

ادامهٔ مقاله 81 (مجلهٔ جهان ...)

داوود دخدای بخسلی ملنگ جان لار اوداده زمونیز لار! آیا دملي مشرانو ستاینه او قدر دانی حانه دملنگ جان وظیفه وه؟ که داسی وی نوختر گنده ده چه پښتو، پښتونواله او پښتونستان دملنگ جان دمرگ سره یوځای په قبر ورننوتل. زه خپلی خبری دمرحوم ملنگ جان په هغه شعر ختموم کوم چه په هغه کښی د لوی پښتون محمد گل بابا دلند کي پښتو په کتاب کښی نښتی ملي تفکر په ځلانده څرگندېږي. بابا وائي: «پښتو باداري ده، غلامی نده!» او ملنگ جان وائي:

په هغه ورځ به رانه ورک رنځ و عذاب شي ورونو چه تر اټکه پښتانه ټول حاکمان و وینم. (پای)
داداری یادداشت: د مجلی چلوونکي ددی مقالې د ځینی برخو سره موافق نه وو، خو د هیات تحریر په سفارښت سره عینا خپره شوه او محترم لیکوال پخپله به د وطنوالو سوالونو ته ځواب ووائي.

ادامهٔ مقاله 33 بارغ باغش

بعضی کارشناسان نظامی غرب را عقیده برین است که حمله بر افغانستان کار ساده بوده و افغانها تاب مقاومت در مقابل ارتش ایران را نخواهند آورد و... این قضاوت غلط را در زمان حملهٔ ارتش سرخ با افغانستان نیز نموده بودند و همین کارشناسان نظامی غرب را عقیده برین بود که مردم افغانستان از سه ماه بیشتر در مقابل ارتش سرخ مقاومت کرده نمیتوانند، ولی بچشم سر مشاهده نمودیم که جنگ افغان - روس مدت ده سال طول کشید و در نتیجه ارتش سرخ سرافکنده خاک افغانستان را ترک کرده و متعاقباً کشورشوراها از هم پاشید. تاریخ بار دیگر تکرار میشود و بمقامات ایرانی باید گفت که بازی با افغانستان بازی با آتش است.

سیاهی لشکر نباید بکار دوسه مرد جنگی به از صد هزار ختم

هموطنان محترم! در اثر را کتیرانی امریکا و تهدیدات نظامی ایران اوضاع افغانستان و منطقه وخامت پیدا کرده، تمام صفحات این مجله وقف این موضوعات شده، متاسفانه درین شماره بخش (زبان و ادبیات) نداریم و این کمبود را در شمارهٔ آینده تلافی خواهیم کرد

نظری بر کتاب «خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا»

(بخش سوم)
دکتور سید خلیل الله هاشمیان
همانطوریکه در مقدمه بخش دوم (ص ۵۲ شماره ۶۹ آیینة افغانستان) نوشته بودم، تبصره های من بر کتاب مرحوم مغفور رشتیا در زمان حیات شان نوشته شده بود و بخش اول آن را در شماره ۶۸ خوانده. منتظر تکمیل آن بودند تا نظریات خود را بنویسند، اما متأسفانه مرگ بسراغ شان رسید و از عکس العمل هایشان بالای تبصره های این نویسنده که یکمالم معلومات مزید و ارزنده بدسترس هموطنان قرار میگرفت محروم گردیدیم. معذرتا ساس تشویق آن مرحوم در زمان حیات شان که در یک صحبت تلفونی گفته بودند «خوش میشوم اثر من برای روشن ساختن هرچه بیشتر واقعیت هامورد استفاده قرار بگیرد» به نشر بخشهای متباقی درین مجله و شماره های آینده دوام میدهم. این یادداشت ها همانطوریکه در زمان حیات مرحوم استاد رشتیا نوشته شده بود دست ناخورده چاپ میشوند.

موضوع پشتونستان در خاطرات رشتیا

پشتونستان قسمتی از خاکهای کشور افغانستان است که در دوره تسلط استعماری دو صد ساله انگلیس بر هندوستان از پیکر افغانستان بزور و بدون رضایت و مشوره ملت افغان جدا گردید. بعد از آنکه انگلیس ها از راه جنگ و لشکر کشی بر افغانستان، افغانها را بزور تحت اداره و تسلط خود آورده نتوانستند، در اثر مقاومت ملت افغان (اعم از پشتون، تاجک، ازبک و هزاره) بشکست های فجیع و شرم آور مواجه شده، چند بار عقب نشینی کردند. در نهایت، برای حفاظت هندوستان بمقابل روسیه تزاری که رقیب انگلیس درین منطقه بود، پلان «فارود پالیسی» را طرح و زیر تطبیق قراردادند که بموجب آن با استفاده از جنگهای قدرت جوئی بین برادران سدوزائی و محمد زائی عده ای ازین پادشاهان (شاه شجاع سدوزائی، امیر محمد یعقوبخان و امیر عبدالرحمن خان محمدزائی) را بدام آورده از طریق تهدید، تزویر و رشوه قرارداد های گندمگ و دیورند را بر پادشاهان بیصلاحیت افغان تحمیل کردند که در نتیجه آن در شرق و جنوب شرق از پشاور گرفته تا دایره جات تا دریای اتک و در جنوب غرب قسمتهای از بلوچستان امروزی از کوژک گرفته تا کویت تا بحیره عرب از پیکر مادروطن افغان جدا گردید و انگلیس ها نام آنرا گذاشتند «صوبه سرحد یا ایالت شمال غربی».

بعد از تحصیل استقلال افغانستان توسط اعلیحضرت غازی امان الله خان در ۱۹۱۹ میلادی، هنگامیکه این پادشاه ترقیخواه میخواست اولاد افغان را تنویر و اردوی افغان را مجهز بسازد تا حقوق غصب شده ملت را از انگلیس بازستاند، ظهور بچه سقو را بمشابه دانه سرطانی برپیکر افغانستان چسپانند و این رهنز به تحریک انگلیس سلطنت مترقی را سقوط داد (۱۹۲۹م)، اما صدای حریت و استقلال در مدت ده سال سلطنت مرحوم امان الله خان چنان در هندوستان پیچیده بود که هجده سال بعد از آن (۱۹۴۷م) از نیم قاره هند دو کشور مستقل هند و پاکستان تاسیس گردید و انگلیس که باید خاکهای غصب شده افغان را قبل از تاسیس پاکستان با افغانستان مسترد میکرد، آنرا با ساس کدورت ناشی از شکست در جنگهای یکصد ساله بپاکستان بخشش کرد.

درینوقت در افغانستان یک حکومت مستبد و منحط توسط عم پادشاه سردار محمد هاشم خان مسلط بود که در اثر روشهای غیر مردمی آن زندانها پر از زندانیان سیاسی بود، اردوی ملی و مجهز وجود نداشت، یک حکومت پولیسی متشکل از بلی گویان و دست بوسان محض برای حفظ منافع خاندان کار میکرد. دوعموی پادشاه بداخل کشور صدراعظم و وزیر حربیه و عموی سوم سفیر سیار خارج بود؛ دوعموزاده پادشاه که هردو تحصیل بسویه صنف ششم داشتند بعد از اتمام کورسهای مستعجله هردو بسن ۲۰ سالگی یاپایانتر فرقه مشر کل اختیار و وزیر شدند و یک دوره استبداد و اختناق زیر نظر محمد هاشم خان برای مدت بیست سال در کشور مسلط بود که ملیگرایان و روشنفکران افغان آه کشیده نمیتوانستند. در دوره صدارت عم دوم پادشاه سپه سالار شاه محمود خان برای چند سال وضع کمی تغییر کرد، ولی او هم تحمل نهضت نیم جان روشنفکری را نداشت و لقب اقتضائی «پدر دیمو کراسی» را که باو داده بودند به «سوته کراسی» تعویض نمود.

روشنفکران و ملیگرایان افغان متصل ختم جنگ دوم جهانی در سنه ۱۹۴۵ با ولیای حکومت پیشنهاد کردند تا از طریق قیام ملت خاکهای غصب شده افغان از انگلیس بازستانده شود، اما اولیای حکومت خاندانی این پیشنهاد را خطری برای سقوط خود دانسته، طریق حق تعیین سرنوشت برای پشتونهای صوبه سرحد را در پیش گرفتند و محمد داود خان (معروف به لیونی سردار) که از کورس مستعجل عوض خورد ضابط فرقه مشر برآمده بود و پسان وزیر دفاع و صدراعظم شد، بمنظور معطوف ساختن اذهان عامه (که از کثرت بیسوادی، فقر، مرض، گرسنگی و

شدت حکومت پولیسی بسته آمده بودند) تحریک پشتونستان را بمقابل پاکستان بالا کرد و برای تحقق دادن آن سرحدات شمال کشور را بروی اسلحه، مشاورین نظامی و کمکهای اقتصادی شوروی باز کرد و بگروهي از وطنفروشان خاين که بدام کاجی بي شوروي افتيده بودند موقع داد چوکیهای حساس دولت را بدست بگیرند - بطور مثال مدیر قلم مخصوص کل اختیار لیونی سردار در دورهٔ صدارت ده سالهٔ او بکنفر کمونست اجیر کاجی بي بنام حسن شرق بود که پدرش عضو حزب تودهٔ ایران بوده از چنگال رضاء شاه بولایت فراه پناهنده شده بود، همین حسن شرق ملمون جاسوس و وطنفروش بطوریکه خودش نوشته است بحیث عقل و چشم و گوش لیونی سردار عمل میکرد و کودتای سرطانی را هم او بکمک کمونستهای افغان و رهبري مشاورین روسی براه انداخت و خودش بحیث صدراعظم دولت جمهوری در دورهٔ جمهوری قلابی لیونی سردار هر قدر توانست عیاشی کرد، پول وافر حتی طلاهای ذخیرهٔ دولت را گرفت و در سال اخیر جمهوریت قلابی که میدانست در شرف سقوط است خود را سفیر جاپان ساخت و از توکیو کودتای کمونستی تره کبی را بضد ولینعت خود کمک و رهنمائی میکرد چنانچه در دورهٔ کمونستی باز هم صدراعظم شد. مع هذا لیونی سردار زیر بنای اقتصادی کشور را بکمک شوروی و مطابق به نمونه سوسیالیستی ساخت و هم داعیهٔ پشتونستان و لغو خط تحمیلی (دیورند) را بتصویب ولسی جرگه رسانده تا آخرین روز صدارت خود بجدیت تعقیب میکرد و سرمایهٔ هنگفت بیت المال درین راه صرف شده بود. در نتیجهٔ ناهمگونی اجتماعی، فقر مردم و ظلم و فساد دستگاه حکومت ها که بازخواستگری هم وجود نداشت در یک دورهٔ طویل حدود سی سال تحول قابل ملاحظه ای در وضع مردم پدید نیامد، برخلاف، ایدیا لویزی کمونستی توسط اشخاص خاينی مانند ببرک کارمل، حسن شرق، نور محمد تره کبی و امثالهم که از کاجی بي معاس میگرفتند در جامعه ریشه دواند، روسیه شوروی و کمونستهای اجیر آن برای راضی نگه داشتن لیونی سردار و دست یافتن بیشتر بدستگاه دولت از داعیهٔ پشتونستان حمایت میکردند، مع هذا در بین اعضای خاندان سلطنت و نیز در بین وزراء و سفرای دولت درینمورد توافق نظر وجود نداشت. در نتیجهٔ این نابسامانیها تنها پشتونستان بدست نیامد بلکه بعد از تجاوز نظامی شوروی در ۱۹۷۹ و شرایط ناشی از ۱۵ سال جهاد افغانستان فدای پشتونستان شد.

در دورهٔ ده سالیکه (از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۳) دههٔ قانون اساسی نامیده میشود، محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان حکومت خاندانی را خاتمه داده بکنوع حکومت شخصی را بزیر نام قانون اساسی براه انداخته بود. پادشاه قانون احزاب را توشیح نکرد تا حکومت ها با اساس ایدیا لوجی یا اهداف ملی از طریق اکثریت پارلمان تاسیس شوند، چند نفری را که پادشاه یکی بعد از دیگر بحیث صدراعظم مقرر کرد، هر کدام خط مشی اقتضائی اعلان کردند که بامواجه شدن برویداد های مختلف خط مشی شان تغییر میکرد. ارزش عمده که قانون اساسی بود، اما باستثنای حکومت اول دکتر محمد یوسف خان که یکمده وزیر متعهد بقانون اساسی در آن شامل بودند، در کابینه های آینده اشخاصی جا گرفتند که اکثر یا مخالف قانون اساسی بودند و یا به آن متعهد نبودند. اینهم از زبان صدراعظم ها بعد از استعفی شان شنیده میشد که هرگاه میخواستند دست به تحولی بزنند قدرت و صلاحیت خود را کمتر از حد توقع می یافتند، لهذا پنج حکومت دوره قانون اساسی در مدت ده سال هیچکدام خدمت قابل ملاحظه ای انجام ندادند. اگر در دورهٔ حکومت های خاندانی صمو زاده لیونی سردار بحیث عقل کل و کارساز امور عمل میکرد، در دورهٔ ده سال قانون اساسی صمو زاده داماد جنرال عبدالولی به همه امور دست میزد و هیچ صدراعظم از دست او دل خوش نداشت.

اگرچه بعد از استعفی لیونی سردار از عهدهٔ صدارت موضوع پشتونستان هم به استعفی سوق داده شد و حکومت های بعدی چندان علاقمنده به تحریک پشتونستان نبوده در صدد ترمیم مناسبات با پاکستان برآمدند، اما جنگ غیر مترقبه بین هند و پاکستان در ماه سپتامبر ۱۹۶۹ یکبار دیگر موضوع پشتونستان را در کابینهٔ دکتر محمد یوسف خان مطرح قرار داد. جناب آقای رشتیا که یک شخصیت خبیر کشور میباشد این موضوع را در صفحهٔ ۲۶۳ کتاب شان گزارش داده، موقف خود استاد رشتیا که مخالف تعقیب پالیسی پشتونستان بودند و ازین مخالفت خود در یک جلسهٔ اضطراری مجلس وزراء بصراحت دفاع نموده نظر مجلس وزراء را برفع موقف خود تغییر داده اند و باز این رویداد را صادقانه در کتاب خاطرات خود گزارش داده اند قابل تقدیر و ستایش است.

جناب رشتیا مینویسند که «جلسه فوق العادهٔ با راهبر مختصر جریانات تاجائیکه از طرق دیپلماتیک و جراید بدست آمده بود از طرف شخص صدراعظم که کفالت وزارت خارجه را هم بمعده داشت آغاز گردید وعده ای از اعضای مجلس نظریات خود را بیان کردند. یک گروپ که داکتر عبدالقیوم وزیر داخله در راس آن قرار داشت و گل پاچا الفت رئیس قبایل و محمد عظیم وزیر فواید عامه که هر سه از سمت مشرقی و پشتون بودند جدا پیشنهاد میکردند افغانستان از این فرصت طلایی استفاده کرده موضوع پشتونستان را یکطرفه کند و ادعا میکردند که با یک مظاهرهٔ قوه پاکستان حاضر خواهد شد تا حقوق مردم پشتون و بلوچ را تسلیم نماید....» استاد رشتیا نظرات سه همکار خود را احساساتی دانسته سپس نظرات خود را از جنبهٔ نظامی گرفته تا جنبهٔ سیاسی و اجتماعی که در رد نظرات همکاران خود بیان داشته و نظر اکثریت کابینه را نیز جلب نموده درشش صفحه (۲۴۴ - ۲۴۹) تحریر نموده اند. از آنجمله من چند سطر صفحهٔ ۲۴۹ را اقتباس میکنم که نتیجهٔ مباحثات

« بیانات من بطوریکه از وجنات حاضرین معلوم میشد، مورد تأیید اکثر اعضای مجلس بوده، بعضی با اشاره سر و برخی صرف با طرز نگاه طرفداري خود را از آن ابراز مینمودند. اما تنها انجنیر محمد حسین مسا وزیر معادن و صنایع و داکتر کشاورز وزیر زراعت علنادر مباحثه که بعد از ختم بیانات من آغاز گردید سهم گرفتند. میوندوال وزیر مطبوعات نیز در حالیکه با چشم بمن می فهماند که نظریاتم را تأیید میکند، اما شاید برای اینکه با گروپ پشتونستان طرف واقع نشده باشد، از شرکت در بحث خودداری نمود، صرف با وارد کردن بعضی سوالات از طرفداران مداخله اکتفا می نمود. مباحثه تمام روز تا ختم مجلس دوام کرد. داکتر محمد یوسف که مصلحتاً از اظهار نظر خود داری کرده بود، در اخیر این مباحث طولانی که بیشتر داکتر قیوم و من بصورت دیالوگ در آن شرکت داشتیم، مختصراً گفت که چون معلوم میشود که دونظریه مشخص در مجلس موجود است، فکر میکنم بهتر خواهد بود قضاوت نهائی را بشخص اعلیحضرت واگذار نمائیم، که این نظریه از طرف تمام اعضاء قبول گردیده پس از ختم مجلس داکتر محمد یوسف خان این وظیفه را بمن محول نمود. گفتم چون خودم طرف واقع شده ام، بهتر است این وظیفه بکدام شخص بیطرف محول گردد. قبول نکرده اصرار نمود که بغیر از من هیچکدام تمام جنبه های موضوع را با این قدر فصاحت و بلاغت (این دو کلمه را با لبخند ادا کرد) بیان کرده نمیتواند، همان ساعت خودش توسط سرمنشی برای من وقت باریابی گرفته و اعلیحضرت هم نظر با اهمیت و حساسیت موضوع بلافاصله مرا بحضور پذیرفتند و جریان مجلس و هر دو نظریه را عیناً بحضور شان عرض کردم که با بسیار دقت گوش دادند و بعد از اندکی تفکر پرسیدند خود صدراعظم بکدام طرف تمایل داشتند؟ گفتم ایشان از اظهار نظر خودداری کردند. پرسیدند شما چه حس کردید؟ گفتم به یقین عرض کرده نمیتوانم اما تا جائیکه به نظریات شان آشنائی دارم فکر میکنم با نظریه دوم که اکثریت داشت همفکر خواهند بود....»

تبصره هاشمیان: برای اینکه جنبه های مختلف این موضوع با اساس گزارشات جناب استاد رشتیا بررسی شود تا این قسمت گزارش ملاحظاتی بوجود آمده که ذیلاً یادداشت میشود:

۱) اکثر وزرای کابینه داکتر محمد یوسف خان بشمول خود او قبلاً اعضای کابینه لیونی سردار بودند. من بچشم خود دیده بودم که میوند وال بیرق پشتونستان رادر پشتونستان وات مقابل رستوران خیبر چند بار بلند کرده و بیانات جذابی هم بیان نموده بود و این کار هر سال تکرار میشد؛ هکذا آقای رشتیا نطق های آتشین و مقالات مستند بدفاع از مشروعیت پشتونستان نشر کرده اند و در زمان ریاست مطبوعات آقای رشتیا مقالات زننده و آتشین مرحوم عبدالحمید مخمور رئیس باختر آژانس بنام مستعار (چاردیوال) پیهم درجراید نشر میشد. محترمان داکتر صاحب علی احمد خان پوپل، عبدالله خان ملکیار، پاچا صاحب سید شمس الدین مجروح و داکتر عبدالظاهر خان هر وقت بکابل میبودند در روز های پشتونستان در پشتونستان وات برای تحلیل این روز گرد می آمدند. اکثر این اشخاص درین روز سپتامبر ۱۹۶۶ که موضوع پشتونستان در نتیجه جنگ هند و پاکستان در کابینه دکتور یوسف خان مطرح بود شاید حاضر بوده باشند. در گزارش جناب رشتیا فقط از سه نفر وزرائی که وی آنها را «گروپ پشتونستان» میخواند و رئیس این گروپ داکتر قیوم خان وزیر داخله بمقابل رشتیا قرار گرفته نام برده شده، از سایر وزراء و معاونین صدارت حاضر در مجلس درین موضوع مهم و ملی در گزارش محترم رشتیا چیزی نمیشنویم، مگر اینکه بگزارش استاد رشتیا باور کنیم که آنها با اشاره چشم یا شوردادن کله از طرز استدلال رشتیا تأیید میکرده اند. سوالی پیدا میشود که این وزیر صاحبان دردوره حکومت ماقبل داعیه پشتونستان را ملی و مشروع دانسته از آن علناً دفاع میکردند، درین مجلس چرا تغییر موقف دادند؟

۲) محترم رشتیا در صفحه ۲۴۳ میگوید: «دیگران هم در هر حصه با اصطلاح (فتح) داده گفتار پر حرارت داکتر قیوم خان را تأیید میکردند، حتی سید شمس الدین مجروح نیز بعضاً با آنها کله جنبانی میکرد.» مولف محترم نام «دیگران» را نگرفته و از سهم شدن آنها در مباحثه تذکر نداده و معلوم نمیشود که چرا اکثر وزراء بشمول مجروح صاحب در آخر مباحثه بطرف استدلال رشتیا صاحب (که در اکثر موارد بحیث زبان و سخنگوی صدراعظم محمد یوسف خان عمل میکرد) لولیده اند؟

۳) دونفر از وزراء (آقایان محمد حسین مساء و محمد ناصر کشاورز) که رشتیا صاحب میگویند در ختم بیانات و استدلال او در مباحثه سهم گرفتند و اینطور وانمود میسازد که بطرفداري موقف رشتیا صاحب موقف گرفته باشند، اینها دونفر وزیر نو و با اصطلاح «مرغ نو» بودند و البته میدانستند که رشتیا و صدراعظم در یک موقف قرار دارند، لهذا حمایت آنها از موقف رشتیا صاحب صیغه وزن بیت را داشته، این دونفر در ماقبل از وزارت خود در موضوع پشتونستان چندان مشارالیه هم نبوده اند و ازینها بحیث وزیران ساخته دکتور محمد یوسف خان توقع هم نمیتوان کرد که برخلاف نظر و موقف او تبارز کنند.

۴) از خان محمد خان وزیر دفاع نقل قول شده که او هم بطرفداري از عقب نشینی مجوزه رأی داده و گفته است که «هر قسم عملیات نظامی حد اقل دوهفته آمادگی بکار دارد، جنگهای امروزی مثل قدیم نیست که با حرکت دادن

یک قطعه عملیات آغاز میگردد، اکنون مسائل سفربری و تدارکات لوژستیک حرکات و سیمای را ایجاد می نماید... کشورهاییکه بچنین عملیات اقدام میکنند کم از کم یکسال بلکه بیشتر آمادگی میداشته باشند...» (ص ۲۴۸)، برای این جنرال سیرین که مانند یک بت چوبی صبح تا عصر رادر دفتر وزارت سهری میکرد باید خاطر نشان ساخت که بچشم خود دید که لیونی سردار با حرکت دادن یک تولی نفر متشکل از صاحب منصبان خشره و چرسی اردوی مجهز تحت امر این جنرال بیکفایت را خلع سلاح و خود او را از بستر خوابش با درپشتی خواب بمحسب برد، اگر قیامی مورد تصویب قرار میگرفت ازین جنرال لاغر اندام! واردوی او که شکار کمونستها شده بود و بگفته خودش «کم از کم یکسال یابیشتر» وقت احضارات بکار داشت کاری ساخته نبود، پادشاه بخارا هم وقتی روسها به پایتختش در آمدند مصروف صرف ناشتا بود و گفته بود «چای ناخورده جنگ نمیشود»! معلوم میشود که این مجلس وزراء بالای قدرت و شہامت ملت افغان حساب و اعتماد نکرده بلکه بالای قد و قامت وزیر صاحب دفاع حساب میکردند!!!

۵) ملاحظه میکنیم که اکثر وزیر صاحبان دورۀ حکومت خاندانی و دهۀ قانون اساسی حب چوکی شان بیشتر از حب وطن بوده است! اگر قیام و جنگ با پاکستان صورت میگرفت معلومدار چندماه دوام میکرد، خان محمدخان وزیر دفاع ظاهر خان هم مثل یک وزیر دفاع وقت امان الله خان که در قیام استقلال ۱۹۱۹ در ناحیۀ تورخم یک پنجۀ پایش چره خورد بود و بعد از «شہید شدن پنجۀ پایش» عقب نشینی کرده بکابل برگشت، از میدان میگریخت و از چوکی می افتاد، و شاید بساط حکومت هم چیده میشد، اما ملت افغان موجود میبود و از خود و از حق خود دفاع میکرد و فایق میشد. آقای کوشانی شاهد زنده هستند و از زبان یک سفیر افغانستان در کراچی روایت کردند که اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان باو گفته بود که سفیر سابق افغانستان در صحبتی بیان داشته بوده که پالیسی پشتونستان فقط توسط دوبرادر حمایت و تطبیق میشود اما اکثر رجال افغانستان بشمول خودش به آن باور ندارند. وقتی شیرزاد وزیر تجارت بود یک مدیر رنجیده و گرسنه که چند ماه معاشش اجرانشده بود کدام روزی حکومت وقت را در حضور چند نفر دشنام داده بود. مخبری شیرزاد را خبر کرد و او مدیر بیچاره را خودش و توسط دونفر پیشخدمت خود در دفتر کارش لغت مالی کرد و بعد برایش گفت «تو فکر نکن که ظاهر خان تنها است، ما هر کدام یک ظاهر خان هستیم...» بعد ها که شیرزاد از کار لنتر و برطرف شده بود، داود خان و پادشاه هردو را دو میزد. و در دورۀ باصطلاح دیموکراسی نیز از کابینه ای که در پایان تسوید قانون اساسی بجان یکدیگر افتاده و هر کدام برای لنگ کردن حریف از مقام و چوکی و احراز قدرت هر چه میتوانست میکرد و احساس مسئولیت و همکاری گروہی در بین شان نبود (نگاه کنید مشاجرات بین داکتر ظاهر خان و آقای رشتیا رادر صفحات ۲۵۸-۲۶۲)، چطور میتوان توقع کرد تا بیک فداکاری و ایثار ملی حاضر شده در یک مرحلۀ بسیار حساس و مساعد برای حل مسئلہ پشتونستان بمقابل پاکستان قد علم کنند و با اقدامات جدی سیاسی و نظامی دست بزنند؟!

۶) و در نهایت، و قتی که صدراعظم صاحب تصمیم گرفتند موضوع متنازع فیہ مجلس وزراء را بحضور اعلحضرت پیش میکنند، چرا خودشان شخصا اینکار را نکردند؟ چرا همان وزیر را که مشارالیه قرار گرفته بود برای گزارش بحضور شاه انتخاب فرمود؟ و چرا دو نفر وزیر (رشتیا و داکتر قیوم خان) را یکجا بحضور شاه نفرستاد تا هر کدام نظر و موقف خود را توضیح نمایند؟

اکنون میرویم ببقیه این رویداد را از گزارش استاد رشتیا تعقیب کنیم:

رشتیا میگوید شاه و حکومت هردو منتظر برگشت آقای اعتمادی سفیر افغانستان در پاکستان بکابل شدند و بگفته شاه «اوشاید روشنی بیشتری بر موضوع انداخته بتواند.» سفیری که از مرکز برای او هیچگونه هدایت و دستورالعملی غیر از آنکه فوری بکابل بیاید داده نشده، از دست او چه معجزه ساخته بود؟ و بانتظار سفیر نشستن غیر از ضیاع وقت و فرصت طلایی را از دست دادن چه فایده دیگر متصور بود؟

جانب سیاسی مسئلہ را استاد رشتیا اینطور گزارش میدهد که مطابق به پیشگوئیهای قبلی او در اولین جلسۀ مجلس وزراء، دوزخ بعد سفیر شوروی بطور غیر مترقبه از ماسکو بکابل میرسد و از میدان هوایی سراسر است بدیدن صدراعظم میرود و پیام حکومت خود را بالحن جدی تسلیم میدهد و «در آن گفته شده که دولت شوروی موقف واقع بینانہ مسالمت جوینانہ افغانستان را در قبال جنگ هند و پاکستان بنظر تقدیر نگرسته امیدوار است که منازعہ آنها بزودی متوقف گردد... شوروی خودش در زمینه ابتکاری را شروع نموده است و توقع دارد مورد قبول هردو طرف واقع گردد.» استاد رشتیا علاوه میکند «زمانیکہ نزد صدراعظم رسیدم با لهجۀ طنز آمیزی گفت: میدان را بر دی (تواریش ها) توصیه میکنند تا درین موقع از هر قسم اقدام مخاصمانہ علیه پاکستان خود داری بعمل آید...» (ص ۲۴۷)

متأسفانہ در گزارش مفصل استاد رشتیا یک کلمه هم درباره اینکہ دکتور محمد یوسف صدراعظم افغانستان بسفیر شوروی چه گفته است وجود ندارد اما از قرائن مندرج در گزارش رشتیا قیاس میشود کہ محترم دکتور محمد یوسف خان وظیفه و موقف خود را بحیث صدراعظم یک کشور مستقل اہمال کرده شاید بہ پیام سفیر

شوروي ليک گفته باشند؟! صدراعظم يک کشور مستقل نبايد سفارش يا تهديد يک کشور خارجي را بپذيرد، بلکه بادر نظر داشت منافع عليای کشور خود بايست بسفير شوروي ميگفتند که دولت شوروي بحيث دوست دولت افغانستان اگر ابتکاری را برای رفع نقاضت بين هند وپاکستان در نظر دارد، بايد حل دايه ملی افغانستان نیز درين ابتکار شامل باشد، ورنه دولت افغانستان برای تامین منافع خود با اقدام مقتضي متوسل خواهد شد. ولی يگانه اقدامی که جناب صدراعظم در برابر پیام سفير شوروي انجام داده، بقول استاد رشتيا اين بوده که نظر همکار صميمي خود را جویا شده است: «بعد صدراعظم نظر مرا جویا شد. گفتم فکر میکنم اکنون رفقا بهتر متوجه حقایق گردیده و توافق در زمینه حاصل گردد...»

مولف محترم بحيث وزیر مالی حکومت وقت، از طرف روسها متوقف ساختن تحویلدهي پترول و شکر و ديگر مواد وارداتي را از طريق شوروي و همچنين بهانه ترافي دروغي شوروي بارتباط شيوع کولرادر افغانستان را گزارش داده و نظر و استدلال خودش را هم صادقانه بيان میدارد که اگر طبق نظر عناصر راديکال و هواخواه پشتونستان عمل ميشد «عقل سليم و مقتضيات سياست بين المللي و از همه گذشته انگيزه های اسلامي و افغاني حکم میکرد که افغانستان از چنين موقع در گيري و اختناق پاکستان برای مقاصد سياسي استفاده نکرده و با اصطلاح از پشت سر به حريف خنجر حواله نکند. از سویی هم با رسيدن شعله های جنگ براهور و پشاور راه ترانزيت افغانستان از طريق پاکستان بکلي قطع گردیده موجب خسارات و بندش های غير قابل تحمل میگردد...» (ص ۲۴۳)

استاد رشتيا رویداد دومين مجلس وزراء درباره موضوع پشتونستان را با حضور سفير کبير اعتمادي چنين گزارش میدهد که گروپ پشتونستان يا «طرفداران اقدامات عملي از شنيدن راهور صدراعظم درباره موقف شوروي و پیامهای وارده... بسيار ناراحت شده بنای غم غم را گذاشتند که گویا با اثر تردد و تاخير بار ديگر فرصت از دست رفت ورنه با يک اقدام جدي می توانستيم دوست و دشمن را بمقابل يک کار انجام شده قرار دهيم...» (ص ۲۴۸)

تبصره هاشميان: تا اینجا باز هم ملاحظات ي بظهور می پيوند:

(۱) پیام حکومت شوروي بحکومت افغانستان در اثر دپلوماسي هوشيار و فعال پاکستان صادر شده بود، چونکه پاکستانیها متوجه دو نقطه ضميم خود شده بودند: يکي اينکه در جنگ دوامدار با هندوستان بازنده ميشدند، دوم اينکه افغانها برای تحقق دادن دايه پشتونستان قيام و حمله خواهند کرد و شوروي جز حمايت افغانها چاره نداشت. لذا پاکستان بمشوره انگلیس بصورت فوري بروسه رو آورد و او را ميانجي قرارداد وروسه که از خدا ميخواست درين منطقه چنين موقعی پيدا کند، موقف ضعيف رجال و حکومت افغانستان را مي فهميد و ميدانست چطور اين آرزوی سياسي خود را بالای حکومت افغانستان بقبولاند. قبول دعوت شوروي از طرف شاستري و ايوب خان برای رفتن به تاشکند و آغاز مذاکرات صلح در آنجا برای روسيه چانسی فراهم ساخت که برای بار اول اهداف و منافع سياسي شوروي از مرزهای افغانستان فراتر قدم گذاشت و روسيه خدای اين منطقه شد.

(۲) جناب دكتور محمد يوسف خان که در آنوقت عهده وزارت خارجه را هم بدوش داشتند، چرا چند نفر سفير و دپلومات کار آزموده افغان از قبيل پژواک، طيبي و امثالهم را غرض مشوره بکابل احضار نکردند؟ چرا پیام و سفارش روسها را بيدرنگ پذيرفتند؟ چرا بسفير روسيه نگفتند که اگر ما تقاضای دوستانه شمارا بپذيريم و بکدام اقدام عملي متوسل نشويم شما هم بحيث دوست ديرين و همسایه افغانستان دايه پشتونستان را در ابتکار ميانجیگری تان با پاکستان شامل سازيد؟ و چندين چرا های ديگر... بدبختانه می بينيم که از جنگ هند و پاکستان استفاده کلي و بهره برداري اعظمي را روسها کردند و افغانستان بدبخت که حکومتش در فکر حفظ چوکی خود بود حتی موقف خوب قبلي خود را در نزد روسها که ليونی سردار تامین کرده بود چند درجه پايانتر آورد. من از جناب داکتر صاحب يوسف خان توقع و انتظار دارم باين سوالات جواب بدهند.

(۳) در مجلس وزراء تحت رياست صدراعظم محمد يوسف خان فقط يک نظر سياسي مطرح بحث قرار گرفت و استدلال شد تا از اقدام عملي صرف نظر شود. چرا صدراعظم از چهار نفر جنرالان ارکانحرب افغان نظر نخواست که اگر قيام و حمله کنيم، چه ميشود؟ آیا اين موضوع سنجش شده بود که در صورت قيام ملت افغان توام با يک دپلوماسي فعال شايد اتحاد شوروي تغيير موقف بدهد؟ بهر حال، اهداف و منافع شوروي در افغانستان آنقدر برای آن کشور مهم بود که اگر حکومت افغانستان با اقدام عملي و قيام ملي دست می يازيد، شوروي خواهي نخواهي سياست خود را با آن عيار میکرد.

(۴) البته در آنوقت در سال ۱۹۶۶ هيچکس در افغانستان تصور نمیکرد که روزی در آينده روسيه شوروي بالای افغانستان تعرض و لشکر کشي نمايد. اما از گزارش جناب رشتيا در صفحه ۲۴۰ که گویا روسها دفعتاً از دايه پشتونستان در اعلاميه های رسمي سرباز زدند چنانچه در اعلاميه رسمي در ختم مسافرت پادشاه افغانستان برای بار اول از ذکر موضوع پشتونستان معذرت خواستند. اگرچه جناب رشتيا و علي محمد خان وزير دربار چنين تصور کردند که «بعد از اين شوروي نميخواهد پاکستان را تخریش نمايد» ولی اکنون (۳۱ سال بعد) از اين تصميم شوروي چنين می فهميم که در همان وقت شوروي تصميم گرفته بود افغانستان را اشغال و قوت نمايد و

لهذا از سیاست الحاق پشتونستان با افغانستان منصرف شده بود چونکه بعد از الحاق این لقمه بزرگتر میشد و شوروی به آسانی آنرا هضم کرده نمیتوانست.

در همین صفحه موقف داکتر روان فرهادی که در آنوقت ظاهراً بالای داعیه پشتونستان سرشکنی میکرد و بعد ها دشمن پشتونستان و قوم پشتون برآمد قابل یادآوری میباشد. هنگامیکه من این یادداشت هارامینو شتم از یکنفر دوست دانشمند در اروپا دربرخی موارد معلومات خواستم. وی گفت اشتباه بزرگ حکومت دکتوریوسف خان این بود که روان فرهادی را در مذاکرات با روسها تنها گذاشته بود. بعقیده اودکتور روان خودش به ککتیف (که بعد ها سفیر شوروی در کابل شد و باروان نزدیکترین مناسبات راداشت) نظر داکتر یوسف و حکومت او را که با داعیه پشتونستان همنوا نمیباشند اطلاع داده بود، چونکه روان خودش طرفدار این داعیه نبود. بعد ها که روان فرهادی سفیر خوجه نین در ملل متحد مقرر گردید، در سالهای اول که مناسبات خوجه نین با پاکستان خوب بود، روان فرهادی دوبار بسفیر وقت پاکستان وعده داده بود که اگر حکومت پاکستان دوام و استقرار حکومت ربانی را تضمین نماید، او حاضر است تعهد رسمی حکومت خود را از انصراف دایمی قضیه پشتونستان بحکومت پاکستان بسپارد.

ثبوت جاسوسی روان فرهادی برای شوروی در یک قسمت دیگر خاطرات استاد رشتیا یادداشت شده است، جائیکه رشتیا از صحبت با سفیر امریکا گزارش میدهد واز زبان سفیر امریکا روایت میکند که وی از حضور وترجمانی داکتر روان فرهادی در ملاقاتهایش با پادشاه راضی نبوده، میخواهد پادشاه را تنها وبدون روان فرهادی ملاقات کند (نگاه صفحه ۲۷۳). این تذکر از طرف سفیر امریکا واضحاً چنین معنی دارد که دولت امریکا درک و کشف نموده که روان فرهادی رویداد ملاقاتهای سفیر آنرا با پادشاه افغانستان بدولت شوروی اطلاع میداده است. ومن چنین نتیجه گیری میکنم که بخاطر این نوع همکاریهای روان فرهادی با دولت شوروی، روسها مانع قتل او در دوره حفیظ الله امین شدند وبعد از دو سال حبس در پل چرخ، و قتیکه ببرک کارمل توسط لشکر شوروی در کابل برسر قدرت رسید روان فرهادی را برتبه سفیر کبیر بحیث مشاور وزارت خارجه مقرر نمود، و درین دوره فرهادی یکبار بحیث رئیس هیات فرهنگی افغانستان ودوبار بحیث عضو هیات های سیاسی بروسیه سفر و در مذاکرات رسمی حضور داشت.

۵) استاد رشتیا برای دفاع از موقف خود مسئله انگیزه اسلامی را تذکر داده اند؛ بخاطر انگیزه اسلامی منافع ملیای کشور خود را برای خوش ساختن یک دولت اسلامی قربان ساختن در صورتی معقول و مجاز میباشد که کشور اسلامی طرف معامله حق مسلم کشور برادر و همسایه خود را غصب نکرده باشد. در غیر آن، رعایت این انگیزه نمودار ضعف عقیده اسلامی محسوب میگردد. در اسلام قصاص و احقاق حق هر دو فرض شده است.

۶) موضوع مشکلات اقتصادی از بابت بند شدن راه های ترانزیتی و نرسیدن پترول و لوازم حربی و غیره دلیل دیگر برای امتناع از قیام ملی ارائه شده است. یقیناً قلت این موارد در شرایط جنگ بمضيقه ومشکلات حکومت و ملت می افزاید، اما قیام و جنگ افغانها با پاکستان توسط اردوی منظم صورت گرفته نمیتواند زیرا اردوی ما در آنوقت برای امنیت داخلی بود، این قیام را یک حکومت ملی توسط ملت براه می انداخت وبا تشبثات سیاسی در صوبه سرحد حدود یکصد هزار تنگذار بچند محاذ سوق مییافت و موضوع مورد مناقشه هم در ظرف یک هفته بکطرفه میشد. ملت افغان در شرایط غیر مساوی مدت یکصد سال با انگلیس جنگ کرده وفایق شده است و این ملت تحمل آسیب پذیری ومشکلات اقتصادی را بمراتب بیشتر از پاکستان دارد.

۷) و در نهایت، استدلال و موقف گیری جناب استاد رشتیا که بالاخره میدان را برد وحکومت افغانستان از اقدام عملی منصرف گردید فاقد این فلسفه بیدلانه بود که «گیرم که عقل کل شده ای بی جنون مباش!» آن حسن نیستی که استاد رشتیا و همفکران شان توقع داشتند در اثر این رعایت و گذشت اسلامی افغانستان برویه متقابل پاکستان مواجه شود هرگز تحقق نپذیرفت.

تصویب نهائی مجلس وزراء بعد از چند روز بحث و مناقشه با اساس حسن نیت و علایق اسلامی و همسایگی صادر شد و اظهار امید شد که دولت پاکستان برای حل یگانه اختلاف سیاسی روی قضیه پشتونستان از اخوت اسلامی و تفاهم بیشتر کاربگیرد. ولی استاد رشتیا در تحلیل نهائی موضوع، خود اعتراف نموده اند که از طرف پاکستان «در اصل موضوع هیچ نرمش صورت نگرفت.» (ص ۲۵۰)

من بحیث یک افغان اینک ۳۱ سال بعد از وقوع این رویداد اینطور قضاوت میکنم که خداوند بار دوم چانس آزاد ساختن خاکهای غصب شده افغانستان را در سال ۱۹۶۶ فراهم ساخته بود، اما یک حکومت غیر ملی وبیصلاحیت و یک سلطنت روز گذران وغنیمت شمر ازین چانس استفاده کرده نتوانست.

من با همان سه وزیر «گروه پشتونستان» موافقم که باید بروز اول شایع شدن جنگ هند و پاکستان اقدام فوری و عاجل صورت میگرفت و پیش از آنکه پیام سفارشی وغرض آلود شوروی برسد قیام ملی و تدارکات نظامی

این قتل عام را «طغیان احساسات ایرانیان» نام گذاشته است. این خبر در تمام رسانه های خبری دنیا نشر شد، غیر از جریده اجیر امید، زیرا که امید بپول ایران نشر میشود و گردانندگان و طنفروش آن بایران تعهد داده اند که هیچ خبری بحد ایران را نشر نخواهند کرد.

تصمیمات قابل قدر حکومت طالبان

اخیراً از جانب عالیقدر ملا محمد عمر مجاهد دوفرمان صادر گردیده، یکی در مورد احیای حقوق زن و دیگری در باب حرمت و رعایت بحقوق اسیران جنگ که هردو یک عمل مترقی و نیک مطابق به شریعت اسلام و حقوق بشر بوده، این نوع اقدامات بشر خواهانه قابل تقدیر و تمجید میباشد. اینک متن هردو فرمان را از جریده شماره ۱۶۳ (شریعت) اقتباس میکنیم:

فرمان درباره حقوق زن

از آنجائیکه در جامعه اسلامی زن برای خود حقوق شرعی دارد، اما متأسفانه در جامعه افغانی بخاطر رواج های نا جایز و غیر اسلامی زنهای ازین حقوق شان محروم گردیده اند و بالای شان ظلم میشود، لهذا سر از امروز ۲۰ - ۵ - ۱۴۱۹ هجری قمری تمام مردم مومن افغانستان دونهکت ذیل را در نظر گرفته و تکرار نکنند. اول اینکه در جائیکه قتل صورت میگیرد، سپس بغامیل مقتول بنام دیت یا بعبارت دیگر در نتیجه توافق زنهای داده میشود و آن زنهای تا دم مرگ بعذاب و عقوبت بسر میبرند.

دوم اینکه وقتی زن بیوه میشود، سپس افراد فامیل شوهر زن، این بیوه را مجبور میسازند که طور حتمی از همان فامیل شوهر بگیرد، و این بخاطر نیست که زن بیوه را ننگ خود میدانند. و این کار هم یک عمل نا جایز و غیر شرعی است که باید تکرار نشود. بتمام مسولین محترم دولت و قاضیان هدایت داده میشود که باین نوع متخلفین جزای شدید بدهند.

صدور فرمان فوق در بین زنان افغان تاثیر مثبت نموده و شش نفر از زنان دانشمند در جریده شماره ۱۶۳ و ۱۶۴ شریعت مقاله های تریکیه و تأییدیه نوشته اند. از آنجمله یک بانوی افغان نوشته که «فرمان اخیر عالیقدر امیرالمومنین تضمین کننده شخصیت اسلامی زنان میهن ما و گامی به پیش بسوی ارزشمندی انسانی زنان است.»

فرمان درباره رعایت حقوق اسیران جنگ

السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته
از تمام مجاهدین و طلبای دلیر اردوی اسلامی افغانستان اکیدا خواسته میشود که با اسرای جنگی ولایت بامیان برخورد نیک و اسلامی نمایند و در راه حفظ سر و جان و مال آنان از هیچگونه همکاری و مساعدت دریغ نورزند. والسلام - خادم اسلام - ملا محمد عمر «مجاهد».

قتل عام اسیران طالبان در بامیان

جریده شماره ۱۶۴ شریعت مورخ ۱۶ سپتامبر ۹۸ در سرمقاله خود مینویسد که بهنگام فتح بامیان توسط قوای طالبان در حدود دوصد نفر اسرای اردوی اسلامی طالبان نزد هزاره های حزب وحدت بود و آنها را بزنجیر والچک بسته بودند، همینکه لشکر نجات آفرین طالبان به حومه بامیان رسیدند، اولیای حزب وحدت امر دادند تا بالای اسیران مذکور که در زنجیر والچک بودند توسط بمبهای دستی حمله شود. اینکار صورت گرفت و تعدادی ازینها جا بجا شهید و تعداد دیگر زخمی و زنده ماندند و بقرار اظهارات آنها یکتعداد اسیران را توسط طیاره بایران اعزام نمودند. جریده شریعت مینویسد که قتل اسیران جنگی آنهم که در زنجیر والچک باشند نه تنها مغایر دین اسلام است بلکه هیچ دین و هیچ قانون ساخت بشر آنرا مجاز ندانسته است. اما حزب وحدت این وحشت و بربریت را انجام داده و شاهدان عینی وجود دارند.

جریده شریعت در باره جلب مساعدت بمردم نیازمند بامیان مینویسد که بعد از فتح بامیان چون دیده شد که مردم آنجا فاقه و گرسنه بوده و هیچ مواد غذایی وجود ندارد، بلکه تمام مواد غذایی که قبلاً بقسم تحفه و امداد توسط طیاره به بامیان انتقال یافته بود حیف و میل یا ستر و اخفا شده و بمردم توزیع نگردیده است، لهذا حکومت طالبان از موسسه ملل متحد و سایر موسسات خیریه تقاضا نمود تا کمکهای عاجل بمردم فاقه بامیان برسانند و برای این منظور راه های زمینی و هوایی را باز و مفتوح ساختند، ولی نه موسسه ملل متحد باین تقاضا ها واقعی گذاشت و نه موسسات خیریه بین المللی و خصوصی. جریده شریعت ازین وضع چنین نتیجه

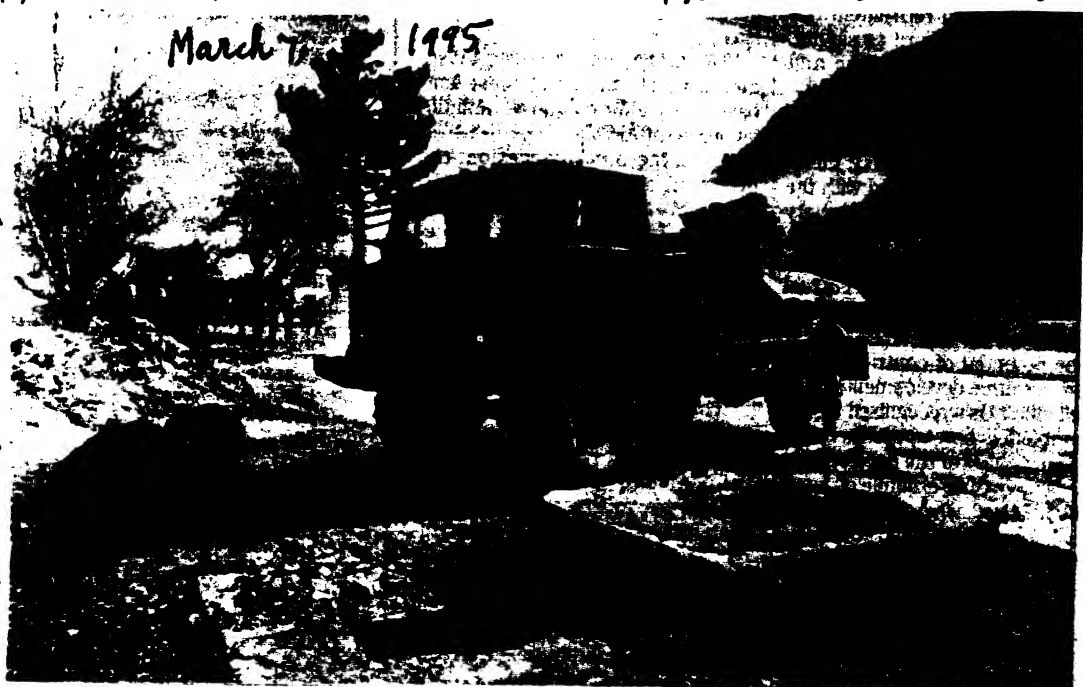
بتوجه محترم داکتر صاحب محمد یوسف خان میرسانم که مسئولیت بزرگ خود شان و کابینه شان اینک ۳۱ سال بعد یادداشت و ثبت میشود که مثل صدراعظم های سابق خاندانی موجودیت ملت و اراده ملت را در نظر نگرفته، با ملت مشوره نکرده، فقط بنظر ومشوره یکنفر وزیر همکار خود اکتفا و قناعت کرده طبق آن عمل نموده است و این میرساند که این محترم سیاست وارد نبوده. صدراعظم در چنین مرحله حساس تاریخی بایست با گروپ های صاحب منصبان، دیپلماتان وسفرای سابق، وکلای شوری و اعیان، ملیگرایان، روشنفکران، استادان پوهنتون، اهل خبره و زعما و موسفیدان صوبه سرحد ملاقاتهای عاجل براه می انداخت؛ ولو که در آخر اقدام عملی هم صورت نمیگرفت، این ملاقاتها بذات خود اثرات نیک و مفید بروحیه مردم میگذاشت و چنین معنی میداد که صدراعظم بحیث زعمی ملی با ملت مشوره میکند، همین غوغا بذات خود کافی میبود و بیشتر از جنگ و ترتیبات نظامی نتیجه میداد. درعوض، چند روز مباحثات سری و سرپت در مجلس وزراء صورت گرفت و یک حکومت بیکفایت بدون مشوره ملت در بین خود فیصله کرد که فللی فس!

باردیگر در سال ۱۹۷۱ که داکتر عبدالظاهر خان صدراعظم و موسی شفیق وزیر خارجه بود چانس سوم وقتی پدید آمد که حکومت مېرمن گاندي (دخترنهری) صدراعظم هند برای جدا ساختن بنگله دیش از پیکر پاکستان باقدام نظامی دست زد و نقشه جغرافیائی پاکستان شرقی و پاکستان غربی را تغییر داد. درینوقت درولایات غربی افغانستان قحطی بیسابقه رونما گردیده، مردم افغانستان گرسنه، حکومت افغانستان مریض و پادشاه افغانستان ازناکامی قانون اساسی و دیموکراسی بستوه آمده درفکرمتحول ساختن نظام دولت بود وباین ترتیب مردم افغانستان آخرین چانس طلایی برای استرداد خاکهای خود راازدست دادند.

اما باین نکته باید اعتراف نمود که در اثر مبارزه ۵۰ ساله ملت افغان ، نام ، مفهوم و مفکوره پشتونستان در هر دو طرف خط باطل دیورند در مغز و دماغ فرد فرد پشتون و افغان حک شده است و این دو ملت زنده و متفکر در قبال عدالت خداوندی روزی بحق خود میسرند . مرحوم ملنگ جان میگوید :

زه لکه ایمان پښتونستان نه تیریدی نشم
جنت به گورو خو اول پښتونستان غواړم

هر چه ته به تیر شم خو ایمان نه تیریدای نشم
خوانده ستا لوی خدای نه لوی احسان خواهم



Troops loyal to Afghan President Burhanuddin Rabbani fire a B1-12 rocket launcher at rival Hezb-i-Wadai faction positions in southwest Kabul on Monday.—AFP photo

هموطنان محترم! در اثر راکتبرانی امریکا و تهدیدات نظامی ایران اوضاع افغانستان و منطقه وخامت پیدا کرده، تمام صفحات این مجله وقف این موضوعات شده، متأسفانه درین شماره بخش (زبان و ادبیات) نداریم و این کمبود را در شماره آینده تلافی خواهیم کرد

ملنگ جان، فخر افغان اوپشتونستان 81

ليکونکي: محمد داود مومند (دملنگ جان د غوندې وينا)

ماته په هيراد کېښي دا سعادت په نصيب شو چه تقريباً ۳۳ کاله د مخه دملي او وطنپال شاعر مرحوم ملنگ جان په مزار باندې په لمړي غونده کېښي گدون وکړم. دی درنې غوندې ته زېږت اولسي خلک، شاهران، اديبان، ليکوال، پوهان، استادان او حکومتي رجال راغلي وو خو ددې غوندې اصلي عظمت پدې کېښي وه چه دی غوندې ته دپشتنو ستر مشر جناب پاچا خان صاحب (فخر افغان) هم تشریف راوړي وه. ماته پدغه مهال د مرحوم ملنگ جان هغه شعر راپه ياد شو چه والي:

عجب محفل دی راټول شوي عزيزان پکېښي
خومره به ښه وای چه وي فخر افغان پکېښي
خدای بېلې ملنگ جان دا ارمان دده په ژوند پوره نشو، خو فخر افغان دده دمرگ نه وروسته په هاغه غونده کېښي گدون وکړ چه دملنگ جان په مزار جوړه شوی وه چه يقيناً دملنگ جان روح ته به د فخر افغان په ليدو خوشحاله شوی وي.

که څه هم د ملنگ جان نوم ملنگ جان وه خو دی دهغه چرسې ملنگانو ډولي څخه نه وه چه په زيارتونو کېښي ناست وي او دچرسو داخستلو دپاره دخلکو نه خيرات تولوي. ملنگ جان دپښتو اوپښتوالي ملنگ وه، ملنگ جان دپشتونستان اودبراولر پښتنو ديووالي اواتحاد ملنگ وه. ملنگ جان هغې شمعی ته ورته وه چه د پښتنو، پښتوالي او پښتونستان په لار کېښي ژيږدله او سوزيدله خو دنورو دپاره به ئي لار روښانوله. دملنگ جان د ذهن، خيال او فکر په سمندر کېښي د سطحې نه تر عمقه پورې اوله عمقه تر سطحې پورې دوطنيت او نيشنلزم احساس او تفکر موجوده وهل. که د ملنگ جان ملي کرکتر ديوه مثلث په څير ترسيم شي ددې مثلث په درې گوني ابعادو کېښي به درې اصلي ستوري وليدل شي: پښتو، پښتواله او پښتونستان، او ددې مثلث په مينځ کېښي به د فخر افغان کرکتر د يوه سمبول په توگه ځلاند وي.

دلته سوال پيدا کېږي چه ولي فخر افغان ددې دپاره چه خدای بېلې ملنگ جان د پښنو د آزادي او عظمت باندې مين وه او داځانله فخر افغان وه چه دپښتنو دآزادی او خپلواکۍ دپاره شپيته کاله دانگريزي استعمار او دهغه دميراث خور گوداگي حکومت په ضد مبارزه وکړه اوهمدا فخر افغان وه چه دپښتنو دانساني او ملي حقوقو په لار کېښي دپرش کاله دانگريزانو او دهغه دخلف الصدق پاکستان په زندانونو کېښي تير کړل. پاچا خان په يوه تقرير کېښي وويل چه پاکستان خو دپښتنو په قوت آزاد شوي دي، دانگريز د استعمار سره خو پښتنو او خدائي خدمتگاران وجنگيدل او شهيدان شول، پداسي حال کېښي چه دآزادی په جگړه دمسلم ليگيانو پوزه هم نده وينی شوی. فخر افغان وويل چه دانگريز د استعمار سره دجگړې او دخاوري دآزادي د پاره خدائي خدمتگارانو لمړي مسلمان ورور مسلم ليگ او جناح صاحب ته مراجعه وکړه خو مسلم ليگ دانگريزانو په ضد حقيقي جگړې ته نه وه حاضر، نوځکه ئي خدائي خدمتگارانوته د رد ځواب ورکړ. پاچا خانصاحب وويل چه مونږ د خپل مسلمان ورور مسلم ليک نه نا اميده شو نو بيا مو هندوستان دکانگرس گوند ته مراجعه وکړه اوپه نتيجه کېښي موپه گډه داستعمار پرضد مبارزه شروع کړه.

دلته دپادوني وړ ده چه دځينو منابعو په حواله دپښتنو او خدائي خدمتگارانو سهم دهندوستان اونتيجته دپاکستان په آزادی کېښي دپرش فيصده اټکل شوی ده، دپشتنو نفوس به پدغه مهال تر اتومليونو زيات نه وي، پداسي حال کېښي چه په هغه وخت کېښي دهندوانو او مسلمانانو نفوس دخلورسوه مليونو نه هم زيات اټکل کيده، نو پدې حساب داسي څرگندېږي چه پښتنو دانگريز په جگړه کېښي دپرش لويه او شانداره قرباني ورکړيده. نوځه وخت چه په ۱۹۴۷ کېښي انگريز دکانگرس او پښتنو په قوت له نيم قاري نه ووت او نيم قاره آزاد شونو جناح صاحب رامونده کړه چه زه پاکستان غواړم. که څه هم گاندي جناح ته وويل چه مونږ به دتول هندوستان مشري تاته ورکړو، خوداوطن مه وړانوه، خو جناح ټينگ وه چه زه پاکستان غواړم. نو کانگرس دهند او مسلمان دجگړې له ويرې دجناح ټينگار ته تسليم شو. دلته دپادوني وړ ده چه دکنگرس دلويو ليدرانو څخه يواځې حضرت مولانا ابوالکلام آزادچه په معاصر تاريخ کېښي دهالم اسلام دپرش لوی متفکر او دهندوستان دآزادی دنهضت دپرش لوی مشر وه تر آخره پورې دپاکستان دجوړيدو مخالفت کړی. حضرت مولانا پخپل کتاب کېښي ليکي چه زه حتی د پاکستان دنوم سره هم مخالف وم ځکه ددې نوم معنی داسي ده چه ځانله پاکستان پاک دي او نور تول ناپاکه دي. خو مولانا په خواشينی څرگندوي چه حتی فخر افغان خان عبدالغفار خان هم د پاکستان دجوړيدو مفکوری ته تسليم شو.

دلته دپادوني وړ ده چه دپاکستان په اصطلاح اسلامي حکومت په وروستيو کلونو کېښي دازمونږ دپوزې پيژوان گرزولي دي چه دافغانستان حکومت د ملگرو ملتونو په موسسه کېښي دپاکستان دشمول برعليه رای ورکړه. مونږ خودانگريزي استعماري دولت سره دديورند دتحميلي کرښې او دکوزې پښتونخوا دپښتنو دملي حقوق پربناء يوه ملي مطالبه درلوده خو څه وخت چه پاکستان وزيږيد فوراً ئي ځان په سيمه کېښي دانگريزانو دملي منافعو وارث وباله اوپرهمدي بناء دافغانستان حکومت په هغه وخت کېښي دملگرو ملتونو په موسسه کېښي دپاکستان دگدون سره چه دانگريزانو خلف الصدق وه، مخالفت وکړ.

fundamentalism, the motive-force was, and is, trade. A Taliban victory, in all probability, equates to the construction of a pipeline through Afghan territory - a major economic loss for both Russia and Iran. For the Americans, *rapprochement* with Iran, and Russian acquiescence to the expansion of NATO into Eastern Europe - equivocates to tens-of-billions of dollars in new defense acquisitions, benefiting U.S. defense firms, represents the other side of the equation.

The U.S. missile attack has, within hours, prompted UNOCAL to cancel plans for the construction of the pipeline through Afghanistan - and in a peripheral matter, the attack has strengthened the hand and voices of those in the UN and elsewhere, who would deny the Taliban a seat in the United Nations General Assembly. A very serious matter for the Taliban and the people of Afghanistan.

Fallout

The collateral dangers inherent with unilateral military action are legion. Of mounting concern, is that Russia and Iran, both of whom have amassed troops on Afghanistan's Northern and Western borders, may now seize upon the U.S. precedent as license for military incursions under the camouflage of combating "terrorism." Russia recently provided Massoud with twelve of the latest generation of "Hokum" combat helicopters. And both Russia and Iran have been threatening to take action against the advancing Taliban forces.....

-Bruce Richardson-

26 August 1998

The Truth about Terrorism

The term "terrorism" came into use at the end of the eighteenth century, primarily referring to violent acts of governments designed to ensure popular submission. That concept is plainly of little benefit to the practitioners of state terrorism, who, holding power, are in a position to control the system of thought and expression. The original sense has therefore been abandoned, and the term "terrorism" has come to be applied mainly to acts by individuals or groups. Whereas the term was once applied to emperors who molest their own subjects and the world, it is now restricted to [those] who molest the powerful.

For the purpose of this inquiry, we will use the term "terrorism" to refer to the threat or the use of violence to intimidate or coerce (generally for political expediency), whether it is the wholesale terrorism of the state or the terrorism of the individual or group/s.

Within the "politically correct" lexicon of government officials and diplomats, it is important to note that an act of terrorism enters the canon only if it is committed by "their side," not ours. Consider, for example, the public relations campaign around "international terrorism" launched in early 1981 by the Reagan Administration. The major text was a book by Claire Sterling, which offered ingenious proof that international terrorism was a "Soviet-inspired" instrument "aimed at the destabilization of Western democratic society," however in the contemporary vernacular, the newly coined instrument of destabilization has become "Islamic fundamentalism." Yet one cannot but note the irony manifest with the demise of the Soviet Union - brought about by the unfaltering courage of Afghanistan - a Muslim nation.

As Western leaders attempt to forge a New World Order, trans-national Islam has increasingly come to be regarded as the new global monolithic enemy of the West: "To some Americans, searching for a new enemy against whom to test our mettle and power, after the death of communism, Islam is the preferred antagonist. But, to declare Islam an enemy of the United States and the West is to declare a second Cold War that is unlikely to end in the same resounding victory as the first."

Taliban in particular. Seizing the moment, Wali Massoud, brother of Ahmad Shah, said during an interview on BBC, "The U.S. did a good thing, but they should bomb Kandahar, there are many terrorist camps there." Rawan Farhadi, Rabbani and Massoud's chief prevaricator and counsel to the UN also praised the attack, characterizing Taliban as sub-human and backward people. It has also been learned that Rawan Farhadi, provided a false and misleading intelligence report to American officials, a report that precipitated the attack on his own country. Massoud Khalili, during an interview on BBC stated "America did little to dislodge terrorism, the center of terrorism is in Kandahar." Yet, neither BBC nor CNN failed to alert the viewers about the political orientation of this assemblage of sycophants, many, of course, will recall Farhadi's comments following the Soviet invasion of Afghanistan. "The Soviet Union has done a positive thing for the people of Afghanistan." And the last of the CNN news "experts" to praise the U.S. for the attack was an incoherent, Daoud Mir, former Jamiat *charge d'affaires* at the Paris Embassy. Mr. Mir, was recently implicated in the theft of eighty kilograms of emeralds from his associates.

The next category of counter-terrorism "experts" were from industry and academia. All had one thing in common, none had ever left so much as a footprint on Afghan soil. A statement from a professor of the prestigious, Naval War College, is a classic example of the ignorance and ineptitude of the so-called "experts." "The United States should assist Ahmad Shah Massoud, who stands in Panjsher with 25,000 battle-hardened troops ready to liberate Afghanistan from the extremist Taliban." This moronic statement stands by itself!

The sad irony is, that most hard-working Americans have precious little time to analyze or question the reportage emanating from ABC, CBS, and NBC. Much of the news today, presented by "Hollywood-type" anchors, can only be characterized as theater, and is generally in tandem with and sympathetic to the positions held by the government. As a result, many Americans have fallen victim to a vicious propaganda machine which, on 20 August 1998, sought to de-humanize the people of Afghanistan and Sudan to justify a naked act of aggression by the Government of the United States. In all this tragic discourse, not a single journalist had the intestinal fortitude to mention that Afghanistan has not ever in its history countenanced the export of terrorism, not even during the brutal Soviet occupation.

Once before, in another dark moment in U.S. History, many will remember the *Tonkin Gulf Resolution*, a total fabrication by the U.S. Government that led to war in Vietnam, at a cost of millions of lives, civilian and military. Suffice it to say, "Those who ignore history are doomed to repeat it," as the recent U.S., unilateral, punitive-expedition into Afghanistan and Sudan attests.

Cause and Effect

There are many theories as to what may have precipitated the attack on Afghanistan and Sudan. We must, I believe, accept with reservation the Clinton Administration's "strike at the infrastructure of terrorism" theory. If terrorism were the true and intended target, and, as the Administration claims, they suspected that Osama bin Laden was implicated in the attack on Dhobar Towers, an American facility located in Saudi Arabia, why have they waited eighteen months to launch a counter-strike? Various U.S. Administrations have known for some time of the role of Syria and Iran in the financing and logistical planning of attacks on various American interests, yet they have taken no action. Why?

Many are convinced of the *Wag the Dog* hypothesis. And while there are startling parallels between the command and control of "Monica" missiles and "Tomahawk" missiles in both the Hollywood and Washington scripts, many believe that something much more insidious has been the rationale behind the recent cruise-missile attacks.

One theory that continues to be re-visited by analysts and skeptics alike, involves a *quid pro quo* between the United States, Russia, and Iran. At the core of the hypothesis, is the defeat of the Taliban movement. For Russia and Iran, who have invested tens-of-billions of dollars to defeat the Taliban, notwithstanding their editorializing about the dangers of Islamic

24 August 1998, "Sudan Plant's Apparent Owner Has No Known Extremist Ties," writes: "Salah ad-Din Idris, (the owner) personal friend of the Royal family is a partner in at least one business with Saudi billionaire Mohammed Amoudi, who recently bankrolled an investment conference in Ethiopia co-sponsored by a White House-connected law firm Akin, Gump, Strauss, Hauer & Peld." A British engineer who worked at the Ashifa facility, told the *Wall Street Journal* "the plant could not produce chemical or bacteriological weapons, impossible," he said.

"It's a pro-American network, there's no doubt about it," said one former business associate of Mr. Idris, current owner of the Ashifa, pharmaceutical facility "The Clinton' Administration's choice of targets is at least likely to raise concerns among the U.S.'s Arab allies."

Why has the Administration withheld information about the significant numbers of stridently, anti-West Arab militants who form the ranks of Abdurrah Rasul Sayyaf?

Why has the Administration not retaliated against Massoud for smuggling arms to Somali warlords aboard Ariana-Afghan aircraft from 1992-1995? The arms in question were used to kill U.S. military personnel, as well as tens-of-thousands of Somali civilians, is this not an act of terrorism?

Why did the Administration cite the tragedy of Algeria as corroboration of Osama bin Laden's terrorist network, when it has been disclosed recently that the massacres of scores of civilians were by the hands of the Algerian government in an effort to discredit a social movement and to ensure popular submission to an illegitimate government?

Why has the Administration ignored the export of state-sponsored terrorism from Iran? A State Department report indicates that Tehran has been behind at least a thousand deaths of "enemies of the state" since 1979, and that "Iranian Revolutionary Guards (*Pasdaran*) are known to be training a variety of subversives, including dissidents from Egypt, Algeria, Tunisia, Eritrea, Uganda, and elsewhere." (Source: U.S. Department of State.)

Why does the Administration ignore Israeli defiance of 69 United Nations Security Council resolutions, while threatening to bomb Iraq for the same transgressions?

Why does the U.S. Government continue to cover up the premeditated, Israeli air and naval attack on a U.S. vessel on 8 June 1967, during the Six Day Arab-Israeli War, killing 34 and wounding 171 U.S. Navy personnel?

An amalgam of evidence has been collected and presented to the American people and the world in justification of a senseless and unwarranted attack on the sovereignty of two nations. The attack, by a member country, on 20 August 1998, was without benefit of United Nations sanction or discourse. The circumstantial evidence, some of which, has been the subject of this inquiry, fails to hold up under critical examination.

The U.S. Administration, as part of their evidentiary presentation, has resorted to certifiable, anti-Muslim, and anti-Taliban commentators and journalists to make their case. A case in point is journalist Steven Emerson, who applauded the attack on Afghanistan. Many will recall Mr. Emerson's gratuitous commentary immediately following the Oklahoma City bombing 19 April 1995. Emerson: "This was done with the intent to inflict as many casualties as possible. That is a Middle Eastern trait." Moreover, Steven Emerson, has called on the Administration to regulate and/or disband all Muslim cultural organizations in the U.S. He is also a paid lobbyist and publicist of several Jewish lobbying groups in the United States. Curiously, his background information was withheld from broadcast and print media constituents by government handlers who characterized Mr. Emerson, disingenuously, as simply a writer who specializes in Middle East affairs.

Predictably, the Jamiat prevaricators, Wali Massoud, Rawan Farhadi, Massoud Khalili, and Daoud Mir were assembled courtesy of their long-time associates at CNN: Richard Mackenzie and Peter Arnett, to dissemble the truth about Afghanistan in general, and about

has occurred to many observers that the Saudis who have denounced Osama bin Laden, and stripped him of his citizenship, could easily have provided a non-military solution for his neutralization. As a pre-condition for aid, Saudi officials could have, for example, demanded Mr. bin Laden's expulsion.

U.S. Secretary of State Madeleine Albright, reiterated recently that she and U.N. Ambassador Bill Richardson, routinely demanded that Taliban leaders expel or turn over Mr. bin Laden to U.S. authorities, and that they failed to do so. However, the Clinton Administration chose not to recognize the Taliban as a government, despite the fact that over ninety percent of Afghan territory is under their control. Nevertheless, in the spirit of cooperation, Taliban officials routinely advised U.S. officials that if they were provided with documentary evidence to support the allegations against Osama bin Laden, they would take the necessary measures (*jirga*) to solve the problem. Mr. bin Laden, they said, "could be tried in a third, neutral venue under OIC jurisdiction and protection, if he is found to be guilty, he shall be punished, if he is found to be innocent of all charges, he will then be free to return to Afghanistan." Contrary to the spirit of their negotiation, the U.S., arbitrarily chose not to provide documentary evidence, yet continued unilaterally to press for Mr. bin Laden's expulsion into the hands of U.S. authorities.

Extradition treaties can only be negotiated between countries that recognize one another and share diplomatic relations. Notwithstanding the fact that many U.S. officials are ignorant of or indifferent to centuries-old Afghan tradition and culture (*Pushtunwali*), Secretary Albright could have been more circumspect in her remarks to Taliban officials. To characterize officials of another country as "despicable," is unstatesmanlike and is not conducive to positive discourse.

In recognition of the foregoing, it would appear that U.S. officials embarked on a course of action which can only be construed as recklessness, recklessness in a sense that non-military means to secure an arrest were routinely ignored, means which had been successful in the Kansi matter, and recklessness in that diplomatic channels to resolve the matter were subordinated to the bellicosity, and arrogance of the U.S. Secretary of State.

Unanswered Questions

Why were the American people not apprised of the fact that Osama bin Laden was a member of Saudi Intelligence (*Mukhabarat*), and that in a sanctioned capacity had worked in tandem with the CIA to facilitate the recruitment of Arab nationals to fight against the Soviets in Afghanistan?

Why was the net worth and financial empire of Osama bin Laden, greatly-inflated by the Clinton Administration, when it is generally known that he was disinherited by his billionaire parents and lost most of his reported wealth in high risk, unsound business enterprises in the Sudan?

Why, if terrorism is unequivocally the intended target of unilateral military action, were Syria and Iran, exempt from punitive strikes by U.S. cruise-missiles? Both Iran and Syria, are known, certifiable exporters of state-sponsored terrorism.

Why have the military facilities located in Paktia, which were constructed during the *jihad* period by the U.S. Government, and now utilized by the Taliban to train soldiers for the current conflict and security concerns, been routinely presented to the American public as proof of the existence of terrorist training camps? Satellite imagery of these facilities, as well as vintage, Soviet-Afghan War photographs and video, are misrepresented to the public as current photographs of "terrorist training camps" by the broadcast networks, print-media, and the U.S. Government. The images, they say, provide "hard evidence" that a terrorist-training network exists on Afghan soil, under the administration and finance of Osama bin Laden.

Why does the Clinton Administration insist that they are in possession of "hard evidence" which certifies that the Ashifa manufacturing facility in Sudan was processing a key ingredient for VX nerve gas, and was a government owned facility? Daniel Pearl, for the *Wall Street Journal*,

America Attacks Afghanistan and Sudan A Defining Moment in U.S. Foreign Policy

8

On 20 August 1998, citing "convincing evidence," President Clinton ordered cruise-missile strikes against suspected chemical weapons facilities in Sudan and suspected terrorist training camps in Afghanistan, both linked, Clinton asserted, to alleged terrorist-financier Osama bin Laden, an exiled Saudi dissident. As a pretext for the attacks, officials of the Clinton Administration cited US intelligence reports implicating Osama bin Laden in a variety of terrorist attacks against US interests, attacks which included Somalia, Saudi Arabia, and the recent bombings in Kenya and Tanzania. "Today we have struck back," Clinton said in the makeshift war-room at the Edgartown School in Massachusetts. He added: "Terrorists must have no doubt that in the face of their threats, America will protect its citizens."

From the Oval Office, Clinton said: "Let our actions today send this message loud and clear: There are no expendable American targets. There will be no sanctuary for terrorists. We will defend our people, our interests and our values."

To make the case for unilateral US military action against two tiny developing countries - a plethora of administration spokespersons: media "counter-terrorism experts," academicians, and sympathetic network newsmen were assembled to dutifully regurgitate the administration's policy before a skeptical, American people. Many would question the motive for and the veracity of provocative statements emanating from a besieged president and his staff - a presidency seriously weakened by charges of infidelity, perjury, obstruction of justice, subornation of perjury, and his public pronouncement of a "lapse in good judgement."

In the defining moments, following the attacks, the impulse of a majority of Americans was to recognize the inviolable right of the United States to protect its citizens and their interests against unwarranted attack. Yet for many there persists underlying questions, and doubts. Was this a real or a perceived threat, or was this a story line plagiarized from the movie script *Wag the Dog*, in an attempt to shift focus away from a president's amoral behavior, or was this something much more insidious? An inquiry into these and other related questions follow.

Events Leading up to the Attack

During 1996, according to the Sudanese Ambassador to the United Nations, Osama bin Laden was expelled from the territory of Sudan under intense pressure from the U.S. Government. During the negotiations, the Americans were apprised that Mr. bin Laden wished to go to Afghanistan to take up residence. The American response, according to the Sudanese ambassador, requires examination, "We do not care where he goes, or what you do with him, so long as he does not go to Somalia."

The American Government, was fully apprised by the government of the Sudan as to the timetable and travel plans of Osama bin Laden, yet took no steps to apprehend him. Why? At that time, Mr. bin Laden was well known to the intelligence community who had suspected his direct or indirect participation in a number of terrorist attacks. In consideration of the foregoing, we can only assume that Mr. bin Laden was seen as a low priority target by U.S. intelligence officials, an assessment that now appears to seriously, contradict recent statements emanating from U.S. Administration officials.

Many have questioned the Draconian method used to strike against Osama bin Laden. Was there a better way? Mir Aimal Kansi, who stands accused of killing CIA employees at a government facility in McLean, Virginia, sought refuge in the remote south east border country between Baluchistan and Afghanistan. Kansi was apprehended, when a reward for two million dollars posted for information leading to his arrest compromised his redoubt. Given the circumspection of the Kansi arrest, it would seem prudent that such an operation should serve as a blueprint for a similar operation against Mr. bin Laden.

Saudi Arabia has a long history of financial support for Afghanistan and the Taliban. And though aid has been rescinded from time-to-time, mainly over disputes in policy and execution, it

August 24, 1990

**Statement of the Afghan Association of Ontario
in the Aftermath of the Clinton Administration's Aggression on Afghan Territory**

Since 1979 when the Soviet army invaded Afghanistan, our motherland has become a convenient field for cold wars and proxy wars. When the Soviet occupation, the freedom loving people of Afghanistan staged a mass uprising against the tyranny of communism, United States found a golden opportunity to even the score with the Russians after the scars of Vietnam and intervene in Afghanistan. In the next decade billions of US dollars went into training thousands of fanatics under the guise of Islam and under direct supervision of the United States institutions. Because of this US funding the fanatic groups managed to hijack the leadership of the Afghan Uprising.

As a direct consequence of this US policy, Usama bin Laden and his army of "Afghani Arabs" descended on Afghanistan and with the help and funding from the American government and its Arab lackeys recruited thousands of volunteers to help the other fanatic groups, the so called "fundamentalists", to tip the balance in favour of the United States.

In the decade before the collapse of the Soviet Empire, 1.5 million Afghans were killed by both sides; millions were injured, 5 millions were made refugees and the country was transformed into a killing ground by planting of more than 30 million mines and booby traps. When the Russians were defeated, the US, instead of promoting the creation of a democratic government, abandoned the Afghan people to the fanatic warlords trained and recruited by American money. They turned Afghanistan into a blood bath the like of which has not been witnessed in modern history.

It is ironic that only a few years ago these same groups were hailed as heroes by the US governments when they enhanced their interests and are only recently labeled as terrorists.


In the light of this historical background the Afghan Association of Ontario declares:

1. The Afghan Association of Ontario strongly condemns this aggression on Afghanistan and considers it as a flagrant violation of the sovereignty and territorial integrity of Afghanistan. It is a heinous and hostile act towards the people of Afghanistan especially that it was perpetrated at the time when Afghanistan was celebrating the 79th anniversary of its independence from British colonialism.
2. The Afghan people are intrinsically opposed to terrorism and during the 20 years of aggression on their homeland did not engage in terrorist activities. We therefore, condemn all forms of terrorism whether individuals, groups or governments commit it.
3. The timing of this act of international piracy indicates that it is not an attack on terrorist hideouts, but rather a diversion of attention from the President's domestic "lapses of judgement". We call upon Canada and the people of the United States not to be further "mislead" by President Clinton rhetoric's and to realize that this attack (by the richest and strongest country) on the two poorest countries in the world, is in itself, a major "lapse of judgement" and an immoral action.
4. The Afghan people have offered enough sacrifices as a result of the proxy wars of superpowers and our "brotherly neighbours" and refuse to become victims of the President's domestic agenda. As a matter of fact we consider United States morally responsible for the tragedy in Afghanistan and the continuous bloodshed there.
5. In our opinion it was more expected of the US as a superpower to show leadership and solve the root causes of international terrorism (rather than attacking only the symptoms) by advancing a policy that is just, balanced and evenhanded. Using double standards and bullying a people, no matter how poor or weak they may be, will only backfire on the perpetrator, as the US learned in Vietnam and the Soviets learned in Afghanistan.
6. We call upon the United Nations and the world community to intensify their efforts to stop foreign interference in Afghanistan so that the Afghan people can determine their own future by themselves and put an end to all kinds of terrorist hideout on their soil.

Long live a Free and United Afghanistan.

Thanks for your cooperation and assistance in advance,

Truly yours,


Sayed S. Massoumi
President



A non-profit, non-partisan,
independent organization

18

Mr. Kofi Annan
Secretary General of the United Nations
1st Avenue and East 42nd Street
New York, NY, 10017
September 19, 1998

Dear Mr. Secretary General:

Board of Directors:

Nafissa Hamid Abbasi
714/764-8241

Wassima Abbasi
714/552-6639

Shafiq Amiri
818/344-1145

Kawky Anwer
818/709-3053

Fauzia Asifi
714/454-8209

Zehra Yusuf Daoud
818/727-1731

Nazi Etamadi
714/454-0469

Mehria Rafiq Mustamandy
818/592-0787

Jamila Niazi
818/884-9014

Maliha Sarwari
905/522-2342

Fazila Saraj
714/347-0560

On behalf of the Afghan Women's Association of Southern California I would like to express our deep concern and frustration over the present crises between Afghanistan and Iran which seemingly reaching the boiling point. Needless to say that the current conflict between various factions which ultimately resulted in the killings of a number of Iranians during the siege of Mazar-i-Sharif, is the direct consequence of interference of neighboring countries in the internal affairs of Afghanistan.

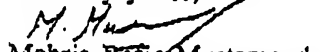
In the anticipation of the General Assembly sessions and the discussions of the crises of Afghanistan to be held in the context of the Conference of 6+2 on Monday, September 21st, 1998, it is expected that no decision be finalized without taking the national interest and territorial integrity of Afghanistan into consideration. We respectfully would like to make the following two points:

-- The United Nations as an international body should exert pressure and call upon the Taliban and the government of Iran to settle their dispute through negotiation while diplomatic efforts on Afghanistan issue intensifies. Showing restraints and compromising to resolve their differences may prevent the escalation of a bloody war not only between the two neighbors, but within the entire region.

-- In the absence of a strong centralized government in Afghanistan and the on-going dispute over the issue of the legal representation on behalf of Afghan people, it is pertinent that a formula should be devised under which all parties involved in Afghanistan should be given a chance to express their views on equal and reasonable terms until an acceptable legal government is established in Afghanistan.

We appreciate your personal commitment in search of a peaceful solution to the Afghan crises and hope peace prevails between the two nations.

Sincerely yours,


Mehria Rafiq Mustamandy
President

- ✓ CC: Mr. Mike Malanovski, Director Office of Pakistan, Afghanistan, Bangladesh, Dept of State, Washington, D.C.
- ✓ Mr. N. Zadran, Spokesperson, Office of the Taliban, New York
- ✓ Dr. A.G. Rawan Farhadi, Office of Afghanistan UN Representative, New York

Afghan Women's Association of Southern California (A.W.A.S.C.)
P.O. Box 372031, Reseda, CA 91337

Northern California

Abdullah Ahmadzi, writer, Concord, Ca.

Nasir Ahmad, electronics engineer, Castro Valley, Ca.

Khalid Baha, businessman, Oakland, Ca.

Obaid Haldary, construction engineer, Fremont, Ca.

Toryalay Helmand, M.A., Fremont, Ca.

Dr. Qayum Kochal, Fremont, Ca.

Sayed Massoud Majroh, President of Afghan Cultural Society, Fremont, Ca.

Shah Hamid Noorzoy, golf-pro, Carmel, Ca.

Zia Jamal Noorzoy, businessman, Carmel, Ca.

General (retired) Hamid Popal, Union City, Ca.

Doud Popal, businessman, San Jose, Ca.

Nabi Sherzai, M.A., businessman, San Jose, Ca.

Dr. Ishaq Shinwari, San Jose, Ca.

Aziz Zmaryalay, businessman, Fremont, Ca.

Southern California

Dr. Akhtar Barraki, Los Angeles, Ca.

Dr. Sayed Khalilullah Hashemyan, former Prof. Kabul University, Editor, Afghanistan Mirror Montclair, Ca.

Gholam Sarwar Nawabi, Los Angeles, Ca.

Abdul Rahim Niazi, Los Angeles, Ca.

Dr. Rahmat Zirakyar, Carpinteria, Ca.

Dr. Hassan Kakar, former Prof. Kabul University, author, Afghanistan: The Soviet Invasion and the Afghan Response, 1979-1982, University of California, Berkeley, 1995.

Abdul Ghafar Mutuakel, former Prof. Kabul University, Los Angeles, Ca.

Assad Noorzoy, Student, Los Angeles, Ca.

Khalil Noorzoy, Student, Los Angeles, Ca.

Other States

Dr. Mir Jalalyar, teacher, Renton, Wash.

Bruce Richardson, author, businessman, Mass.

Dr. Taj M. Millatmal, University of Nebraska, Omaha, Neb.

M. Saleh Safi, retired teacher, Omaha, Neb.

Wall Street Journal 9/25/98

In Defense of Taliban

In his Sept. 23 Letter to the Editor "Taliban Oppression Revivifies Dark Ages," Dr. Valerie F. Sloan misrepresents the facts in describing the Taliban's supposed oppression of women. As recently as November 1997, contrary to Dr. Sloan's assertions, I observed active educational facilities for girls in Kandahar, Kabul, Laghman and Jalalabad. I also saw scores of women engaged in routine domestic endeavors in the respective marketplaces of those cities. In contrast, prior to the 1996 takeover of the capital city by the Taliban, the soldiers of the so-called Northern Alliance routinely raped, pillaged and

forcibly evicted from their homes the citizens of Kabul.

BRUCE RICHARDSON

Topsfield, Mass.

The Afghans' Sacrifice

Until I read Massood Farivar's Sept. 18 editorial-page piece "Hands Off Afghanistan," I thought the media incapable of getting it right on Afghanistan. As a writer who has traveled to Afghanistan during the Soviet, post-Soviet and current conflicts, I can assure you that Mr. Farivar is right on with his analysis.

As anyone familiar with its history can attest, Afghanistan has never countenanced the export of terrorism, not even during the brutal Soviet period. Given the Afghans' extraordinary sacrifice toward world peace, we should now rally around them in their time of need.

Topsfield, Mass.

BRUCE RICHARDSON

Wall Street Journal 9/23/98

Returning to the Iran generated crises, we are extremely disappointed by the behavior of the Iranian leaders and their government. Just three days ago a mass grave was discovered on the outskirts of Mazar-i-Sharif containing the remains of 900 Taliban prisoners held in Mazar-i-Sharif last May 1997. There is direct evidence that Hezb-i-Wahdat, fully backed by the government of Iran was responsible for the massacres, so reports Human Rights Watch. More importantly ask the people of Mazar-i-Sharif and they will tell you that there was linkage of these atrocities with the so-called Iranian "diplomats". The Iranians knew about the massacres of the Taliban and did nothing to stop them. There is evidence that these so-called diplomats informed their government in Tehran about the massacres and the Iranian government said nothing about them to Hezb-i-Wahdat, on the contrary Iran gave asylum to General Malik and his brother who were also involved in the massacre of 3,000 Taliban prisoners during May, 1997. The government of Iran should answer to the world about these events and the role that Iran has played in them.

On August 8, 1998 the Taliban liberated Mazar-i-Sharif and captured two planes full of Iranian made weapons intended for the Hezb-i-Wahdat according to the New York Times. The Taliban army also captured twenty five Iranian truck loads of weapons that were being delivered to the northern warlords. Iran called these "humanitarian aid" and the Iranian "diplomats" at the consulate were in charge of distributing these arms. Our independent sources in Mazar-i-Sharif confirm these events.

The world community through the U.N. and fairminded governments through out the civilized world must condemn the threats of invasion by the government of Iran, and warn Iran to stop threatening the sovereignty and territorial integrity of Afghanistan and pull its troops away from Afghan borders. If there are political issues, or concerns about other issues such as the rights of Shia minority, or other minorities, that these issues must be discussed with the government of Afghanistan.

The establishment of an elective permanent government in Afghanistan that will represent all segments of Afghan society, which seems to be implied in the argument for a broad based government so often mentioned by outside sources, is a goal that the Taliban movement has espoused and promised the Afghan people. However, this, or any other issue can not be dictated from foreign sources. The Afghan people will not tolerate this and we fully support the wishes and aspirations of the Afghan people.

Sincerely,



M. Siddieq Noorzory, Ph.D., Coordinator and,
Professor of Economics, Emeritus

95 per cent of the country with the support and consent of the Afghan people. Clearly, discussions of issues surrounding Afghanistan are useless without formal recognition of its government.

We hope that at least this meeting will be able to put a stop to the provocations and threat of invasion by Iran against Afghanistan. Interferences of some members of the so-called six plus two in the internal affairs of Afghanistan have constituted the root causes of the present crises. If this group wishes to discuss the deaths of the Iranians in Mazar-i-Sharif, it should also deliberate the revenge killings of 56 innocent Afghan refugees who were murdered by the agents of the government of Iran acting as mob in Isfahan and elsewhere in Iran recently according to the media. We are deeply concerned about the well being of 1.4 million Afghan refugees still in Iran. The government of Iran must provide guarantees for their security and safe return to Afghanistan.

We are appalled by, and must reject the U.N. Security Council Resolution 1193, which without sending a fact finding mission to Afghanistan and especially to the areas in northern Afghanistan such as Maimana, Mazar-i-Sharif and other small and large towns and country side asking the Afghan people about facts and their wishes, 'condemns', 'deplores', and shows 'concerns' about the recent events in Afghanistan calling them a "threat to regional and international peace and security". Why should the wishes of the Afghan people clearly expressed through their support of the Taliban movement aimed at getting rid of anarchy and total lawlessness within the borders of Afghanistan pose a threat to regional security, let alone to international security? The U.N. should protect the rights of the Afghan people after suffering for years as a result of the Soviet invasion, and now suffering from the effects of foreign interferences whose sole aim has been for the civil war in Afghanistan to continue so that the proposed gas and oil pipelines will not go through Afghanistan and the Afghan government will not demand war reparations. The calls for human rights in Afghanistan by these countries have been hypocritical since the handful of individuals, such as Rabbani, Dostum, Massoud, Malik, Khalili, and others such as Hekmatyar, that these countries have supported with every means, have committed the worst crimes against the Afghan people.

The U.N. sources themselves estimate that fighting among these individuals were responsible for the death of 60,000 in Kabul during 1992-1996, where 600,000 were also made homeless, and 70 per cent of the city was in ruins before the Taliban movement liberated Kabul in September, 1996. For the past two years northern Afghanistan and especially Mazar-i-Sharif were victimized by these individuals whose only agenda since 1992 has been personal power at the expense of the Afghan people. No wonder the foreign enemies of the Afghan people have been supporting these individuals to carry their agendas also.

The government of Iran is threatening the sovereignty and territorial integrity of Afghanistan over an issue that must be solved through diplomatic negotiation. This clearly is within the framework of the U.N. Charter and the responsibilities of the Security Council to issue warnings to Iran to put an immediate stop to its threats against Afghanistan and pullback its army from the borders of Afghanistan.

The Iranian government is using the pretext of missing 'diplomats' (Iranians apparently without identity papers in northern Afghanistan who may have been caught in the cross fire during the fall Mazar-i-Sharif) to heat up the war of words with the government of Afghanistan. What worries the Afghan communities is that the lack of a strong warning from the U.N. against Iranian provocations may encourage the Iranian government to invade Afghan territory. We are certain you would agree that the consequences of a miscalculation by Iran will be enormous.

We are apprehensive about an imminent attack by the Iranian forces against Afghanistan. The crises in Washington may divert world attention from this pending threat. We write to ask for immediate action by the U.N. on this urgent issue to avert a possible deepening of crises becoming a war between Iran and Afghanistan.

Sincerely,

Afghanistan Support Council

P. O. Box 11424

Berkeley, Ca. 94712

September 18, 1998

Madam Madeleine Albright,
United States Secretary of State
Washington, D.C. 20520

Dear Secretary Albright:

We respectfully want you to know that any decision taken by the members of the so-called six plus two which is scheduled to meet on September 21, 1998 at the U.N., consisting of the U.S., Russia, China, Pakistan, Iran, Tajekistan, Turkmenstan, and Uzbekistan will be considered an interference in the internal affairs of Afghanistan and will not be binding on the Afghan people, especially without their representative being present and agreeing to the outcome of the proceedings. Some members of this so-called six plus two have put obstacles toward formal recognition of the Islamic government of Afghanistan by the U.N. This de facto government controls over

consequences of a miscalculation by Iran will be enormous. It seems to us that the fallout from such miscalculation may also haunt the U.S. for years to come.

We are also concerned about possible negative developments from the economic-cum-political crises in Russia that may lead the Russian communist leaders Gennady Zyuganov and Vladimir Zhirinovskiy with the support of General Alexander Lebed to shift the focus of Russian public attention to the outer Russian borders in Tajikistan where Russia maintains an army of 25,000 along the borders with Afghanistan. If the Russian parliament keeps rejecting Viktor Chernomyrdin and Boris Yeltsin dissolves the parliament, Lebed has said the Russian army will back the communist dominated parliament. The communist leaders as well as, Lebed have advocated military intervention in Afghanistan.

The combination of the Taleban swift victories in northern Afghanistan, the Russian deep seated internal crises, and the U.S. missile attack, seem like the ingredients that may prompt the Russians, in consort with Iran, to act against the sovereignty of Afghanistan in one form or another.

We write to ask for your support and the support of other Senators on these urgent issues to avert a possible deepening of crises in the Middle East and Central Asia with the crises surrounding Afghanistan becoming a war among nations that will engulf the whole region.

Sincerely,

Afghanistan Support Council

P. O. Box 11424

Berkeley, Ca. 94712

Mr. Kofi Annan, Secretary General
of the United Nations
United Nations Plaza
New York, New York 10017

September 10, 1998

Dear Secretary Annan:

We are communicating about an extremely urgent matter that require your immediate attention: viz., the amassing of over 70,000 Iranian soldiers close to the borders of Afghanistan ostensibly for military maneuvers, but, according to reports referencing U.S. intelligence sources these forces are poised to invade Afghanistan. According to the latest media information Iran has brought its Army Divisions 1 and 7 and 5 Army Divisions on the frontiers of Farah and Herat, respectively.

1

PROPERTY
ACQUISITION

Afghanistan Support Council
P. O. Box 261
Pebble Beach, Ca. 93953

September 3, 1998

Senator Jesse Helms, Chairman
U.S. Senate Committee on Foreign Relations
Washington, DC 20510-6225

Dear Senator Helms:

In the past you and other Senators have provided support for the cause of the Afghan people who have given so much to fight communism and Russian hegemony.

Bearing in mind the recent crises surrounding U.S.-Afghanistan relations, we are writing about the urgent matter that the government of Iran has amassed 70,000 soldiers close to the borders of Afghanistan ostensibly gathered for military maneuvers, but, according to reports referencing U.S. intelligence sources these forces are poised to invade Afghanistan.

We find the situation alarming because, while we condemn all forms of terrorism, the U.S. missile attacks against Afghanistan and Sudan on August 20, 1998, were ill advised, resulting in the death of many innocent Afghans destroying over fifty years of U.S.-Afghan good relations, and sacrificed U.S. standing among the large Islamic population of the world, especially, since there were alternative avenues for handling the allegations. Also the U.S. action seem to have created a free for all attitude on the part of the Iranian government (and the Russian government) toward the sovereignty and territorial integrity of Afghanistan.

The Iranian government is using the pretext of missing 'diplomats' (Iranians without passports in northern Afghanistan who may have been killed in the fall of Mazar-i-Sharif to the Taliban) to heat up the war of words with the Taliban government. But, what worries the Afghan community is the probability that U.S. missile strikes against Afghanistan, and lack of any warning from the U.S. against Iranian provocations has encouraged the Iranian government to issue warning of its own for invading Afghan territory. Contrary to any expectations was also the statement made recently by Secretary Albright as reported by the media that "Iran was being helpful in bringing peace to Afghanistan". We are certain you would agree that the

government of a criminal element in the form of former communists and collaborators, many of whom dominate the ranks of the Northern Alliance. Contrary to Ms Hunter's commentary, within the Taliban power structure there are representative ethnic groups other than Pashtun.

There is no statistical evidence to support Ms Hunter's contention that "A Taliban government could become a source of instability in Central Asia as it tries to export its brand of radical Islam." Were this an objective commentary, Ms Hunter would disclose that certain members of the Iran-supported, Northern Alliance were involved in the illegal transfer of arms to Somalia's warlords aboard Ariana-Afghan aircraft between 1992-1995. Moreover, Taliban has repeatedly stated that it has no extra-territorial ambitions.

On the issue of human rights, Ms Hunter focuses her remarks on the rights of women. While of critical importance, the issue of human rights in Afghanistan must encompass the rights of the people as a whole. We must be concerned with the welfare of all of the people, not just with the issue of women. What Ms Hunter does not articulate, is that the people of Afghanistan have endured twenty years of war, and many of the institutions and governmental services that we in the West take for granted have been temporarily suspended in Afghanistan due to the war. And furthermore, conspicuous by its absence is any discussion incorporated into the text of the horror that became the fate of Kabul and its citizenry under the Rabbani/Massoud regime, a regime that would manifest itself as part of a plan for a "broad-based" government under Ms Hunter's ideal model.

While Ms Hunter laments the juxtaposition of Iran and Russia in her discussion of the politics of trade in the event of a Taliban success, were there genuine humanitarian concerns, an argument in support of the Taliban/UNICAL agreement which incorporates the interdependency of trade in the context of human rights in Afghanistan, would have been articulated.

Notwithstanding the fact that Taliban have restored law and order in the areas under their control for the first time in decades, Ms Hunter's commentary appears to be representative of a "politically correct" idiom, an emerging genre in which the defeat of the Taliban is central and which in turn denies the Afghan people of their inalienable right to choose their own government.

For the past twelve years, I have been actively engaged in Afghanistan research for the purpose of producing two books. Explicit in my research, is the fact that Iran and Russia, aided and abetted by the United Nations, Western governments, the media, and more recently, feminist organizations, have plotted to promote ethnic and religious instability in Afghanistan for the express purpose of economic exploitation. Recently, for example, a national feminist organization based in Washington, D.C., was found to be involved in an effort to block the recognition of the Taliban government in the United Nations General Assembly, and that a portion of their funding originated in Iran. It is time for Ms Hunter, and those who would deny the will of the Afghan people to forsake political orientation and rally around the Afghan people in their time of need.

Sincerely,



Bruce Richardson

Author, *Afghanistan: Ending the Reign of Soviet Terror, Volume I-II, 1996, 1998.*

166 Haverhill Road
Topsfield, MA 01983-1027
(781) 935-3006

AFGHANISTAN
MIRROR

AN INDEPENDENT NATIONAL
AND ISLAMIC MONTHLY

AFGHANISTAN MIRROR IS A NON PROFIT
PUBLICATION.

WE ACCEPT DONATIONS WITH GRATITUDE.

Founder & Publisher:

Sayed Khallilullah Hashemeyan (Ph.D.)
Professor of Kabul University (in exile)

AFGHANISTAN MIRROR
P.O.BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763
TEL. (909) 626 8314
FAX (909) 625 6751

Our E Mail: WWW.MIRROR@AOL.COM

Every writer is responsible for
his/her writing.

Articles published here do not represent
the views of the publisher or the board
of editors.

Articles sent for publication should
bear a full identity of the writer.

SUBSCRIPTION:

U.S.A.	Duration	Europe/Asia
\$ 60	Yearly	\$ 120
\$30	Six months	\$ 60

\$5 per issue in U.S.A.

\$6 per issue in Canada

\$9 per issue in Europe

\$10 per issue in Australia

Articles not published

shall not be returned.

بخش انگلیسی

Title

Page

Letter dated 9/3/98 to Senator Jesse Helms, Chairman Senate Foreign Relations Committee, by 27 Prominent Afghans.....	1
Letter dated 9/10/98 to Kofi Annan, UN Secretary General, by 27 prominent Afghans.....	2
Letter dated 9/18/98 to Mme Albright by 27 Prominent Afghans.....	3
Statement on US Aggression on Afghanistan by Afghan Association of Ontario, Canada....	7
America Attacks Afghanistan & Sudan by Bruce Richrdson.....	8
The Truth About Terrorism, Bruce Richardson.....	12
Letter to President Clinton by Afghan Medical Association.....	14
Letter to the Editor of L.A. Times, B. Richardson	16
Letter to Kofi Annan, by Afghan Women's	18

اداره نشریات پستی اول

۴۸ ضایعہ یک دیپلمات افغان - مرحوم پاینده محمد کوشانی
۴۹ وفات سید عبدالغفور پاچا از سادات کثر
۴۹ وفات یک بانوی نیک سیرت بی بی آراء طرزی
صفحه ای از تاریخ درباره سردار محمد اسحق خان -
۵۰ بارتباط بی مبالائی آقای محمد ابراهیم عقیلی
۵۱ وفات آخرین نواسه امیر دوست محمد خان - محمد فاروق اسحق
۵۸ تاریخچه مختصر سپورت - دگروال عبدالغنی اثر یفتلی
۶۰ تصحیح ضروری در مقاله دگروال اثر یفتلی
۶۰ تصاویر قدیمی و نایاب از اولین سپورتسمن های افغان
۶۲ نامه وارده بارتباط سوابق سپورت - دگروال اثر یفتلی
۶۴ تبصره بر خاطرات آقای رشتیا - محمد ابراهیم عقیلی
۷۴ موضوع پشتونستان در خاطرات رشتیا - دکتر هاشمیان
۸۱ ملنگ خان، فخر افغان و پشتونستان - محمد داود مومند

تجاوزات زمینی ایران شروع شده

بموجب آخرین اخبار تجاوزات زمینی ایران در سرحدات هرات
از تاریخ هفتم اکتوبر شروع شده تا تاریخ نهم اکتوبر چهار
تجاوز بوقفه هاسورت گرفته و در هرنوبت با ترفداف سرتیران
مجاهدین افغان عساکرم تجاوز ایران بادن کشته ها وتلفات
عقب نشینی کرده است. حکومت طالبان چگونگی وتفصیل هر
تجاوز با اطلاع مقامات ملل متحد رسانیده است. ولی ملل
متحد بقسم یک موسسه سیر بین بی حیثیت بکدام اقدام عملی
برای جلوگیری از تجاوزات ایران نپرداخته و گمان نمیرود
بکدام ابتکار موثر دست بیازد.

شماره مسلسل ۷۲، سال دهم، اکتوبر ۱۹۹۸ - میزان ۱۳۷۷

AFGHANISTAN MIRROR
P.O. BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763
TEL. (909) 626 8314
FAX (909) 625 6751

AFGHANISTAN
MIRROR
۱۹۹۸ - هیزان ۱۳۷۷

قاره مسلسل ۷۳ سال دهم، اکتوبر

افغانستان

ACKU

ل
DS
3713
996
۷۷۷
۷۷۷۷۷۷



آخرین جشن استقلال افغانستان (۱۹۲۸ م) دوستلوم باغ عمومي پتمان

کسانکه درین تصویر شتخته شده اند : قطار اول از راست بچپ : سيد قاسم و مير محمد صديق مرونگ - آخرين خانم که چين يو نسووم سپاه دربرداره
خاورنگ سرمله مکب قلعه باقر خان (والده و کتور ماشميان) - قطار دوم از راست بچپ : نفر چهارم سردار عنايت الله خان ميسر السلطه و بک فرزند و خايش
قطار سوم از راست بچپ : نفر ششم شهناز ملقب بحام سردار زوجۀ امين الله خان - نفر هفتم سردار امين الله خان - بعد از اواعضای کابينه که نفر ۱۲ علي محمد خان
وزير معارف ميباشد ، از سلطان نظاميه ميسو و دربار شتاخت اشخاص شامل تصوير ميکاري نمايد : کسانیک کابين تصوير را خواسته باشند فيست آن ۲۵ دالر

To the Editors:

The gratuitous commentary manifest in "A Conflicted Strategy on the Taliban," by Shireen T. Hunter, *Commentary*, 25 September, represents an egregious breach of ethics in journalism and cannot remain unchallenged.

In her treatise, Ms Hunter asserts that the Taliban have the direct or indirect support of the U.S. In fact, nothing could be further from the truth. The U.S. has steadfastly lobbied against recognition of the Taliban government within the world and UN communities, and more recently have induced Saudi Arabia under immense pressure to withdraw diplomatic and financial support from the Taliban as well. Moreover, the unilateral military strike against Afghanistan by the United States, while not directed specifically against Taliban, has sent a signal to the world community to disengage from the Taliban. And while Ms Hunter is correct in pointing out that the Taliban receive support from Pakistan, there is no recognition in her narrative of the massive infusion of military support for the anti-Taliban alliance by Russia and Iran.

Contrary to the facts, Ms Hunter warns of a religious war between the Sunni and Shi'i sects of Afghanistan. However, evidentiary support of a Taliban declaration of a Sunni/Shi'i conflagration just does not exist. Shi'i and Sunni have traditionally co-existed peacefully in Afghanistan. Ms Hunter writes that "Taliban has also raised the specter of war with Iran." This is, I believe, in reference to the killing of so-called Iranian "diplomats" in Mazar-I Sharif. The first question we must ask ourselves, who were they, and were they, as Iran and Ms Hunter assert, diplomats or intelligence operatives engaged in directing the war against the Taliban from their redoubt in the North. When Iran maintained an embassy in Kabul, three career diplomats were assigned to it, yet we are expected to believe that a tiny consulate requires eleven diplomats and thirty-five drivers. New evidence suggests that the "diplomats" in question were engaged in directing small-arms fire upon the advancing Taliban and were killed in the fighting.

Regarding the alleged mass killing of Shi'i soldiers in Mazar at the hands of Taliban forces, Mullah Muhammad Omar, the Taliban leader, has routinely asked for an UN inquiry into this and other allegations that have arisen in the fighting for control of Bamian. Yet the question of the 3000 Taliban prisoners of war murdered in Sherberghan by General Abdul Malik, of the Northern Alliance, who would also be representative of her "broad-based" government ideal, was not addressed by Ms Hunter. Malik, a war criminal, has been granted asylum by Iran who has refused extradition overtures by the Taliban.

The question of the rights of women, as enumerated by Ms Hunter, is contrary to my personal experience in Afghanistan. As recently as November, 1997, I observed active educational facilities for girls in Kandahar, Kabul, Laghman and Jalalabad. I also witnessed scores of women engaged in routine domestic endeavors in the respective marketplaces of those cities. In contrast, prior to the takeover of the capital city by the Taliban, the soldiers of the so-called Northern Alliance routinely murdered, raped, pillaged, and forcibly evicted from their homes the citizens of Kabul. This, to reiterate, is the elemental makeup of Ms Hunter's ideal, a "broad-based" government paradigm which she advocates for the people of Afghanistan.

The assertion that a single ethnic group/government (in this case to mean Pashtun) cannot reflect egalitarianism simply belies the facts. Historically, successive Afghan governments have been all-inclusive. What the Taliban object to, and rightfully so, is the inclusion within the

had forgotten the sacrifices the Afghan people made for their freedom and their cause of democracy, which the whole world benefited from after the fall of the Soviet Empire.

The current Afghan situation is the byproduct of the Soviet invasion, the Western world's reaction, specifically the US government, and other foreign interference, rather than caused by the people of Afghanistan where its majority consists of innocent hungry sick children, women and old people without representation at this time.

Mr. President, the world is more at peace now than it was in the past and you should not forget the Afghan's role of the past decade and their sacrifices. Therefore, it is the moral and ethical responsibility of the US Government to look at the Afghans as their friends rather than as their enemies. The lack of recognition of a central government and the ongoing fighting between several factions results in a poor nation that needs help rather than cruise missile attacks. Their problems exist as a result of poverty, interference and conflict such as: Opium production, or the presence of perhaps terrorists from other countries in Afghanistan. Osama Ben Ladin took refuge some years ago in Afghanistan. He may have his own agenda. He may be Anti-American, he may have the agenda to terrorize, but this is not the agenda of the Afghan people, which are for peace, freedom, better education, a recognized central government, and a restoration of democracy. They need the United States as a friend to achieve the above goals, but not to punish them as the Soviets did.

Per media report, the cost of this recent development for the United States is over one hundred million dollars. Instead, if this amount was used for peaceful means in Afghanistan, it may have brought on a fruitful result far exceeding the negative reactions that can arise.

The Afghan Medical Association condemns the terrorist acts of anyone who was responsible for the bombing of the US Embassy in Africa and the killing of innocent people, but we equally condemn the United States' recent action which caused the loss of innocent lives and violated the sovereignty of the country.

We request the US government to reconsider its policies towards Afghanistan, and we need your help to accomplish the democracy, peace, and prosperity with freedom.

We respectfully request your response as soon as possible.

Sincerely Yours,

Khushal A. Stanisai, MD, President

illustrated by numerous books, conferences, articles and editorials, and television commentary. Insofar as any large or elite public can be reached, the discussion strictly observes the principles just enunciated: attention is restricted to the terrorism of Muslims, not that of the Western states and their clients...

In recognition of the foregoing, were an impartial tribunal commissioned to adjudicate the question of terrorism; a well-reasoned case could be made in which the so-called international network of terrorism is headquartered not in the caves and mountains of Afghanistan, (contrary to public perception), but in the capital cities of the United States, Russia, and Israel...

While there are few among us that would condone a single act of terrorism against the innocent - we must come to grips with the reality that the leading practitioners of terrorism in the real world are nations - not individuals or groups....*Bruce Richardson*



AFGHAN MEDICAL ASSOCIATION OF AMERICA

September 23, 1998

Honorable Mr. Clinton
The White House
1600 Pennsylvania Ave.
Washington DC 20510

Dear Mr. President

On Aug. 22, 1998, the annual membership meeting of the Afghan Medical Association of America (AMAA) coincided with the recent cruise missile attack on Afghanistan. The members attending the meeting felt this act was a violation of the sovereignty of the country that sacrificed more than one million people to keep its freedom during the invasion by the former Soviet Union. The Afghan people were grateful for the logistic and humanitarian support by the United States during the Soviet invasion.

As you know, Mr. President, the Soviet invasion was followed with destruction of the whole nation by means of destroying the economic, social and physical structures. There were abuses of basic human rights, the creation of the world largest refugee population and loss of the human life, specifically the intellectuals and educated Afghans. Unfortunately, after the withdrawal of the soviet forces, neighboring countries including Russia continued to interfere in internal affairs of Afghanistan by creating and or supporting Afghan factions to further the destruction of the country while the United States seemed oblivious. The US

The Many Faces of Terrorism

In the real world, the story is different. The major victims of international terrorism in the past several decades have been: the Afghan people, the Palestinian people, the inhabitants of Lebanon, the Kurdish people, the Bosnian Muslims, the Albanians, and the citizens of Iraq; yet none of this counts by Western, definition. When Israel bombs Palestinian refugee camps, or deploys its military in tandem with a Christian militia to massacre several hundred Lebanese, men, women and children - often without even a pretense of "reprisal" - or sends its troops into Lebanese villages in "counter terror" operations to murder and destroy, or dispatch its intelligence services to the far reaches of the globe to assassinate political dissidents and enemies and place hundreds of hostages in prison camps under horrifying conditions, is this not an act of "terrorism?" In fact, the rare voices of protest are thunderously condemned by loyal party-liners for their "anti-Semitism" and their "double standards," as demonstrated by their failure to join the chorus of praise for "a country that has become a metaphor for the biblical struggle of David against Goliath, whose "high moral purpose" is the object of never-ending awe and acclaim.

Is it not an act of terrorism, when the Armed Forces of the Soviet Union invade

Afghanistan, unleashing a chain of events that resulted in the deaths of over two-million Afghans with the attendant destruction of the country? Is it not an act of terrorism, when Russia, Iran, Israel, India, Uzbekistan, and Tajikistan spend hundreds of billions of dollars in military expenditures to fuel the fires of war in Afghanistan for economic and political considerations, and in so doing, deny the Afghan people of their inalienable right to choose their own government? Is it not an act of terrorism, when the United States undertakes a unilateral military action against two tiny sovereign states (Afghanistan and Sudan), based on manufactured and circumstantial evidence? Is it not an act of terrorism, when the United Nations refuses to recognize a social phenomenon (Taliban) that has risen from the ashes of twenty years of war to re-establish administrative control, and to re-establish law and order as well for the first time in decades in over ninety-five percent of the country? Is it not an act of terrorism, when Serbian military units embark on a murderous path of ethnic cleansing against the Bosnian Muslims? Is it not an act of terrorism, when the Indonesian military massacre 350,000 Timor people for expressing a desire for independence? Is it not an act of terrorism, when in 1956 Israel enacted martial law in Kufr Kassem, which brought about an impromptu change of the rules imposed by the Israeli military on predominantly Arab population areas, such as the "triangle" close to the Jordanian border? Among these changes was the timing of evening curfew. Without forewarning, Kufr Kassem residents returning by truck, bicycles and wagons from work in their fields, where they had no access to news about the change in curfew time, were lined up and shot by a contingent of Border Police who had been ordered to "cut them down." Within a short period fifty people had been killed, among them ten women and seven children. And is it not an act of terrorism, when the Russian military kills, with impunity, tens-of-thousands of Chechen civilians under the camouflage of "combating terrorism?" Most are stunned and outraged by the fact that not one of the above cited cases were portrayed by the media and/or their respective [democratic] governments as terrorism!!

Terrorism is what "Others" do. "We" do not practice Terrorism

By what logic does an attack on an Israeli settlement by a lone Palestinian youth constitute an act of terrorism, when the murder of forty Muslims at prayer in a mosque by an Israeli soldier, does not? The stunning hypocrisy manifest in these and countless other cases are legion. The issue of alleged terrorism emanating from the Islamic world and the proper response for the democracies that defend civilized values remains a leading topic of concern and debate, as

خو اوس دپاکستان نه داسوال په کار دی چه زمونږ مخالفت خو دیوړی ملي قضیې په اساس و. اما د هندوستان دتولو مسلمانانو لوی مشر حضرت مولانا ابوالکلام آزاد ولی دکانگرس دموافقت با وجود دپاکستان دپرزیدنی سره مخالفت کاوه؟ په هر صورت، څه وخت چه پاکستان وریزید نو خدایي خدمتگارانو جناح صاحب ته وویل چه وطن خو مونږ دانگریزانو نه آزاد کړ اوپاکستان زمونږ په قوت جوړ شو، نو اوس مونږته خپل ملي حقوق راکړه. نو جناح صاحب چه دانگریز په مدرسه کښی لوی شوی وه دانگریزی چال نه کارواخیست او دیوه مصنوعی ریفرنډم په ترڅ کښی ئی یوی خواته قران عظیم اوبلی خواته د هندوانو مذهبی کتاب «گرنډ» کیښود او پښتنوته ئی وویل: اوس تاسی پاکستان سره یو ځای کیدل خواړی او که د هندوستان سره ؟

څرنگه چه د خدایي خدمتگارانو اود پښتنو د مشرانو مطالبه دخود ارادیت د حق په اصولو باندی ولاړه وه اوهغوی نه دپاکستان او نه د هندوستان سره یوځای کیدل غوښتل، هغوی د جناح د مصنوعی ریفرنډم سره مقاطعه وکړه او کوم اقلیت چه د مذهبی احساساتو داغیزی او دمسلم لیگ د تبلیغاتو د تاثیر اوفشار لاندی په انتخاباتو برخه واخیسته څنگه کولای شو چه د هندوستان صندوق ته چه پر هغی د هندوانو مذهبی کتاب پروت وهو رای ئی ورکړي ؟ ددی فریب او خدعی په نتیجه کښی په صوبه سرحد کښی دمسلم لیگیانو حکومت جوړ شو.

نو خدایي خدمتگارانو دخود ارادیت د حقوقو د اصولو پربناء د وطن د آزادی دپاره دفخر افغان او عبدالصمد خان بابا دمشرتابه لاندی مبارزه شروع کړه. پدغه وخت کښی دلوی مجاهد د ترنگزو د حاجی صاحب زوی چه په پاچا گل مشهور وه او په صوبه سرحد کښی دمسلم لیگ د گوند مشر وه په چارصده کښی دیوه جلوس په ترڅ کښی د پښتنو په نر او ښځو باندی پداسی حال کښی چه قران شریفونه ئی په سرنیولی وه د قتل عام او حملی امر امضاء کړ چه پدغه ورځ په زرگونو پښتانه نارینه او ښځی دمسلم لیگ د گوند لخوا قتل عام شول اود پښتنو مشران جناب پاچا خان صاحب (فخر افغان) او خان عبدالصمد خان بابا د پنځلسو کلونو دپاره دپاکستان په جیلونو کښی پریوتل. په همدی وخت کښی وه چه د پښتنی میرمنو دامشهوره لنډی جوړه کړه:

که د ځلمو نه پوره نشوه (فخر افغانه) جینگی به دی گتینه

دمسلم لیگ په اصطلاح اسلامي حکومت او دمسلم لیگیانو نه ځانله داچه د پښتنو مسلمانانو د آزادی اودخود ارادیت په حقوق سترگی پتی کړي بلکه پښتنوته حد اقل دیوه پښتنی نوم ورکولونه هم په نیمه پیړی کښی خان وژ غوره. جناب پاچا خان صاحب (فخر افغان) په یو تقریر کښی وویل چه: مونږ په پاکستان کښی پنځه وروڼه یو، د پنجابي نوم پنجاب، د سندی نوم سند، د بنگالي نوم بنگال(بنگال وروسته خپلی آزادی تر لاسه کړه او د بنگله دیش په نامه ئی یو نوی دولت تاسیس کړ)، د بلوچانو د ملک نوم بلوچستان، اما د پښتنو د ملک نوم « صوبه سرحد » دي!!! ددی ټول نوم شته، خو پښتانه ددی طبیعی او مشروع حق نه محروم دي؟ فخر افغان دا هم وویلي چه اسلام خو په عدالت او مساوات باندی حکم کوي، نو دا څرنگه اسلام دي؟ آیا اسلام دی ته وائی؟ خو حقیقت دادی چه د مسلم لیگ په حقیقت کښی د قادیانیانو اسلام دي او دهغی سره کوم فرق نلري، ځکه مسلم لیگ دانگریزانو مخلوق دي او انگریزانو ورته همدغه اسلام ښودلي دي.

دلری پښتونخوا او پښتنو د بدبختی لوی عامل داوه چه د پښتنو پښه په شلو موزو کښی وه او پښتنو د پنجابي، بنگالي او سندی خوبونه پسی مندی وهلي. دوی د مولانا بهاشافي جناح، ذوالفقار علي بوتو، مارشال اصغر، قاضی حسین احمد او نورو پسی موندی وهلي، دوی د جناح مسلم لیگ، کونسل مسلم لیگ، ضیاء مسلم لیگ، قاضی حسین احمد مسلم لیگ او داسی نورو پسی روان وه او د اسلام په نامه دوکه کیدل او دوکه کیږي. کومه دوکه چه په موجوده وخت کښی دپاکستان هفتگانه او دایران هشت گانه تنظیمونو د اسلام په نامه او د اسلام دشمار لاندی دافغانستان دملت او دبری پښتونخوا او د پښتنو سره وکړه او دهغوی د جبرلو دویښتلو پسی بی ملا وتړله.

دپاچا خان صاحب دتاریخي خدماتو په لړ کښی باید هیر نشي چه څه وخت انگریزي استعمار دغازي اعلحضرت امان الله خان بابا چه دشرق ځلانده ستوری وه پر ضد تخریبي فعالیتونه شروع کړل او د مذهب اود اسلام دپردی لاندی ئی خپل ایجنستان او جواسیس مذهبی مشرانو په توگه دامانی نهضت پر ضد موظف کړل، پاچا خان صاحب دانگریز دایجنستانو اومذهبی جواسیسو ددسیسو له تبلیغاتو دخنثی کولو دپاره په تولوقبائلو اوسرحداتو وگریزید اودغازي امان بابا او دامانی نهضت په طرفداری ئی تبلیغ شروع کړ اوداعلحضرت امان الله سره دمرستی په منظور ئی دقام نه چنده راټوله کړه چه پدی چنده کښی پښتنو میرمنو خپلی گانې وروغورزولې، خو د بده مرغه دمخه تردی چه دا مرسته اوچنده غازی بابا ته ورسیدي، غازي بابا په دیره مایوسی له ملکه ووت چه داچنده وروسته دلری پښتونخوا دیوه لوی سیاسي رجل مولانا محمد اکبر خادم صاحب په ذریعه اعلحضرت غازي محمد نادر خان ته راویزل شوه. داهماغه پاچا خان صاحب ده چه نن ورځ زمونږ پښتانه منورین اودقلم او دسیات خاوندان ئی دنوم اخیستلونه «کنډو» لتوي.

دملت او تاریخ دپښتان نن ورځ دهیواد اووطن شمنان، نمرودانو، فرعونانو، دجالانو اویزیدانوته دخالد ابن ولید، حضرت ابوبکر او داسی نور خطابونه ورکوي او په مزارشریف کښی دیوه لوی مفسد، قاتل اوملعون په گورباندی مدرسې جوړیږي او ایران هڅه کوي چه د الاغت ماب نه بلا تشبیه شاه ولایت ماب جوړ کړي. ولی مونږ پښتانه دداسی سیاسي جن سره مخامخ یو چه د هغه مشرانو چه نه ځانله ملي بلکه بین القاروي حیثیت، وجاهت او اعتبار لري، دنوم داخیستلونه هم ځان عاجز وینو! **بقیة روضه 73**

گیری میکند که چون مقادیر زیاد اسلحه (ساخت ایران و سایر ممالک) از بامیان بدست آمده و مقادیر زیاد دیگر هم در سموچها و مغاره ها ستر و اخفا شده، لهذا این احتمال موجود است که درجمله مواد غذایی یکمقدار سلاح نیز به بامیان انتقال یافته خواهد بود. بهر حال حکومت طالبان از اغماض ملل متحد و موسسات بین المللی که بخاطر شور و غالمغال ایران ده ها طیاره کمک به بامیان بردند، اما اکنون در اثر تقاضای طالبان برای همان بامیان و همان مردم فاقه کسی حاضر بکمک نمیشد، اظهارت اثر وقاحت نموده است.

مجله آئینه افغانستان از موسسات خیریه افغانی از قبیل خانم سریا سدید و دکتور ولی نوابی که هر کدام ده ها هزار دالر بنام کمک باطفال و مجروحین جمع کرده و در گذشته اعانه ها را برای مقاصد سیاسی بمراجع غیر مستحق توزیع کرده بودند، تقاضا مینماید تا آن مبالغ را بدسترس حکومت طالبان بگذارند که برای مردم فاقه بامیان درین موسم سرما غذا و پوشاک تهیه گردد.

از کنفرانس ۶+۲ چیزی بور نشد

بتاریخ روز دوشنبه ۲۲ سپتامبر ۹۸ بموجب اعلان قبلی کوفی انان سرمنشی ملل متحد کنفرانس نمایندگان هشت کشور موسوم به (۲+۶) در نیویارک افتتاح شد. این هشت کشور همان فورمول سابق شش کشور منطقه (پاکستان - ایران - تاجکستان - ازبکستان - ترکمنستان و چین) جمع دوا بر قدرت عضو دایمی شورای امنیت یعنی امریکا و روسیه میباشند. درخبر آمده بود که کوفی انان میخواهد این کنفرانس بین المللی را برای رسیدگی بمدهیات ایران و رفع مناقشه بین ایران و طالبان دایر نماید.

از اخبار مربوط باین کنفرانس یکی این بود که وزرای خارجه امریکا و ایران بعد از مدت ۱۸ سال دور یک میز با هم می نشینند و از طرف امریکا یکی دوا بر چرخ سبزی هم برای تجدید مناسبات با ایران نشان داده شده بود. اما آقای خردادی وزیر خارجه ایران همانروز بکنفرانس مذکور حاضر نشد و بعموض معاون خود رابا این معذرت فرستاده بود که خودش همراهی رئیس جمهور ایران مصروف یک سلسله ملاقات ها با سران دول میباشد.

درارتباط با احتمال تجدید مناسبات امریکا و ایران باید تذکر داد که روز نامه کرونیکل منطبعه سانفرانسسکو خبر داد که مجلس نمایندگان امریکا پیشنهادی باکثرت ۲۲۲ رای تصویب و بحکومت کلینتون سفارش نموده تا از هر نوع نزدیکی و قیام مناسبات سیاسی یا دادن کمک بدولت ایران خود داری کند. از جانب دیگر وزیر خارجه پاکستان قبل از انعقاد این کنفرانس از پاکستان به تهران رفت و از زبان او خبری نشر شد که میخواهد موقف های پاکستان و ایران رادر نفرانس نیویارک متوازن بسازد.

قبلا ملا محمد عمر مجاهد سرمنشی ملل متحد پیشنهاد کرده بود تا درمنارحه بین ایران و افغانستان میانجیگری نماید وتشکیل این کنفرانس نتیجه همان تقاضا دانسته میشود. بهر حال، ازین کنفرانس چند نتیجه سیاسی تبارز کرد:

(۱) اینکه شش کشور منطقه در موضوع افغانستان بین خود تبادل افکار نمودند و دوا بر قدرت نیز نظریات شانرا شنیدند. از آنجائیکه نماینده ایران وسایر مخالفین طالبان درین کنفرانس شامل اما نماینده طالبان حاضر نبود، طبعاً میدان دیپلماتی قسماً بنفع ایران تمام شده است.

(۲) اینکه از فحوای مذاکرات این مزه حاصل شد که باردیگرامسال نیز کرسی افغانستان در ملل متحد بطالبان داده نمیشود.

(۳) لذاخ براهیمی باردیگراز طرف سرمنشی ملل متحد مامور شد تا اینبار بین ایران و طالبان میانجیگری نماید. گویا براهیمی که قبلا بین گروه های مختلف افغانی میانجیگری میکرد حالا در افغانستان با یگانه قدرت مسلط در مذاکره می نشیند و این یگانه انکشاف مثبت کنفرانس ۶+۲ بشمار میرود.

متأسفانه در اثر تحریکات ایران و چند کشور دیگر بشمول هند و روسیه، ملل متحد حاضر نمیشود طالبان رابرسمیت بشناسد و در اثر این اشتباه وضع منطقه بهبود یافته نمیتواند. دشمنان طالبان از پالیسی (عدم موجودیت) کار میگیرند، یعنی عدم شناسائی طالبان در عمل بعدم مسئولیت حتی بعدم موجودیت آنها دلالت میکند و دست هائی هم بکار است تا طالبان رادر اثر قیامهای داخلی و خارجی ضعیف بسازند. در مقابل این توطئه های بزرگ، دیپلماتی طالبان ضعیف و در اکثر موارد مبتنی بر احساسات میباشد، تا دیده شود خداوند (ج) خودش چه مقرر داشته که همان خواهد شد.

دیپلماتی موفق دکتور خاتمی در امریکا

آقای دکتور خاتمی رئیس جمهور ایران، اولین رئیس دولت ایران است که بعد از رضا شاه فقید بامریکا سفر نموده است. امریکا و ایران بعد از فاجعه گروگانگیری دیپلماتهای ایران در تهران تا امروز مناسبات سیاسی ندارند وخاتمی هم بنام اشتراک در مجمع عمومی ملل متحد بکشور امریکا آمده، نه بدعوت رسمی امریکا. بهر حال تماسهای وسیع خاتمی با سران دول در نیویارک درین فرصتیکه ایران کامپین وسیع و خطرناکی بمقابل طالبان براه انداخته است، مساعی ایران رادر ساحه دیپلماتی موفق گردانید تا دولت طالبان را با وجودیکه بالای

۹۸ فیصد ساحه ارضی افغانستان مسلط میباشد، در ذهنیت عامه کشورهای ملل متحد و خصوصاً در نزد کشورهای اسلامی و غیر منسلک نامطلوب و نا پسندیده جلوه بدهد. خاتمی هکذا توانست که با وجود تشویش و دلواپسی امریکا رضایت کشورهای اروپائی را کمائی کند، حتی دولت جرمنی که اخیراً از ایران نا رضائیهائی داشت، برای آشتی با ایران حاضر شد.

تماسها و ملاقاتهای آقای خاتمی با ایرانیان مقیم امریکا نیز بسیار موفقیت آمیز بود، مجلس خاتمی با ایرانیان روی پرده تلویزیون نشان داده شد. حوصله، تحمل و شکیبائی دکتور خاتمی در مقابل سیل انتقادات ایرانیان مقیم امریکا قابل وصف میباشد و با همین حربه و دانش دیپلماتی و دادن وعده ها و شیرین زبانیها بود که او توانست دل ایرانیان ناراضی را نرم ساخته آنها را بمراجعت بایران و سرمایه گذاری در ایران متقاعد بسازد.

در ارتباط بمناسبات ایران با امریکانیز ایرانیها رول عیارانه بازی کردند. در ظاهر با امریکا چنین وانمود کردند که مایل به تجدید مناسبات میباشد و با این روش تا ختم موفقانه مسافرت دکتور خاتمی و ملاقاتهای او با سران دول از زهر پاشی امریکا جلوگیری توانستند و اما در عمل با امریکا تمکین نکردند و هم نمیتوانستند بکنند زیرا پلتفورم سیاسی رژیم آخوند هادر داخل ایران بالای شعار «شیطان بزرگ» استوار است و اگر رژیم آخوندها با امریکا جور بیایند از داخل میشارند. معزاً دکتور خاتمی توانست حکم اعدام سلمان رشدی رافسخ کند و بان وسیله رضایت انگلستان و تجدید مناسبات سیاسی با آنکشور را کمائی کرد.

دکتور خاتمی واقعا مرد دانشمند و با تدبیری است که امید می رود مشکل بین ایران و افغانستان را نیز با همین صفات حمیده خود بدون جنگ و بدون توسل بقوه حل کرده بتواند.

شورای بزرگ علمای دینی در کابل

بحواله رسانه های خبری، بدعوت عالیقدر ملا محمد عمر مجاهد حدود دو هزار علمای دینی از سرتاسر افغانستان بتاريخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۸ در شهر کابل جمع شده جلسات چهار روزه خود را پیرامون تهدیدات و مداخلات ایران شروع کردند. از جانب حکومت طالبان عالیقدر ملا محمد ربانی رئیس شورای دولت بحاضرین گفت که تجمع حدود دوصدهزار قوای ایرانی و اجرای مانور های نظامی در سرحدات افغانستان نشانه زور گوئی ایران بوده که میخواهد خواهشات خود را بر ملت مجاهد افغان از طریق زور تحمیل نماید، چونکه اجیران ایران بداخل افغانستان شکست خورده و پایگاه استعماری ایران متلاشی شده است و برای تلافی این شکست، راه تبارز قوه و تهدیدات نظامی را در پیش انداخته است. ملا محمد ربانی به آن اسناد مداخلات ایران که در مزار شریف و بامیان بدست آمده و بحاضرین توزیع شده بود اشاره نموده گفت مقادیر بزرگ سلاحهای مختلف از جانب ایران برای قتل و برادر کشی با افغانستان انبار شده بود و اکنون که توطئه ایران بداخل افغانستان خنثی شده است، با اقدامات نظامی متوسل شده است و هدف آن اینست تا توجه طالبان را بر سرحدات مشترک معطوف ساخته از تصفیه و پاکسازی مواضعیکه در دست اشرار و اهل فساد میباشد جلوگیری شود. وی اخطار داد که دولت اسلامی افغانستان بزودی متباقی قسمت های افغانستان را از دست اهل فساد تصفیه خواهد کرد.

ملا محمد ربانی راجع به تبلیغات دروغین رسانه های خبری در مورد قتل عام های نژادی، مذهبی و اسیران اشاره نموده گفت تمام این تبلیغات بی اساس و افتراء میباشد و در مقابل از قتل عام سه هزار طالب اسیر در شمال یاد آور شد و خاموشی جامعه جهانی را در آنمورد نکوهش کرد و از قبرهای دسته جمعی جدیدیکه در شمال کشف شده و همچنان از قتل مردم بیگناه کابل توسط راکت های مسعود تذکر داد که رسانه های خبری در ین موارد عکس العمل نشان نداده اند.

علمای مذهبی افغانستان متشکل از اقوام تاجک، شیعه، هزاره، ترکمن، ازبک، سادات، پشتون و غیره در مدت چهار روز مباحثات شان در حالیکه حمایت خود را از دولت طالبان ابراز داشتند، از مقاومت و سرتیري افغانها بمقابل تهاجم خارجی و شکست شرم آور قوهای استعماری انگلیس و روس در افغانستان یاد آور شده، آمادگی ملت افغان را برای دفاع از خاک و ناموس تأیید کردند. مولوی محمد نبی محمدی گفت در صورت حمله ایران بالای افغانستان، تمام اقوام افغان، زن و مرد، شیعه و سنی برضد قوای مهاجم قیام و مقاومت خواهند کرد.

در قطعنامه ایکه باثر رایگیری باتفاق آراء در پایان چهار روز مباحثات صادر گردید علماء افغانستان فتوا دادند که اگر ایران بالای افغانستان حمله نماید، مقابله با قوای متجاوز ایرانی جهاد خواهد بود و در آن تمام ملت افغان اشتراک خواهد نمود. در قطعنامه آمده است که در صورت حمله ایران، دولت افغانستان حق خواهد داشت از کشورهای اسلامی یا غیر اسلامی تقاضای کمک نماید. قطعنامه علمای افغانستان، تروریزم را یک عمل غیر اسلامی خوانده است. متن کامل قطعنامه تا کنون بدسترس ما نرسیده، بعداً نشر خواهد شد.

نکته بسیار مهم قطعنامه علمای افغانستان سفارشی است که بدولت طالبان نموده تا در برابر تحریکات و تهدیدات ایران از حوصله، صبر و شکیبائی کاربگیرد.

بارتباط شورائی منعقد در کابل یک سلسله انتقادات تیلفونی بداره مجله رسیده است، ازینقرار:

SERIAL NO.73 ,VOLUME 10, OCTOBER 1998 - MIZAN 1377

ایمان و انبیا

نیز یادگیرند!

AUSTRIA \$10

TEL. (909) 626 8314
FAX (909) 625 6751

شعار ما

بجانبه ما اوزبک، هزاره، پشتون، ترکمن، بلوچ، ناهک، نورستانی و سایر اقوام افغان هر کدام و همه واریش افغانستان بوده، در خانه مشترک افغانستان سهم و مهوریت مساوی دارند.

ہم سب کو ملے ہوئے ہے اور غیر عزیمت

**AFGHANISTAN
MIRROR**

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

Our E Mail: WWW.MIRROR@AOL.COM

عنوان فهرست مندرجات صفحه



آئینه افغانستان

ما بسانه نقل غیر حزبی، ملی و اسلامی

مجله آئینه افغانستان کنشیر غیر نظامی است
اعانه دس مدتها با کمال مستان پذیرفته شود

موسس و ناشر:
دکتر سید غیلانہ ہاشمیان

فصله اشتراك

در امریکا	میعاد	در اروپا آسیا
۶۰ دالر سالانه		۱۲۰ دالر
۳۰ دالر فصله		۴۰ دالر

قیمت بلا قساره پنج دالر در امریکا
AFGHANISTAN MIRROR
P.O.BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763

مقالات وارده باید بریت کمن نویسنده دارا باشند

مکت را یک نشر نشود مسترد نشود

TEL. (909) 626 8314
FAX (909) 625 6751

مقالات منقشه انجمنیات نشر و پست نیز
نارسنگی نیکند.

۱	از جاسوس تا دیپلمات
۲	مصاحبه لوی ملا با بی بی سی
۲	اعمده وزارت خارجه افغانستان
۳	دروغ شرم آور جریده امید
۳	اظهارات ملا مجاهد درباره اسیران ایران
۴	اخبار داخلی افغانستان
۴	ایله جاریها در مزار شریف - غلام غوث ترجمان
۵	نفع برداری از جنگ ایران و افغانستان - حبیب الله رفیع
۶	تهدیدات و مداخلات ایران بالای افغانستان
۷	فرمان لوی ملا در باره حقوق زن
۷	فرمان لوی ملا در باره حقوق اسیران جنگ
۷	قتل عام اسیران طالبان در بامیان
۸	رویداد کنفرانس ۲۶ در نیویارک
۸	دیپلوماسی موفق دکتور خاتمی
۹	شورای بزرگ علمای دینی در کابل
۱۰	آمدگی اقوام بلوچ و پشتون سوبه سرحد بحمايت از طالبان
۱۰	گلبدین در خدمت استخبارات ایران
۱۱	تجاوز مکرر طیارات ایران برخاک افغانستان
۱۱	تشکیل یک لشکر ملیشه در ایران بهکاری گلبدین
۱۱	تسلیم شدن یک طیاره مسعود به طالبان
۱۱	بازی با آتش - عبدالحمید انوری
۱۲	عوامل ناکامی دیموکراسی پارلمانی در افغانستان - دکتور روستا پر
۱۷	تأمل درباره یک نوشته شاعلی غوریانی - پوهاند دکتور حسن کاکر
۲۲	تفجیح تجاوز امریکا بخاک افغانستان
۲۳	تفجیح آتشباری امریکا - پوهاند دکتور محمد نادر عمر
۲۵	حملات امریکا بالای افغانستان وسودان - بروس ریچارد سن
۲۹	دلیل بحران روابط عربستان سعودی با طالبان
۲۹	عکس العملها درباره فروش مسیحیت در افغانستان :
۲۹	حسان درانی - استاد شرر - سید کریم محمود - دکتور نادر عمر
۳۲	دو عکس العمل جال و خواندنی: قدیر سرفراز و محمد یاسین حقگو
۳۴	آذان بیوقت کوشان
۳۵	موش کابل شیر بزنی شده
۳۶	حکومت اکثریت های مکرری - بقلم نگران باشی
۳۶	خوجه بین اکادمی مرکز شیطنت
۳۷	جهالت بدو نوع است - محمد سلیم خاکدان
۳۹	چرا ریش ؟ عبدالصمد و هابزاده (فریار)
۴۱	یهود مشرب روان فرهادی و تهمت بر مردگان
۴۲	روان فرهادی در استخدام شوروی سابق - سید کریم محمود
۴۳	تافته نا شده جوش آمد - غلام غوث ترجمان
۴۴	پسری می آید ! - جنرال محمد زکریا ابوی
۴۵	یادت بخیر حاجی بابا - خلیل الله ناظم باختری
۴۵	حج مبارک ناظم باختری - احمد صدیق حیات